

اسلام

زنان و برابری

مریم رجوی

گزیده چهار سخنرانی

اسلام، زنان و برابری
مریم رجوی - گزیدهٔ چهار سخنرانی

چاپ اول: بهمن ۸۴

حق چاپ: محفوظ

فهرست

مقدمه ناشر

۷

فصل اول - بنیادگرایی و زنان

۹

زمینه ظهور بنیادگرایی

۱۱

تبعیض جنسی سنگ بنای اندیشه بنیادگرایی اسلامی

۱۳

بنیادگرایی و زن‌ستیزی در عمل سیاسی و اجتماعی

۱۵

صدور بنیادگرایی و گسترش زن‌ستیزی

۱۶

فصل دوم - اسلام دموکراتیک پاسخ آرمانی و سیاسی در برابر بنیادگرایی

۲۱

در جستجوی اسلام روشنایی

۲۳

دینامیسم قرآن

۲۶

حاکمیت مردم

۳۳

برابری و یگانگی

۳۴

فصل سوم - برابری زنان از نظر اسلام

۳۷

راهگشاییهای اسلام برای برابری زنان

۳۹

حق حیات و حرمت برابر زنان

۴۰

برابری زن و مرد از نظر ارزش انسانی

۴۱

صلاحیت زنان در رهبری

۴۲

۴۶	برابری در امور اجتماعی
۴۶	حمایت از زنان در مناسبات خانوادگی
۴۸	امور مالی و اقتصادی
۴۹	مبارزه با فرهنگ مردسالار
۵۰	نقشه مسیر

۵۳ فصل چهارم- تفاوت‌های اساسی اسلام دموکراتیک و بنیادگرایی

۵۵	مناسبات انسانی
۵۶	ارزش‌گذاری
۵۷	گناه و خطای فردی
۵۸	تفاوت‌های دو جنس
۶۰	احکام
۶۲	جایگاه زن در رهبری

۶۳ فصل پنجم- تجربه مقاومت ایران

۶۵	رویاریبی زنان ایران با رژیم بنیادگرا
۶۶	زنان در نبرد با بنیادگرایی
۶۷	راهگشایی و ضرورت انگیزش‌های خارج از ذهن
۶۹	تحول گسترده در جنبش مقاومت
۷۲	مشکل ناباوری

۷۴	جنگ با نگرش کالایی
۷۶	مسئولیت پذیری و هژمونی زنان
۸۰	روابط نوین میان زنان
۸۱	رهایی مردان
۸۳	مرحله جدید: پیشروی از سطح به عمق
۸۴	جنگی در اعماق با مردسالاری
۸۶	مثبت دیدن
۸۷	تغییر فرهنگ
۸۹	حماسه رهایی

۹۱ فصل ششم- شکست قطعی بنیادگرایی با نیروی پیشتاز زنان

۹۳	مسأله مبرم روز
۹۵	رابطه زن ستیزی با سرکوبی عمومی
۹۸	پالایش اندیشه
۱۰۱	تجربه اخص مقاومت در برابر بنیادگرایی
۱۰۲	چکیده تجارب
۱۰۵	پیام ما

۱۰۷ پانویسها:

مقدمه ناشر

زنان در ایران که قربانیان اصلی حاکمیت دیکتاتوری دینی بوده‌اند، در عین حال پیشتازان مبارزه سهمگین در برابر این رژیمند.

این، چکیدهٔ کشاکش میان مردم ایران و رژیم ولایت فقیه است که فرآیند ایدئولوژیکی و فرهنگی عظیم این دوران را منعکس می‌کند؛ هم سرشت سرکوبگری بی‌رحمانه این رژیم که بر زن‌ستیزی تکیه دارد، هم مضمون مقاومتی که در برابر آن پایداری می‌کند که بر رهایی از ستم و نابرابری و شکوفایی انسان بنا شده است و سرانجام سمت و مضمون و افق تاریخ آینده ایران.

کتاب حاضر، تجربه و دیدگاه‌های خانم مریم رجوی را در این زمینه بیان می‌کند و در اصل فشردهٔ چهارسخنرانی ایشان است که در اسفند ۷۴، اسفند ۸۲، اسفند ۸۳ و شهریور ۸۴ در گردهماییهای فعالان و محققان جنبش برابری ایراد شده است.

در تنظیم کتاب، بحثها به صورت موضوعی فصل‌بندی شده، برخی مطالب مربوط به مسائل روز حذف شده و متون از حالت گفتار به نوشتار درآمده است.

بنیادگرایی و زنان

زمینه ظهور بنیادگرایی

ایران کشوری است با وسعتی سه برابر فرانسه و جمعیتی حدود ۷۰ میلیون کشوری با ۹۸ درصد مسلمان و اکثریت شیعه. ولی آنچه موقعیت ایران را برجسته می کند قبل از هر چیز تأثیرگذاری فرهنگی و سیاسی آن در جهان اسلام می باشد. چرا که ایران نقش تعیین کننده و یگانه‌ی در شکل‌گیری تمدن اسلامی در سده‌های اولیه ظهور اسلام داشته و همواره در سمت‌گیریهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام اثرگذار بوده است. بی‌جهت نیست که رژیم آخوندی رسماً از ایران به‌عنوان ام‌القرای اسلامی نام می‌برد. محمدجواد لاریجانی، از نظریه‌پردازان ولایت‌فقیه، تصریح می‌کند: «ما موقعیت بسیار بزرگی در جهان اسلام داریم. هیچ کشوری جز ایران نمی‌تواند جهان اسلام را رهبری کند. این یک موقعیت تاریخی است» (۱).

آرزوی به‌دست آوردن «رهبری جهان اسلام»، همان توسعه‌طلبی ارتجاعی و رویای احیا امپراطوری و خلافت قرون وسطایی تحت نام اسلام در جهان است که یکی از اجزا تفکر بنیادگرایی محسوب می‌شود.

در یک نگاه تاریخی سابقه قشریگری و تحجر و برداشتهای انحرافی از اسلام به ۱۴۰۰ سال قبل یعنی به چند دهه بعد از ظهور اسلام برمی‌گردد و در تاریخ معاصر و قرن بیستم هم، جریانهای بنیادگرا در نقاط مختلف جهان اسلام ظهور کرده‌اند. البته به‌صورت جریانهای منزوی و ضعیف بوده‌اند. ولی بنیادگرایی اسلامی که امروز ما از آن صحبت می‌کنیم با روی کار آمدن خمینی در سال ۵۷ در ایران به‌وجود آمد و به اتکا یک حاکمیت سیاسی آن‌هم در کشوری به اهمیت و بزرگی ایران، شروع به اثرگذاری در سطح منطقه و در کل جهان نمود. بنا بر این اگر چه این پدیده از قبل آثار و جریانها و تشکلهایی داشته اما مثل وضعیت کنونی که ناشی از روی کار آمدن خمینی از ۲۵ سال پیش است، نبوده است.

بنیادگرایی اسلامی معاصر مبتنی بر نظریه «ولایت فقیه» است که توسط خمینی در کتاب «حکومت اسلامی» تدوین شد (۲).

خمینی در این کتاب تصریح می‌کند که «ولایت فقیه مثل جعل قیم برای اطفال است. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد». با این نظریه خمینی یک رژیم قرون وسطایی را در ایران تأسیس کرد که به زودی محرک و پشتیبان بنیادگرایی در همه کشورهای مسلمان شد.

منظور از بنیادگرایی، نه واقعیت اسلام است و نه حتی تلقی ارتجاعی از اسلام، بلکه یک جریان قرون وسطایی با ویژگیهای سرکوبگری، انحصارطلبی، صدور تروریسم، قشریگری و زن‌ستیزی است که در صدد است حکومت ولایت فقیه را به همه جهان بسط و توسعه بدهد. امروز موج فزاینده تروریسم و کشتار و ویرانگری بنیادگرایی اسلامی، خطر آن برای همه رهاوردهای تمدن و جامعه بشری را به همگان نشان می‌دهد. اما تهدیدی که از جانب آن متوجه زنان و دستاوردهای جنبش برابری شده به مراتب بزرگتر است و پیامد وخیمی برای کل جامعه بشری در بر دارد. زیرا مسیر پیشروی این نیروی ارتجاعی در بنیادهای ایدئولوژیکی آن، از زن‌ستیزی می‌گذرد. آنها به نام اسلام برابری زن و مرد را نفی می‌کنند (۳).

این بلای شوم از حدود سه دهه پیش تأثیر ویرانگر خود را بر هستی اجتماعی و سیاسی تمام مردم ایران و به ویژه زنان وارد کرده و در سالهای اخیر سایر کشورهای اسلامی را در نوردیده است. بنیادگرایی برای تحمیل و تحکیم خود گسترده‌ترین و ضدانسانی‌ترین شیوه‌های سرکوبی عمومی و زن‌ستیزی را به کار می‌برد. این جریان برای زن ارزش انسانی قائل نیست. از نظر اقتصادی و اجتماعی به‌طور رسمی زنان را نصف مردان اعلام می‌کند و در پهنه سیاسی صلاحیت زنان را در امر رهبری، حاکمیت و قضاوت، مطلقاً نفی کرده است.

خمینی در سال ۱۳۴۱ دادن حق رأی به زنان را منشأ فاسد کردن جامعه می‌دانست. با همین دیدگاه بود که آخوندها در آغاز انقلاب ایران در سال ۵۷، عوامل اوباش خود را به جان زنان روسپی انداختند، خانه‌های آنها را آتش زدند و خودشان را کشتند و سنگسار کردند. از نظر آنها این بالاترین ثواب و مؤثرترین و ارزشمندترین شیوه پاکسازی اجتماعی بود.

مرتجعان حاکم بر ایران که منشأ بنیادگرایی اسلامی هستند، با برقراری مناسبات شیعی نظیر مجاز شمردن چند همسری یا رواج ازدواج موقت، در عمل بازار فحشا را شکل داده و زن ستمزده را قربانی کرده‌اند. آپارتاید جنسی نیز سرکوبی زنان و انواع تبعیضها نسبت به آنان را سیستماتیک کرده است.

سؤال اساسی در مورد این ستمهای فاجعه‌بار این است که هدف بنیادگرایان از به کار بستن آن چیست؟ آیا می‌خواهند برداشت ارتجاعی خود از اسلام را جا بیندازند؟ تجربه ایران در دوران حکومت آخوندها به روشنی نشان می‌دهد که هدف اصلی آنها حفظ حکومت بوده و هست. زن‌ستیزی دینامیسم سرکوبی عمومی برای بقای استبداد مذهبی است.

بنابراین لازم است به آنچه سنگ بنا تفکر بنیادگرایان را تشکیل می‌دهد، توجه کنیم.

تبعیض جنسی سنگ بنای اندیشه بنیادگرایی اسلامی

تفکر خمینی و مرتجعان بنیادگرایی که پیرو او هستند در مناسبات بین انسانها مرزبندی جنسی را مهمترین مرزبندی می‌شناسد. برای روشن شدن مسأله یک مثال می‌زنم. صرفنظر از تفاوت‌های تاریخی و محتوایی در این مثال، هم چنان که سنگ بنای فاشیسم هیتلری، برتری نژادی است، تفکر و فرهنگ بنیادگرایی نوع خمینی نیز بر مرزبندی و تبعیض جنسی استوار است. به این معنی که اگر اینها روزی از هژمونی و حاکمیت ازلی و ابدی مرد بر زن، دست بردارند، دیگر تغییر ماهیت داده اند و خودشان نیستند و نمی‌توانند این نظام سیاسی را داشته باشند. در ارزشها و ارزشگذاریهای آنها، از پرهیزکاری و ثواب گرفته تا گناه و عذاب، نظرگاه جنسیت و مرد سالاری نقش محوری دارد و مقدم است.

به لحاظ نظری، بنیادگرایی اسلامی پایه را تفاوت دو جنس می‌داند و از آن نتیجه می‌گیرد که جنس برتر مرد است و زن برده‌یی است در خدمت مرد.

بنیانگذار این رژیم، خمینی، در کتاب تحریر الوسیله‌اش نوشته است: «زنان موجودات

شرووری هستند و اگر زنی از فراهم کردن محیط مناسب جهت ارضای همسرش خودداری کند، همسرش حق دارد که او را کتک بزند و هرروز بر شدت کتک بیفزاید تا زن را وادار به تسلیم کند».

نظریه پردازان بنیادگرا در نهایت زن را انسان نمی‌دانند، اگرچه تئوریسینهای جدیدترشان سعی دارند در این مورد دوپهلوی حرف بزنند. مثلاً مطهری، به نحوی متناقض، می‌گوید: «زن و مرد در انسانیت برابرند ولی دوگونه انسانند، با دوگونه خصلتها و دوگونه روانشناسی»، ولی بلافاصله تأکید می‌کند که «این اختلاف ناشی از عوامل جغرافیایی یا تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه طرح آن در متن آفرینش ریخته شده. طبیعت از این دگرگونگیها هدف داشته است و هرگونه عملی برضد طبیعت و فطرت، عوارض نامطلوبی به بار می‌آورد» (۴).

یعنی از پایه، زن و مرد را دو نوع انسان که متفاوت آفریده شده‌اند، معنی و تفسیر می‌کند. رفسنجانی، رئیس‌جمهور اسبق رژیم ایران بر «تفاوت اندام و نیروی بدنی، در زن و مرد تأکید می‌کند و می‌گوید: «در تمامی این زمینه‌ها، مردها تواناترند و اندازه مغز مردها بزرگتر است. این اختلافات در سپردن مسئولیتها، تکالیف و حقوق مؤثر واقع می‌شود».

خطر فراموش شدن تفاوت‌های فیزیولوژیک زن و مرد یک نگرانی موهوم است. خطر واقعی که در طول تاریخ عمل کرده است، تأکید بر این تفاوتها به عنوان پایه نظری تبعیض جنسی است. مطهری، براساس تفاوت‌های زن و مرد، این نظر را تأیید می‌کند که «برتری روح مردان بر زنان چیزی است که طراح آن طبیعت می‌باشد، هر قدر خانمها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند، بی‌فایده خواهد بود. خانمها به علت آن که حساستر از آقایان هستند، باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگیشان احتیاج دارند».

در این اندیشه، حق طلاق مختص مرد است و توجیه و تئوریزه می‌شود. مطهری می‌گوید: «مرد است که اگر زن را از دست ندهد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می‌دارد و نسبت به او وفادار می‌ماند. (بنابراین) طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است» (۵).

در این دیدگاه زن اعتمادش را از مرد می‌گیرد و برای جلب اعتماد او همه کار می‌کند. جسم، عاطفه و اساس هویتش از آن مرد است و به او شناخته می‌شود. بگذارید در همین جا تأکید کنم که از نظر ما، این، یک اندیشه ضدتوحیدی است که در آن مرد برای زن در جای خدا می‌نشیند. این دیدگاه ضد اسلام است. زیرا در اسلام و منطق قرآن جوهره انسان در تفاوت‌های فیزیولوژیکی یا جنسی و نژادی و قومی نیست بلکه در کارکردهای ویژه انسانی، یعنی آگاهی، آزادی و مسئولیت‌پذیری است و به همین دلیل، هیچ تفاوتی در حقوق، مسئولیتها و تکالیف، بین زن و مرد وجود ندارد. این واقعیت اسلام است اما بنیادگرایان چنین تفسیر و برداشتی از اسلام راه ارائه می‌دهند. این تفسیر، پس از به حاکمیت رسیدن بنیادگرایان در ایران، از محدوده نظری بیرون آمد و لباس قانون پوشید و رسماً در مقیاس یک جامعه بزرگ، به اجرا گذاشته شد.

بنیادگرایی و زن‌ستیزی در عمل سیاسی و اجتماعی

قوانین نظام آخوندها، زن را از ریاست جمهوری و رهبری و قضاوت محروم می‌کند. قوانین موضوعه این رژیم هم آکنده از زن‌ستیزی و تبعیض جنسی است. در نظرگاهها و احکام اسلامی تصریح شده که زن مالک تمامی بضاعت و جسم خویش است. اما مرتجعان، در زیر پوشش تقدس خانواده، مرد را مالک جسم و جان زن می‌دانند و زن را به برده مرد تبدیل می‌کنند. این دیدگاه در ایران به صورت قانون اجرا می‌شود. از این رو قانون مدنی رژیم ریاست خانواده را از خصایص شوهر می‌داند و در زمینه مسکن طلاق شغل تابعیت تحصیل و مسافرت، زن را به مرد مشروط کرده است (۶). قوانین مدنی رژیم بر پایه تبعیض بین زن و مرد تنظیم شده است. و در فصول مختلف آن، نابرابری، به ظالمانه‌ترین شکل آن آشکار است. قانون مجازاتهای اسلامی که قوانین جزایی در ایران امروز است نه فقط زن‌ستیزانه است بلکه خشونت و شکنجه را رسمی کرده است. هدف قوانینی که این رژیم برای سنگسار

وضع کرده، قبل از هر چیز، تحمیل شدیدترین شکنجه‌ها بر قربانی است (۷). همین‌جا اضافه کنم که مطلقاً سنگسار نه در قرآن آمده و نه ربطی به اسلام دارد و یک عادت باقیمانده از جوامع بدوی بوده و در قوانین تلمود و ادیان پیشین هم فرموله شده است (۸).

تبعیض سیستماتیک جنسی همراه با سرکوب فیزیکی و روانی همه چیز زن را له و نابود می‌کند. نتیجه عملی آن سرخوردگی فزاینده و ابعاد بی‌سابقه خودکشی زنان در ایران است که بالاترین نرخ خودکشی در جهان را دارد. آخوندها سرکوب و زن‌ستیزی را با بهانه‌های اخلاقی و مذهبی توجیه می‌کنند. اما تناقض بزرگ این است که در دوره حاکمیت آخوندها فساد و فحشا در ایران بیداد می‌کند و بیش از هر زمان دیگر در تاریخ ایران رشد کرده است. ابعاد این مسأله به قدری دردناک و فاجعه‌بار است که هرکسی قدم به ایران می‌گذارد این مسأله را به چشم می‌بیند و بسیاری از گزارشگران خارجی که از ایران دیدن کرده‌اند در گزارشهای خودشان گفته‌اند که از شدت رشد فساد و فحشا در ایران حیرت زده شده‌اند. آخر به اعتراف خود رژیم سن فحشا به ۱۳ سالگی رسیده و در بین دختران دانش‌آموز هم رواج پیدا کرده است. باندهای آخوندی در تجارت بردگی جنسی، که یکی از سودمندترین تجارتها در ایران امروز است، شرکت دارند. آنها حتی در جریان زلزله بم در زمستان ۱۳۸۲، دختران بی‌سرپرست را می‌ربودند و آن قدر این کار رواج داشت که اکیپهای خارجی که برای کمک به زلزله‌زده‌ها رفته بودند در گزارشهایشان به آن اشاره کردند.

صدور بنیادگرایی و گسترش زن‌ستیزی

بنیادگرایی که به اقتضای سرشت خود در داخل مرزها محدود نمی‌ماند، در پیشروی خود به کشورهای دیگر نیز زن‌ستیزی را گسترش می‌دهد. آخوندها از جنون ضد زن، برای صدور ارتجاع و تروریسم به سایر کشورها استفاده می‌کنند.

آنها به نیروهای سرخورده و ناآگاه سایر کشورها چنین القا می کنند که بی بندوباری جنسی، هدف نهایی دموکراسیهاست و همه بدبختیها ناشی از این است که پای موجود شوم و فتنه گری به نام زن به صحنه جامعه باز شده است. در چنین جوی، با نشان دادن عکس زنان بی حجاب به مشتی متعصب، در آنها کینه ایجاد می کنند و زمینه ترور زنان کارمند و خبرنگار را فراهم می سازند.

صدور بنیادگرایی و گسترش زن ستیزی را از سه جهت می توان مورد توجه قرار داد: اول این که صدور و گسترش بنیادگرایی اسلامی مبتنی بر حاکمیت بنیادگرایی در ایران است و رژیم ایران از روز نخست هیچ وقت پنهان نکرده که استقرار حکومت جهانی اسلام یک هدف استراتژیک برای این رژیم است. خاتمی، رئیس جمهور سابق رژیم، گفته است: در استراتژی حفظ انقلاب اسلامی ما باید به «بسط» نگاه کنیم و نه به «حفظ».

دوم این که بنیادگرایی اسلامی با دنیای معاصر سازگاری ندارد، لذا در هر شرایطی بقای خودش را در تهاجم و گسترش به سایر کشورها جستجو می کند. به همین خاطر بود که خمینی ۸ سال بر ادامه جنگ با عراق اصرار کرد و می گفت «جنگ مابین حیات» و «صلح دفن اسلام» است.

اما سومین جنبه‌ی که باید در امر صدور بنیادگرایی مدنظر داشت زمینه‌ها و بسترهای مناسب رشد آن در دهه‌های اخیر است. دو عامل بسیار مهم در این زمینه، یکی فروریختن اتحاد شوروی سابق است و دیگری پایان ناسیونالیسم عرب بر اثر بحران و جنگ کویت.

اگر به خاطر داشته باشید همین که اولین علائم تزلزل در اتحاد شوروی ظاهر شد خمینی در نامه‌ی که در سال ۱۹۸۸ به گورباچف، رهبر اتحاد شوروی، فرستاد او را دعوت به اسلام کرد! هر چند این اقدام از نظر دیپلماتیک، سبکسارانه به نظر می رسد اما بیانگر رویکرد آخوندها برای پیشبرد نیات بنیادگرایانه بود.

در اولین سالهای دهه ۹۰، مقاومت ایران تأکید می کرد که «بنیادگرایی اسلامی تهدید جدید جهانی» است. (۹) متأسفانه عده کمی در آن زمان این بحث را جدی گرفتند اما گذشت زمان و فجایع تلخی مثل ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و وضعیت در افغانستان و عراق و وضعیت مسلمانان در

کشورهای غربی صحت ارزیابی مقاومت ایران را تأیید کرد.

امروز در کشورهای مختلف جهان تهدید از ناحیه بنیادگرایان علیه حقوق و آزادیهای زنان به طور کیفی افزایش پیدا کرده است. در برخی کشورها حتی از قوانین زن ستیزانه رژیم آخوندی الگوبرداری کرده اند. مجازات سنگسار بعد از آن که رژیم آخوندی آن را در ایران اجرا کرد در برخی کشورها ظاهر گردید. حجاب اجباری و سلب حق انتخاب پوشش نیز از ایران به بسیاری از جوامع مسلمان صادر شد.

در کشورهای غربی بنیادگرایان می خواهند رویارویی کاذبی بین فرهنگ اسلامی و غربی ایجاد کنند. موضوع زنان جدیدترین سوژه این چالش فرهنگی است. گزارشهایی که از وضعیت بخشهایی از زنان مسلمان در این کشورها می رسد، تکانه دهنده است. دهسال قبل نمی شد تصور کرد که زنانی حتی به قیمت از دست دادن جان خودشان حاضر نشوند به وسیله پزشکان مرد معالجه بشوند ولی امروز با این پدیده مواجه هستیم. در حالی که در فقه اصیل اسلامی، که اصل ساده و راهگشای آن کلمه قرآنی «یسر» به معنی سهولت و ساده گرفتن است، طبق آیه صریح قرآن به هنگام بیماری تکلیف روزه گرفتن هم از فرد بیمار ساقط می شود. بر همین منوال، پذیرش خطر جانی به خاطر این که طیب مرد است یا زن پسندیده و مجاز نیست. یعنی به هنگام بیماری و خطر جانی، مراجعه به طیب چه زن و چه مرد، مجاز و بلا مانع است مگر اینکه کسی قصد و غرض دیگری داشته باشد.

اما این یک واقعیت است که اکنون می بینیم زنان مسلمان در کشورهای غربی به خاطر نداشتن یک آلترناتیو قابل قبول دیگر در دافعه شرایط و وضعیت موجود، به آن سوی طیف می گریزند. یعنی در دافعه بی بندوباری و لجام گسیختگی جنسی، به تاجر و قشریگری پناه می برند. تن دادن به اندیشه ها و عملکردهای بنیادگرایان به طور اجتماعی، قبل از هر چیز حسرت اجتماعی و تاریخی نسبت به فقدان رویکرد رهایی طلب انسانی را بازتاب می کند. بنیادگرایی چه در ایران و چه در اروپا یک هدف مشخص دارد: خانه نشین کردن زنان و حذف آنها از صحنه اجتماع.

در کشورهای اسلامی و غربی به خصوص کشورهای همسایه ایران حقوق و آزادیهای زنان به

میزانی که رژیم آخوندی موفق شود به این کشورها ارتجاع صادر کند در تهدید است و ما در حال حاضر شاهد خیلی از این آثار هستیم.

در میان کشورهای مختلف عراق به علت ویژگیهای منحصر به فرد ژئوپلیتیک خود از جمله اکثریت شیعه مزارشش تن از امامان شیعه و یک مرز ۱۲۰۰ کیلومتری با ایران همواره هدف مقدم آخوندها برای صدور بنیادگرایی بوده و به قول آخوندها به یک میوه رسیده برای چیدن تبدیل شده است. من بارها گفته‌ام اگرچه مقاومت ایران خود افشاکندهٔ سلاحهای اتمی و کشتار جمعی رژیم بوده است اما اکنون خطر روزافزون مداخلات رژیم ملایان در عراق صد بار از خطر اتمی این رژیم بیشتر است. رژیم ایران با اعزام عوامل ساخته شده در قم و تهران به عراق برای صدور بنیادگرایی تلاش می‌کند و زنان از اولین قربانیان پیشروی بنیادگرایی در عراق هستند.

زنان عراق ۴۵ سال پیش با تصویب یک قانون خانواده، تحت عنوان «قانون احوال شخصی» از حقوقی برخوردار شدند. از جمله منع طلاقهای خودسرانه توسط مردان، حق سرپرستی کودکان برای مادران طلاق گرفته، دشوار کردن چند همسری، حقوق مساوی در وراثت. اما بنیادگرایان برای لغو این قانون تلاش زیادی به عمل آوردند.

عوامل رژیم آخوندی در مناطق جنوبی عراق به شیوه‌های مختلف زنان را تحت فشار قرار می‌دهند. در دانشگاه بصره زنان را وادار به ترک تحصیل می‌کنند. فشارها به حدی است که در بغداد زنان علیه نامنی و خشونت و مشخصاً اهانتها و تحمیلات عوامل ملایان دست به تظاهرات اعتراضی زدند.

خلاصه کنم: امروز عراق در کانون تحولات نوین منطقه‌یی و بین‌المللی قرار گرفته و هدف مشخص تعرض بنیادگرایی است. به همین دلیل چاره‌جویی در برابر آن هم، یک مسأله جهانی است. از آن جا که زنان اولین قربانیان بنیادگرایان هستند فعالان جنبش برابری در این زمینه مسئولیت خاصی دارند به خصوص که پیوند خوردن جنبش برابری با مبرمترین مسایل سیاسی و بین‌المللی یک ضرورت شناخته شده است.

اسلام دموکراتیک
پاسخِ آرمانی و سیاسی
در برابر بنیادگرایی

در جستجوی اسلام روشنایی

در حالی که بنیادگرایی به تهدیدی جهانی تبدیل شده پاسخ به این تهدید چیست؟ مسلم است که در مقابل چنین تهدیدی، باید در جستجوی یک پاسخ کارساز آرمانی و سیاسی بود. اگر در جستجوی چنین پاسخی باشیم به روشنی خواهیم دید که پاسخ در یک کلام «اسلام دموکراتیک» است. چرا که هیچ کس نمی تواند بیش از ۷۵۰ میلیون زن مسلمان یا یک ونیم میلیارد زن و مرد مسلمان را با یک الگوی غیراسلامی از بنیادگرایی برحذر بدارد. اما در این پاسخ عنصر مرکزی خود اسلام است. اما اسلام واقعی، اسلام دموکراتیک که آنتی تز بنیادگرایی است...

در نتیجه و بلافاصله این سؤال مطرح می شود که حقیقت اسلام چیست؟ آیا اسلام آن است که بنیادگرایان حاکم بر ایران می گویند؟ یا اسلام واقعی اسلام دموکراتیک است که بنیادگرایی و ارتجاع تحت نام اسلام را بدترین دشمن اسلام می داند؟ آیا جنایتهایی که رژیم آخوندی در ایران تحت نام اسلام انجام می دهد به راستی منبعث از اسلام است؟

واقعیت این است که آخوندها هیچ ربطی به اسلام ندارند و این بزرگترین هدیه به آخوندهاست که اعمال آنها را به حساب اسلام بگذاریم. بگذارید که در این جا به عنوان زنی مسلمان تأکید کنم که به نظر من بزرگترین دجالیت زمانه این است که شیادان مرتجعی مثل خمینی خودشان را به عنوان شاخص اسلام معرفی کرده اند. در حالی که به نظر ما اسلام دین امید، رحمت، رهایی، آزادی، عشق، دوستی و صلح، توسعه، پیشرفت بردباری، سهولت و سادگی، شفقت، گذشت و فدای خود برای آسایش و آزادی بقیه و دین همه زیباییهای روی زمین و زیباییهای واقعی انسانها یعنی ارزشهای انسانی است. اسلام بزرگترین احترام و مرتبت را برای انسان و به خصوص

زنان قاتل است و خواهان برابری و آزادی زنان است. در حالی که آن‌چه آخوندها و مرتجعان از اسلام معرفی می‌کنند دین سختی، شکنجه، انتقام، جنگ، بدبختی، ناامیدی، کینه، زورگویی، اجبار و همه سیاهیها و بدیهای روی زمین و در یک کلام دین زنده‌به‌گور کردن انسانها با شاخص خدای شکنجه‌گر است.

من بارها از این آخوندها پرسیده‌ام که راستی در کجای اسلام جنایتهایی که شما می‌کنید مورد تأیید قرار گرفته است؟ کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی و به‌خصوص هزاران زن از دختران ۱۳ ساله تا مادران ۷۰ ساله و زنان باردار در کجای اسلام و قرآن تأیید شده است؟ در کجای اسلام گفته شده که شما مجازید به زنان تهمت بزنید؟ آنها را در کوچه و خیابان تحقیر کنید، آنها را سنگسار کنید و در شکنجه‌گاهها توسط دژخیمان و پاسداران وحشی مورد آزار و تجاوز قرار دهید؟ در کجای اسلام اجبار به حجاب هست؟ مگر آیه صریح قرآن این نیست که لا اکره فی الدین؟

بنیادگرایان با عمدۀ کردن مسایلی مثل حجاب بر اساس مرزبندی جنسی تصویر کاملاً واژگونه‌یی از اسلام ارائه می‌دهند، گویا که اسلام فقط همین است. یک بررسی اجمالی از قرآن نشان می‌دهد که از میان بیش از ۶۲۳۴ آیه تنها در سه چهار آیه به مسأله حجاب اشاره شده است. دجالگری آخوندها را ببینید که چه تصویری از اسلام درست کرده‌اند تصویری از اسلام ساخته‌اند که گویی تمام اسلام یعنی حجاب.

در جبهه مقابل این سیستم قرون وسطایی، تجربه شایان توجهی وجود دارد که اعتقاد اسلام به آرمان برابری را در عمل ثابت کرده است. این تجربه عبارت است از تجربه جنبش مقاومت ایران.

زنان پیشتاز مقاومت ایران که در یک جنبش آزادیبخش خطیرترین مسئولیتها را برعهده گرفته‌اند، از اسلام معتقد به برابری یعنی اسلام دموکراتیک الهام گرفته‌اند. آنها توانسته‌اند جنبشی را در برابر وحشی‌ترین دیکتاتوری مذهبی در این دوران هدایت کنند. آنها توانسته‌اند بر طلسم ضعیفگی زن غلبه کنند و نه تنها زنان بلکه مردان را نیز از قید و بندهای استثمار رها کنند. آنها توانسته‌اند راه شکست بنیادگرایان حاکم بر ایران را باز کنند.

این تجربه دستاوردهای پرشماری دارد. اما فشرده آن این است که پاسخ کارساز در برابر بنیادگرایی، همانا اسلام دموکراتیک است.

پایه های فلسفی و مبانی نظری اسلام دموکراتیک مجاهدین، سالها قبل از روی کار آمدن خمینی توسط محمد حنیف نژاد و مسعود رجوی تدوین شده است که رو درروی برداشتهای ارتجاعی و فئودالی امثال خمینی از اسلام می باشد و مستند به قرآن و متون اصیل اسلامی است. اسلام دموکراتیک مجاهدین مورد استقبال میلیونها جوان روشنفکر و دانشجویان در ایران قرار گرفته و مفسران بزرگی هم چون آیت الله طالقانی آن را تأیید کرده اند.

در صحنه عمل و در تمام ۲۵ سالی که از رویارویی اسلام دموکراتیک با بنیادگرایی خمینی می گذرد دعوا بر سر آزادی بوده است. در حالی که خمینی به محض این که به قدرت رسید تمام حرفهایش در مورد آزادیها را زیر پا گذاشت مجاهدین در همان هفته های اول تأکید کردند که موضوع اصلی انقلاب ایران «آزادیهای سیاسی» است. هنوز یک ماه نگذشته بود که عوامل خمینی، با شعار «یا روسری یا توسری» زنان را در خیابانها مورد حمله قرار دادند تا حجاب اجباری را تحمیل کنند. مجاهدین رسماً تحمیل حجاب و این رفتار سرکوبگرانه را محکوم کردند و زنان مجاهد که خودشان روسری داشتند در مقابل حملات پاسداران به دفاع از زنان بی حجاب برخاستند.

چند ماه بعد در تابستان خمینی «ولایت فقیه» را علم کرد، مجاهدین آن را قویاً رد کردند و بعد هم فرایند قانون اساسی ولایت فقیه خمینی را تحریم کردند.

در سال ۶۰ وقتی خمینی می خواست لایحه قصاص را در مجلس آخوندی به تصویب برساند مجاهدین نه تنها آن را ضداسلامی، بلکه یک «لایحه ضدانسانی» معرفی کردند.

در تمام سالهای بعد جنگ بین این دو نیرو که بر سر اسلام شاخصهای کاملاً متضاد فلسفی و فرهنگی و تاریخی و سیاسی دارند ادامه پیدا کرده است اما نکته یی که می خواهیم در این جا روی آن تأکید کنم این است که دعوا بر سر آزادی بین اسلام دموکراتیک و بنیادگرایی به طور کاملاً قانونمند به دعوا و تفاوت عمیق و اساسی بر سر نگرش به زن و حقوق و آزادیهای

زن راه می‌برد. کما این که امروز مسأله دموکراسی در هر جامعه و نظام اجتماعی یا آرمانی و فکری با مسأله برابری عجین است. من معتقدم که شاخص و معیار تمایز بین اسلام دموکراتیک و هر گونه برداشت بنیادگرایانه و استبدادی از اسلام نحوه برخورد با مسأله زن است. در این جا در برابر پرسش مهمی قرار می‌گیریم. از یک طرف اسلام دموکراتیک که ارتجاع و زن‌ستیزی را مردود می‌شمارد و خود را پیام اصیل اسلام معرفی می‌کند. از طرف دیگر بنیادگرایی بر این ادعا مبتنی است که همه رفتار و مواضعش اسلامی است و آموزشها و سنت اسلام را توجیه‌کننده زن‌ستیزی می‌دانند. راستی کدام برداشت از اسلام صحیح است؟ در پاسخ به این سؤال به بحث دینامیسم قرآن می‌پردازیم.

دینامیسم قرآن

مرتجعان حرفشان این است که قوانین و احکام اسلامی بایستی الان هم عیناً به همان شکلی اجرا شود که در ۱۴۰۰ سال پیش اجرا می‌شده است. شاید به همین علت اسم آنها را بنیادگرا گذاشته‌اند. البته به نظر من این اسم‌گذاری درست نیست. این مرتجعان مطلقاً اصول‌گرا نیستند. به عکس، اصول را به خاطر حقیرترین منافع گذرای خود زیر پا می‌گذارند، ولی در عوض به صورت جزمی، به فروع و اشکال قدیمی چسبیده‌اند و در قرن بیستم، برای محاسبه دیات و زکات، هنوز دنبال انواع شتر، گوسفند، خرما، بُرد یمانی و درهم و دینار که سکه‌های رایج ۱۴ قرن پیش بود، می‌گردند!

ما می‌گوییم که باید، در ورای همه احکام و مقررات مشروط به زمان، روح اسلام و دیدگاه واقعی قرآن را درک کنیم. این نوع احکام نباید دگمهای لایتغیر تلقی شوند، بلکه باید با تغییر شرایط، جای خود را به احکام جدیدی بدهند که سنخیت بیشتری با آرمان اجتماعی اسلام داشته باشند. این به معنای دینامیسم قرآن و پویابودن آن ایدئولوژی است که مدعی است قدرت پاسخگویی به مسائل و نیازهای جامعه و انسان را در شرایط مختلف دارد.

درحالی که وقتی این دینامیسم نادیده گرفته می‌شود، لاجرم ارتجاع و ستم و تبعیض در لباس اسلام ظاهر می‌شوند.

جزمیت در فرمها و غفلت از محتوا، یا پایمال کردن آن، البته خاص اسلام نیست و سابقه طولانی دارد. در این زمینه برای تشخیص صحیح از سقیم می‌باید ابتدا هدفها و خط‌مشی کلی را از وسایل و ابزار و احکام مرحله‌یی باز شناخت. زورقی را در نظر بگیریم که به سمت ساحل نجات در حرکت است. هدف، رسیدن به ساحل و استراتژی کلی حرکت مستقیم، رو به جلو و مثلاً به جانب مشرق است. پارو زدن و تنظیم سرعت و ضوابط دیگری که باید برای عبور از مراحل مختلف رعایت کرد، هرگز نمی‌توانند و نباید جزم و غیرقابل انعطاف تلقی شوند، والا تاکتیک بر جای استراتژی می‌نشیند و آنرا منحرف یا وارونه می‌کند، هدف فراموش می‌شود و وسیله به هدف تبدیل می‌شود.

پس، همه حرف در این است که باید بدون جزمیت، و در عین حال بدون فرصت‌طلبی و سودجویی (یعنی سهل‌انگاری در برابر ضوابط و مقررات و احکام مرحله‌یی)، به جانب هدف پیش رفت والا احتمالاً به راست یا چپ منحرف خواهیم شد.

برای درک این روح، به خود قرآن مراجعه می‌کنیم که هرگونه برداشت قشریگرایانه و متحجرانه از قرآن و اسلام را نفی می‌کند. قرآن آیات را این‌گونه تقسیم‌بندی و تعریف کرده‌است: «برخی از آیات، از "محکمتات" هستند که مادر کتاب محسوب می‌شوند، و برخی دیگر از "متشابهات" اند. اما کسانی که دل‌هایشان بیمار است، آیات متشابه را دستاویز تفسیرها و فتنه‌انگیزیهای خود قرار می‌دهند» (۱۰).

آیات محکم آیتی است که در اساس پایه‌های اعتقادی اسلام را تشکیل می‌دهد و شامل محتوا و مبانی فلسفی، جهان‌شناسانه و انسان‌شناسانه اسلام است. اما آیات متشابه که در اساس مربوط به احکام و روشهای زندگی روزمره می‌شود، به هیچ‌وجه دگم نیست، بلکه در هر زمان با پابندی به همان روح و محتوای یکتا پرستانه، برای پیشرفتهای بشری و مقتضیات اجتماعی راه باز می‌کند والا به شریعت جامد و بی‌فایده‌یی تبدیل خواهد شد.

اسلام از دینامیسمی برخوردار است که پیوسته برای حرکت جامعه به سوی پیشرفت و ترقی

راه می‌گشاید و از آن‌جا که نمی‌خواهد به‌گونه‌ی ذهنی این آرمان را به‌پیش ببرد، از آغاز کار خود را بر این روش بنا کرده که عبارت است از تمیز دادن محکمات از متشابهات. در همان آیه‌ی سوره‌ی آل عمران مشته کردن اصول محکم با مقررات مرحله‌ی محکوم شده و هشدار داده شده است که آویختن به موارد متشابه، گردابی است که مبتلایان به عقیده و دانش متزلزل و صاحبان قلبهای بیمار در آن غرقه خواهند شد اما راسخان اندیشه و علم، از آن در امان خواهند بود و اصل راهنمایان این است که آموزشها و پیام اسلام را در تمامیت آن بررسی کرده و اصول و محکمات تعیین‌کننده را از موارد متشابه تمیز دهند. بنیادگرایان و مرتجعان قشری، همه احکام و مقررات مرحله‌ی را دگم و ثابت تلقی می‌کنند. این نگرش با تعریف و تقسیم آیات توسط خود قرآن در تناقض است. «محکمات»، به‌عنوان اصول اساسی اسلام، ثابت و لایتغیرند و «متشابهات»، نسبی، دینامیک و قابل انعطاف هستند. قرآن در جای دیگر، صفت «مثنائی» را برای «متشابه» به کار برده که معنی آن منعطف و دارای دینامیسم است (۱۱).

بنیادگرایان براساس دگماتیسم مذهبی و برداشت قشریگرایانه از دین، ارزشهای آرمانی یا اصول پایه را به عمد با برخی تاکتیکهای عملی که در تجربه‌ی اسلامی متناسب با ظرفیت تاریخی آن دوران به کار بسته شده، قاطی و مشته کرده‌اند. فی‌المثل ارزشهای توحیدی نظیر برابری زن و مرد در آن زمان قابل اجرا نبود زیرا واقعیت جامعه عقب‌مانده از آن ممانعت می‌کرد، از این رو برای تحقق آرمانهای اسلام، وجود مراحل گذار ضرورت داشت این راه‌حلهای میانه و موقت به پله‌های اولیه قابل تشبیه است که جامعه باید بر آن قدم می‌گذاشت تا به پله‌های بالاتر برسد. بنابراین مبین حداکثرهای آرمان اسلامی نبود، اما تمایلات ارتجاعی همین حلقات واسط را ارزشهای پایه‌ی اسلام تلقی کرده‌اند.

واژگونه‌سازی اسلام، رفته‌رفته وارد مرحله‌ی بغرنج دیگری شد. به این ترتیب که مقررات یادشده، مانند تفاوتی که در ارث زنان پذیرفته شده بود یا مهلت مشروطی که به برخی موارد تعدد زوجات داده شد، توسط مرتجعان دستاویز قرار گرفت تا تفسیرهای تازه‌ی را ابداع کنند. بدین معنی که بدعتهای خود را به‌نام اسلام اعلام کرده از این راه تئوری هر مرد برابر

با دو زن را به صورت یک اصل رواج دادند.

در مورد احکام ارث، که در شرایط ۱۴ قرن پیش سهم زن نصف سهم مرد تعیین شده است، اگر به مقتضیات تاریخی آن دوران توجه نشود و این نسبت یک حکم ثابت و دائمی تلقی شود، اولاً اهمیت صدور آن در شرایط ۱۴ قرن پیش درک نمی‌شود؛ ثانیاً به‌طور غیرواقعی نتیجه‌گیری می‌شود که اسلام مخالف برابری زن و مرد است. حال آن‌که اسلام در دورانی برای زنان حق ارث قائل شده که آنها اساساً ارث نمی‌بردند، حتی خودشان موضوع ارث بودند و زن به‌عنوان بخشی از میراث شوهر به تملک ورثه یا افراد قبیله درمی‌آمد. بنابراین، نفس قائل شدن حق ارث برای زنان، در حکم یک انقلاب بوده است. چرا که می‌دانیم تا همین اواخر، حتی در کشورهای اروپایی، زنان از استقلال مالی برخوردار نبودند. نکته مهم دیگری که باید درباره میزان ارث زنان در ۱۴ قرن پیش در نظر داشت، این است که در آن زمان زنان نقشی در تولید نداشتند و مردان مسئول تأمین مخارج خانواده بودند. با در نظر گرفتن این عوامل، بدیهی است که هر وقت پیشرفت اقتصادی-اجتماعی اقتضا کند و موقعیت اجتماعی-اقتصادی زنان تغییر یابد یا امکان تغییر آن به‌وجود آید، دینامیسم قرآن حکم می‌کند که زن و مرد به‌طور مساوی ارث ببرند.

بنابراین هم‌چنان‌که قبلاً هم اعلام کردیم، زن و مرد در ارث حقوق یکسان دارند و برابرنند. اکنون که اوضاع جامعه و نقش اقتصادی و اجتماعی مرد و زن دستخوش تحولات عظیمی شده، دینامیزم قرآن، نقش مسلط مردان را نفی می‌کند و به برابری زن و مرد حکم می‌دهد.

این امر در مورد بسیاری دیگر از احکام ناظر بر مسائل اجتماعی و حقوقی، نظیر شهادت دادن، دیه و نظایرشان، نیز صادق است.

به‌عنوان مثال، شهادت دادن دو زن درازای یک مرد را در نظر بگیرید. در این مورد هم با یک تلقی دگماتیک، اولاً این حکم، ثابت و ابدی فرض می‌شود؛ ثانیاً نابرابری زن و مرد از آن استنتاج می‌شود و به اسلام نسبت داده می‌شود. اما حقیقت این است که در شرایط ۱۴ قرن پیش، آن‌هم در جوامع بدوی، که زن هیچ حقی نداشت و دختران زنده‌به‌گور می‌شدند،

اسلام با ارائه چنین احکامی، گام‌های بسیار مهم و جسورانه‌یی در جهت احقاق حقوق زن برداشت. و اکنون مرتجعان را بنگرید که چگونه با برداشتهای دگماتیک خود از این احکام، پیام و آرمان رهاییبخش اسلام را تحریف می‌کنند و آنرا به حد درک ناقص، تنگ‌نظرانه و کاسبکارانه خود تنزل می‌دهند (۱۲).

اگر مرتجعان مدعی باشند که احکام شریعت را مطابق روش پیامبر اجرا می‌کنند، ادعایشان دروغی بیش نیست. زیرا همه می‌دانند که یکی از درخشانترین وجوه رسالت پیامبر، رهایی زنان و تکریم آنها بود. او بود که اتهام‌زدن به زن را گناه کبیره شمرد، برای آن مجازاتی سنگین تعیین کرد و برای اثبات اتهام، حضور شاهد را ضروری دانست. او، حتی در برابر اعتراف آشکار به معاصی مربوطه، بارها روی برگرداند و مدعی را به توبه فراخواند. اما آخوندهای زن‌ستیز روزانه به دهها و صدها زن اتهام می‌زنند، آنها را بازداشت می‌کنند و به آنها در ملاعام شلاق می‌زنند یا آنها را سنگسار می‌کنند. امام علی (ع) در این باره می‌گوید: «زمانی خواهد آمد که از قرآن جز رسم آن باقی نمی‌ماند و هیچ چیز بیشتر از دروغ بستن به خدا و پیامبر رواج نخواهد داشت».

خوب است با نظرگاه امام علی در مورد قرآن و احکام نیز آشنا شویم. او می‌گوید: «قرآن، امور حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، و محکم و متشابه را بیان کرده است». امام علی ادامه می‌دهد که «برخی امور در قرآن واجب شمرده شده‌اند در حالی که این وجوب در سنت (پیامبر) نسخ شده است و هم‌چنین اموری در سنت واجب شمرده شده اما در قرآن ترک آن مجاز شمرده شده است. و نیز اموری در زمان خود واجب بوده‌اند اما پس از آن زایل و منتفی شده‌اند». آیا این بیانات صریح امام علی، مؤید برداشتهای قشریگرایان است یا دینامیسم قرآن را ثابت می‌کند.

پیشوایان اسلام کوشیده‌اند تا آن‌جا که شرایط تاریخی ظرفیت تغییر داشته است، به مسائل موجود، با الهام از دیدگاه حقیقی اسلام و در راستای جامعه آرمانی، پاسخ گویند. البته تحقق چنین جامعه‌یی مستلزم فراهم شدن بسیاری زمینه‌هاست. به‌همین دلیل، حتی برای خود پیامبر اسلام هم امکان‌پذیر نبود که در آن جامعه بدوی، به‌طور ضربتی به این آرمانها جامعه عمل

پوشاند. حتی در مورد خشن‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل ستم و تبعیض، یعنی بردگی، برای پیامبر میسر نبود که بلادرنگ حکم لغو آن را صادر نماید، اگرچه بسیاری از راهها را برای الغای آن کویید و هموار کرد. امروز ما به‌خوبی می‌دانیم که با زیرساختهای اقتصادی آن روزگار و سطح بسیار نازل نیروهای مولده، حکم به الغای تام و تمام بردگی نه‌فقط جامعه و نظام تولیدی را در تمامیتش به جلو نمی‌برد بلکه اقدام زودرسی بود که نفی بردگی را به عقب می‌انداخت. از روح تمام احکام و عملکردهای پیامبر به‌روشنی برمی‌آید که بردگی هم چون لکه‌ننگی بر دامان بشریت تلقی شده است که می‌بایست هرچه زودتر پاک گردد تا دره عمیق میان دوره صباوت نوع انسان و دوران بلوغش پر شود. نکته مهم این که اکنون حتی بنیادگرایان هم نمی‌توانند با استناد به این که در قرآن بردگی صریحاً لغو نشده، این پدیده را از نظر اسلام مجاز بدانند و، به طریق اولی، نمی‌توانند اسلام را مدافع بردگی جلوه دهند. پس اصل حرف این است که روح و دیدگاه واقعی قرآن فهم شود. این دیدگاه در هر دوره تاریخی به پیروان این دین کمک می‌کند تا قوانین و احکام متناسب زمان خود را پیدا کنند.

باید توجه داشت که این روش، پایه‌ی‌ترین معیار تشخیص برداشت‌های ارتجاعی در قیاس با اسلام اصیلی است که از حضرت محمد(ص) به یادگار مانده است. تاریخچه مقررات اسلامی، از امور عبادی مانند نماز و روزه و حج گرفته تا امور اقتصادی و اجتماعی، همگی مشحون از یک سیر تحول پیش‌رونده است. وقتی اصول پایه را مدنظر بگیریم، قادر خواهیم بود که میزان پیشرفت در جهت آرمانهای مورد نظر را بازشناخته و تعیین کنیم. ما در سراسر آموزشها و مقررات اسلامی با یک مسیر تکاملی مواجهیم که به نوبه خود ما را به دینامیسم اسلام و قرآن راهنمایی می‌کند.

درباره این بحث هم می‌توان پرسید که برای پرهیز از حاکمیت تحجر و دگماتیسم و برای تضمین پویایی این اندیشه در رهبری اجتماعی چه روشی وجود دارد؟

جواب این سؤال در روشی است که در فرهنگ اسلامی به آن اجتهاد می‌گویند. روشی که ضمن حراست از اصول این اندیشه پیوسته احکام خاصی را که مربوط به شرایط ویژه

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، ارائه کند و مانع آن شود که احکام جامد مانند زنجیر به دست و پای جامعه بپیچد و از حرکت آن رو به جلو ممانعت کند. اصل اجتهاد هم چنین متضمن این نظرگاه است که جامعه و تغییر و تحولات آن باید توسط انسان و عنصر آگاه، رهبری و هدایت شود و اجتهاد پاسخ این ضرورت است.

گشوده شدن باب اجتهاد برای پاسخگویی به مسائل و تحولات هر دوران، برهان قاطع دیگری برای پویایی اسلام و دینامیسم قرآن است. اجتهاد توسط رهبران شایسته و باتقوایی که هم به این ایدئولوژی و رسالت آزادیبخش آن ایمان و اشراف دارند و هم از مسائل زمان خود آگاهند، انجام می شود. متأسفانه با وجود رسمیت اجتهاد در شیعه، در عمل این نهاد نه در خدمت دینامیسم قرآن، بلکه در خدمت تئوریزه کردن برداشتهای ارتجاعی از احکام و تحریف پیام رهاییبخش اسلام قرار گرفته است. مجاهدین براساس متون اصلی اسلامی مانند قرآن، به دینامیسم قرآن راه برده اند و مرتجعان هیچ حرف جدی علیه آن نمی توانند بزنند.

دستیابی مجاهدین به اسلام واقعی و عاری از تحریفات و زنگارهای ارتجاعی، که پیوسته تئوری راهنما و ایدئولوژی راهگشای آنها بوده است، حاصل تحقیقات نظری براساس قرآن و متون اصیل فرهنگ اسلامی و تجربه های عملی ۳۰ساله این سازمان تحت رهبری مسعود رجوی است که به حق ذیصلاحترین، پاکترین و فداکارترین رهبر و ایدئولوگ اسلامی در ایران است و اسلام محمدی را به مثابه آیین رحمت و بردباری، مبشر آزادی و دموکراسی و مشوق پیشرفت علمی و اجتماعی به نسل مبارز مسلمان امروز معرفی نموده و تعلیم داده است. جدایی اندیشه مجاهدین از اندیشه خمینی و آخوندهای مرتجع سالها قبل از روی کار آمدن خمینی کاملاً مشخص شده بود. از ابتدای روی کار آمدن خمینی، نیروهای جوان و روشنفکر به طور گسترده و وسیع، و هم چنین فقهای مترقی، برداشت مجاهدین از اسلام را انتخاب کردند و از مسعود حمایت نمودند. در ایران اندیشه دینی مرتجعان، از دوره انقلاب مشروطه اندیشه یی شناخته شده بود و پس از انقلاب ضدسلطنتی نیز اساساً در قالب حکومت سرکوبگر، عملکرد سیاسی - و نه

نفوذ و جاذبه ایدئولوژیکی - داشت. به همین دلیل هم خمینی ناگزیر شد برنامه‌های تلویزیونی تفسیر قرآن خودش را، که خریداری نداشت، تعطیل کند. متقابلاً با خشم بسیار، کلاسهای تدریس فلسفه و تبیین جهان مسعود را، که به‌طور هفتگی در دانشگاه صنعتی شریف با حضور ده‌هزار دانشجو برگزار می‌شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفته بود، به زور تعطیل کرد (۱۳).

حاکمیت مردم

به رسمیت شناختن جایگاه مردم در حاکمیت جزء پایه‌های تفکر اسلامی است. اما درست در همین نقطه، یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های میان اسلام دموکراتیک و بنیادگرایی اسلامی سرپاز می‌کند که تلقی نسبت به دولت، سیاست و قانونگذاری است. بنیادگرایان قوانینی را که بر زندگی اجتماعی و سیاسی کنونی حاکم می‌کنند، به‌مثابه آن‌چه از جانب خدا تعیین شده و انمود می‌کنند و از این رو تبعیت مطلق از آن را الزامی می‌دانند. کسی هم که به‌عنوان ولی فقیه رهبری جامعه را برعهده می‌گیرد، نماینده خدا محسوب می‌شود که از اختیارات نامحدود و خدشه‌ناپذیر برخوردار است و در برابر جامعه پاسخگو نیست. بنیادگرایی مردم را صغار و بی‌اختیار تلقی می‌کند، جایی برای انتخاب آزادانه آنان باقی نمی‌گذارد و اصل مسئولیت انسان را نفی می‌کند. این تفکر چنان که در تجربه ایران مشاهده کردیم، وقتی که به حاکمیت می‌رسد، از راه نرسیده یک استبداد مذهبی خونریز برقرار می‌سازد.

اما در اسلام دموکراتیک اصل اساسی این است حاکمیت از آن مردم است. و آنها هستند که قانونگذاری می‌کنند. قرآن که خود را تبیان کل شیء (یعنی تفسیر و بیان همه مطالب) معرفی می‌کند، در موارد محدودی به بیان احکام پرداخته که آنها هم در عین این که ناظر به مرحله معین تاریخی است اما نسبت به آن دوران روبه‌پیش و راهگشای مناسبات ترقیخواهانه‌تری بوده است. اما اساس مسائلی که قرآن به آن پرداخته ناظر به

تبیین جهان و فلسفه و مسیر تکاملی و مضمون رهاییبخش حرکت تاریخ و مسئولیت انسان برای نیل به آزادی و برابری و ساختن جامعه‌ی است که در آن ارزشهای انسانی بالاترین اولویت را داشته است.

از این رو تنظیم مناسبات اجتماعی و سیاسی به خود انسان واگذار شده که با الهام از همان ارزشها به آن دست می‌زند.

در سوره قصص تصریح شده، خدا بر آن است که انسان خود وارث و حاکم و پیشوا در روی زمین باشد. بنابراین حاکمیت حق مردم است آن هم حقی سلب ناپذیر که مشروط و محدود نیست. به اعتقاد مسلمانان حقیقی، اراده خدا در پهنه اجتماعی، در اساس و به طور تاریخی از طریق حاکمیت مردم به ظهور می‌رسد.

برابری و یگانگی

اسلام به عنوان یک ایدئولوژی، دیدگاههای اساسی درباره انسان، جامعه و تاریخ دارد و با فلسفه توحید، هر یک از این مقوله‌ها را تبیین می‌کند. یکی از این دیدگاههای اصولی و مرکزی، که ناشی از مونیسم وجودشناسانه است، اصل برابری انسانهاست. در قرآن تصریح شده است که همه انسانها، از هر جنس، نژاد و ملیت، برابرند. طبق این اصل، تنها معیار برتری یکی بر دیگری، کارکرد آگاهی و آزادی یعنی مسئولیت‌پذیری اوست که در فرهنگ قرآن تقوا نامیده می‌شود. برابری زن و مرد یکی از بدیهی‌ترین وجوه انسان‌شناسی توحیدی است (۱۴).

بنیادگرایان اسلامی در اعتقادات خود انواع تبعیضها و نابرابریها و از جمله نابرابری میان زن و مرد را به نام اسلام تئوریزه کرده‌اند که مبنای آن پذیرش بهره‌کشی است.

حال آن که اسلام دموکراتیک به توحید و نفی بهره‌کشی معتقد است و آرمان آن تحقق برابری و رهایی از هر گونه تبعیض و اسارت است. آرمان اجتماعی اسلام، خواهان تحقق آزادی، عدالت و یگانگی اجتماعی است و قرآن در سوره حدید فلسفه برانگیختن همه

پیامبران را برقراری عدالت و قسط (یعنی عالیترین مرحله آزادی، عدالت و یگانگی اجتماعی) معرفی کرده است (۱۵)

در چنان جامعه‌یی، ستم‌دیدگان و صاحبان استعدادهای سرکوب‌شده، آزاد می‌شوند و در اوج شکوفایی، در موضع رهبری قرار می‌گیرند هم‌چنان که در سوره انبیا نیل به‌رهایی از ستم و تبعیض نوید داده شده و گفته شده است: «زمین را بندگان شایسته کار به ارث خواهند برد».

این تصریحات، دیدگاه حقیقی اسلام را در مورد انسان و تاریخ به‌روشنی بیان می‌کنند. از این حقایق می‌خواهیم نتیجه بگیریم که دیدگاه مبتنی بر برداشت دینامیک از اسلام، متحد ذاتی مبارزه بشر برای آزادی و عدالت و از جمله جنبش برابری طلبانه زنان محسوب می‌شود.

چنین تفکری البته مورد احترام همه انسانهای آزاده و ترقیخواه است. اما این پرسش را هم به‌میان می‌آورد که آیا برداشت دینامیک از اسلام، ریشه و اساسی در خود اسلام دارد یا ما می‌خواهیم در این دین «تجدیدنظر» نموده و آن را «اصلاح» کنیم؟

پاسخ این است که هویت اسلام حقیقی همین است. این اندیشه به‌طور مستقیم به قرآن و سنتها و آموزشهای حضرت محمد تکیه دارد ولی نگاهی است که آلوده به زن‌ستیزی نیست. نگرشی است که متأثر از تحریف و سوءاستفاده توسط حکومت‌های ستمگر و مرتجعان دینفروش یا منافع نظام مردسالار ۱۴ قرن گذشته نیست. ما آن را اسلام دموکراتیک نامیده‌ایم، ولی این یک آیین جدید نیست؛ اسلامی است که وقتی نگرش آلوده را از آن بردارید بسا فراتر از رفرم، یک تحول کیفی را در سرنوشت مسلمانان و به‌خصوص زنان در جهان اسلام رقم می‌زند و توان چشمگیری در کنار زدن بنیادگرایی دارد.

واقعیت تاریخی اسلام و متون دینی اسلامی و از همه مهمتر، نص قرآن، مدافع عدالت به‌طور عام و مدافع برابری برای زنان به‌طور خاص است.

فصل سوم

برابری زنان از نظر اسلام

راهگشاییهای اسلام برای برابری زنان

اگر راهگشاییهای اسلام برای برابری زن را در شرایط اقتصادی و اجتماعی آن روزگار یعنی قرن هفتم میلادی، ارزیابی کنیم نتیجه خواهیم گرفت که هیچ انقلاب و تحول بزرگ اجتماعی نسبت به شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان خودش تا این اندازه نتوانسته است حقوق زنان را متحول کند.

اگر با یک نگاه منصفانه و تاریخی به شرایط اقتصادی اجتماعی ظهور اسلام در جزیره العرب نگاه کنیم، خواه به اسلام نظر مثبتی داشته باشیم و یا نداشته باشیم در واقعیت تاریخی خواهیم دید که دین و جنبش اسلام با شعار یکتاپرستی و نفی بت پرستی در قبایل عرب بومی قدم به عرصه تاریخ گذاشت اما در عین حال از همان اولین هفته‌های ظهورش پرداختن به سرنوشت تیره زنان را به‌طور علنی در دستور خود قرار داد و آن را افشا کرد. به عبارت دیگر این یک واقعیت مسلم است که در پیامها و آموزشهای اسلام «زن‌ستیزی» در کنار بت پرستی و جنگ قبایلی و فقر و عقب ماندگی مورد نکوهش قرار گرفته است.

در آن زمان و در جامعه‌یی که پیامبر اسلام مبعوث شد به‌خاطر جایگاه منفی زن فرزند دختر پدیده‌یی شوم تلقی می‌شد. قرآن با نکوهش زیاد می‌گوید وقتی به کسی خبر می‌دهند که نوزادش دختر است از شدت خشم چهره‌اش سیاه می‌شود.

در آن زمان در میان اعراب رسم زنده‌بگور کردن دختران رایج بود. زیرا فرزند دختر را مایه ننگ و عار می‌دانستند و می‌ترسیدند دخترشان در جنگهای قبایلی در معرض اسارت و بردگی قرار گیرد و به بازار فحشا تحویل داده شود. هم چنین نگران بودند که به علت فقر نتوانند به آنها غذا بدهند یا جهیزیۀ لازم را به او بدهند. آیات قرآن به این مسأله پرداخته و به شدت این رویکرد نسبت به فرزند دختر و به‌طور کلی نسبت به زن را نکوهش کرده است.

پیامبر اسلام برای ساختن یک فرهنگ جدید در عمل به زنان احترام می‌گذاشت. پیامبر به

احترام دخترش فاطمه از جای خود بلند می‌شد و عبایش را روی زمین می‌انداخت تا او بنشیند. این رفتار پیامبر این قدر با فرهنگ آن زمان تفاوت داشت که حتی به او اعتراض می‌کردند که چرا چنین رفتاری با فرزند دخترش دارد؟ اما پیامبر اسلام مصرانه می‌خواست فرهنگ دیگری را جایگزین کند.

حضرت محمد در اوضاع ۱۴ قرن پیش برای زنان و به خصوص ستمزده‌ترین آنها، یعنی کنیزان، راه گشود تا در مبارزه شرکت کنند. چیزی نگذشت که موفق شد لایه بزرگی، شامل صدها نفر از زنان پیشقراول ایجاد کند که نامهایشان در تاریخ ثبت شده است. شاید شنیده باشید که اولین کسی که در دفاع از محمد در زیر شکنجه جان باخت زن کنیزی به نام سمیه بود.

از همان روزهای نخست، زنان عهده‌دار وظایفی شدند که تا آن زمان به کلی غیرمعمول بود و آن مشارکت آنان در امور سیاسی و اجتماعی بود. در آن زمان صدها زن پیشتاز پیرامون حضرت محمد متشکل شدند. آنها که بر طبق منابع معروف اسلامی، بیشتر از ۶۰۰ نفر بودند، فارغ از نفوذ شوهران یا مردان دیگر، به طور مستقیم با شخص حضرت محمد پیمان هم‌رزمی بسته بودند. نام این پیمان «بیعت» بود و عنوان این زنان در متون تاریخی «مبايعات» است (۱۶).

در حدود دهسال پس از ظهور اسلام، برای عموم زنان، به تدریج انبوهی مقررات نوین وضع شد که مطالعه آن روند چشمگیری را نشان می‌دهد. در این زمینه می‌توان چند موضوع اساسی را خاطر نشان کرد:

حق حیات و حرمت برابر زنان

تا پیش از اسلام، زنان به خاطر کمترین بدگمانی که مردان نسبت به آنها پیدا می‌کردند، توسط مردان قبیله و افراد خانواده به قتل می‌رسیدند. هم‌چنین کودکان دختر و حتی نوزادان زنده به گور می‌شدند. علت این کار ترس از فقر یا برده شدن در جنگهای قبایلی یا به طور کلی شوم دانستن دختران بود. قرآن این جنایت رایج را در سوره اسرا به صراحت ممنوع کرده است.

آیا این جنایتها و نادیده گرفتن حق حیات زنان در آن زمان فقط در عربستان جریان داشت؟ خیر این وضعیت در آن دوران یک پدیده فراگیر در همه جهان بود. شواهد تاریخی ثبت شده درباره مهمترین تمدنهای آن دوران یعنی ایران، رم، چین و هند نشان می‌دهد که صرفنظر از کنیزان که به‌طور رسمی حقی نسبت به جان و سرنوشت خود نداشتند، سایر زنان نیز عملاً بردگان جنسی مردان بودند. در ایران آن زمان، پادشاهان ساسانی در حرمسرای خود هزاران زن را محبوس کرده بودند و سایر زنان در شهرها و روستاها پیوسته در معرض تجاوز و تعدی فرمانروایان کوچک و بزرگ بودند (۱۷).

برابری زن و مرد از نظر ارزش انسانی

در این مورد ابتدا لازم است به ارزشی که انسان در دیدگاه اسلام دارد، توجه کنیم. این موضوع در قرآن چنین بیان شده که تمامی آفریده‌ها به‌خاطر انسان و تحت سیطره او خلق شده است. در سوره بقره می‌خوانیم که: «خداوند تمامی موجودات زمین را به‌خاطر شما آفریده است...» و شاید از همه صریحتر در سوره اسرا است که می‌گوید: «ما فرزند انسان را کرامت بخشیده‌ایم. آنان را بر خشکی و دریا روانه کرده روزیهای نیک و پاکیزه به آنها ارزانی داشته و آنان را بر انبوه آفریدگان، به‌طور ویژه برتری داده‌ایم».

از نظر اسلام، پایه‌ی ترین ارزش، کیفیت انسانی و فعالیت پسندیده برآمده از آن است. قرآن در سوره حُجرات تصریح می‌کند: هیچ‌یک از تفاوت‌های جنسی و قومی و نژادی را ارزش نمی‌شناسد و آنچه ارزش ارزشهاست، همانا «تقوی» است. تقوای رهاییبخش جبرستیز، به‌معنی تسلط بر نفس و پایبندی به مسئولیتها، که زنان و مردان در آن برابرند.

بیش از ۹۰ درصد آیات قرآن به موضوعاتی اختصاص دارد که در آنها اصولاً هیچ بحثی از جنسیت و زن و مرد مطرح نیست بلکه بحثهای تبیین هستی و تاریخ و مسئولیت انسان فارغ از جنسیت او مطرح است.

در خطابه‌های قرآن عبارت «یا ایها الذین آمنو» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) و «یا ایها

الناس» و کلمه «ناس» و «بنی آدم» یعنی مردم اساساً به کار رفته است که این هم یک نشانه از این است که در این کتاب آسمانی مرزبندی و اختلاف جنسی جای ندارد و امری کاملاً فرعی است. البته آنچه بسیار مهمتر است مضمون آیات است. بسیاری از آیات قرآن با صراحت و بدون ابهام بر برابری زن و مرد در خلقت مسئولیت و ارزشگذاری دلالت دارد. در سراسر قرآن با قاطعیتی بی نظیر بر برابری زن و مرد و مسئولیت مشترک آنها تأکید شده و در صدها مورد آنها را مشترکاً مورد خطاب قرار می دهد. قرآن تصریح می کند «ای مردم ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را شاخه ها و تیره های مختلف قرار دادیم تا شناسایی شوید اما گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست» (۱۸).

صلاحیت زنان در رهبری

در اسلام دموکراتیک، زنان و مردان به طور یکسان شایسته و موظفند تا رهبری جامعه را به دوش بگیرند و این آرمان را از متن اسلام و قرآن فرا گرفته اند. در این باره در سوره توبه تصریح شده است: «مردان و زنان مؤمن، جدایی نداشته و هر کدام ولی و سرپرست یکدیگرند...» (۱۹).

واژه «ولی» که در این آیه به کار رفته، موضوع پراهمیتی است چون به معنی سرپرستی و رهبری به کار می رود که اوج مهرورزی و قبول مسئولیت در قبال همנוان است.

این موضوع، به صورت های دیگری هم در قرآن بیان شده است. از جمله در سوره آل عمران، زنان و مردان را از یک پیکره شناخته و برای کوششهای هر دو ارج یکسانی قائل است.

مطابق قرآن، برابری زنان و مردان در مسئولیت و فضیلت امری فراگیر است. در سوره احزاب، چنین می خوانیم: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ

وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان مؤمن، مردان و زنان نیایش کننده، مردان و زنان صادق، مردان و زنان شکيبا، مردان و زنان نرم دل و متواضع، مردان و زنان پرداخت کننده، مردان و زنان امساک کننده و پاکدامن، مردان و زنانی که بسیار به یاد پروردگارند، خداوند بخشایش و پاداش عظیم خویش را برای آنها فراهم داشته است.

با وجود این حقایق مسلم، بنیادگرایان حاکم بر ایران، رسماً زنان را از تصدی قضاوت، مرجعیت، رهبری و حکومت، یعنی مهمترین مسئولیتهای اجتماعی ممنوع کرده‌اند. مطابق اصل ۱۱۵ قانون اساسی رژیم آخوندها، رئیس جمهور بایستی از میان مردان مذهبی برگزیده شود.

من به عنوان یک زن مسلمان می گویم این ادعاها ضد اسلام است. از نظر اسلام، زن از تمامی این حقوق برخوردار است و حقوقی برابر با مرد دارد. دلایل بی اساس آخوندها برای انکار حق زنان در قضاوت و رهبری و مرجعیت، استنادات مشترکی دارند. بیشترین بحثها را در زمینه قضاوت کرده‌اند و از روی آن ممنوعیت حکومت و رهبری و مرجعیت برای زن را نتیجه گرفته‌اند. به همین دلیل، اگر دلایل آنها برای ممنوع بودن قضاوت زن معتبر نباشد، خودبه خود ادعای آنها در مورد ممنوع بودن مرجعیت و حکومت و رهبری برای زن هم بی اعتبار می شود. در اجتهاد دینی هر حکم و نظری با یکی از این ۴ معیار سنجیده می شود: ۱- قرآن، ۲- سنت یعنی گفتار، نوشتار و عملکرد پیامبر و امامان، ۳- جماع علما، ۴- عقل. اما دلایل آخوندها برای اثبات ادعاهای بالا با هیچ یک از این ملاکها انطباق ندارد:

۱- از نظر قرآن: در قرآن، هیچ آیه‌یی که زن را از قضاوت، مرجعیت، رهبری و حکومت منع کرده باشد، وجود ندارد. به عکس، قرآن وقتی از قضاوت و رهبری صحبت می کند، خطابش عام است و زن و مرد را با هم مخاطب قرار می دهد: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانشان رد کنید و آن گاه که در میان مردم داوری می کنید، به عدالت حکم کنید...» (سورة نسا، آیه ۵۸).

و در آیات دیگر از جمله آیه ۷۱ سوره توبه و ۷۴ سوره فرقان بر مسئولیت اجتماعی و حق رهبری زنان درست همپای مردان تأکید می‌کند.

۲- از نظر سنت: در هیچ کدام از استنادهای آخوندها، پیامبر به منع زنان از قضاوت و حکومت نپرداخته است. از طرف دیگر می‌دانیم که در دوره خلفای راشدین و پس از آن همگان به «روایت» زنان از پیامبر، ترتیب اثر می‌دادند و بسیاری از آنها را در کتب روایت ثبت کرده‌اند. استنادات نقلی ملایان برای منع زنان از قضاوت و رهبری بی‌پایه است. مثلاً استدلال می‌کنند که اگر زن قاضی باشد، وقتی صحبت می‌کند مردها صدایش را می‌شنوند و باعث گناه می‌شوند، پس جایز نیست قاضی باشد. این گونه استدلالها سخیف و بی‌اعتبار است. مگر راویان زن، از جمله ام سلمه، روایتهای خود را از پیامبر بیان نمی‌کردند؟ مگر فاطمه (ع) و زینب (ع) خطبه‌های غزا در مساجد و در جمع مردم نمی‌خواندند؟

۳- از نظر اجماع: برخلاف این تصور که گویا همه علمای دینی در مورد منع زنان از قضاوت و رهبری اتفاق نظر دارند، برخی از مهمترین علمای اهل سنت، مانند ابوحنیفه، (۲۰) برای ولایت و قضاوت زن منعی نمی‌بینند. محمد جریر طبری، فقیه و محدث و صاحب تاریخ معروف طبری (۲۱) نیز گفته است: «چون زن می‌تواند مجتهد باشد، پس مانند مرد در همه موارد می‌تواند قاضی باشد». اجماع علمای شیعه هم در منع زن از قضاوت کاملاً مورد تردید است: صاحب کتاب فقهی جواهر الکلام، «شیخ محمدحسن النجفی»، برای اثبات شرط مرد بودن قاضی به «اجماع» استناد می‌کند. اما علامه حلی، از مهمترین فقهای شیعه (۲۲) در کتاب نهج‌الحق می‌نویسد که شرط «مرد بودن» مورد اتفاق نظر نیست. منتظری جانشین سابق خمینی (که خمینی بارها اعتبار ویژه فقهیش را مورد تأکید قرار داد)، نظر صاحب جواهر را در استناد به اجماع، رد می‌کند و در کتاب خود به نام «مبانی فقهی حکومت اسلامی» می‌نویسد: «من تا آن جا که در کتابهایی که مسائل را با استناد به گفتار معصومین (ع) نقل نموده‌اند، بررسی کرده‌ام، چنین مطلبی نیافته‌ام». نتیجه آن که اختلافهای جدی فقیهان، به وضوح نشان می‌دهد که از نظر سنت و

حدیث، استنادی برای منع زنان از قضاوت و، به تبع آن، رهبری وجود ندارد.

۴- از نظر عقلی: یک پرسش ساده می‌تواند برای هر مسلمانی راهگشا باشد: چگونه ممکن است که در دعوت اسلامی زن مثل مرد مسئولیت دینی و اجتماعی داشته باشد و قرآن او را موظف به بسط عدل و اعتلای توحید کند، ولی در مرجعیت و قضاوت و حکومت و رهبری که مهمترین راههای پیشبرد این مسئولیتهاست، زن حذف شود؟ چرا باید یک زن مجتهد، حتی اگر برتر از دیگران باشد، در ردیف دیوانگان و تبهکاران، حق مرجعیت نداشته باشد و مردم از نظر بهتر و کاملتر او در فهم دین محروم شوند؟ می‌توانیم هر قدر که بخواهیم در مورد صلاحیت داشتن یا نداشتن این یا آن زن - هم‌چنان که این یا آن مرد - برای قرار گرفتن در موضع اجتهاد و قضاوت و رهبری به بحث بنشینیم تا از ذیصلاح بودن وی اطمینان حاصل کنیم. اما شما با چه منطقی امکان کسب صلاحیت و دانش دینی توسط زنان را نفی می‌کنید؟

به‌هر حال همان‌طور که می‌بینید، مطابق معیارهای فقهی، مرد بودن از شرایط قضاوت و رهبری نیست. یعنی برخلاف آنچه مرتجعان به اسلام نسبت می‌دهند، بر اساس منطق قرآن، زنان هم می‌توانند قاضی و مرجع دینی باشند و هم می‌توانند مواضع رهبری‌کننده را به‌عهده بگیرند.

درواقع تناقض اصلی و بطلان ارتجاع مذهبی در این است که آنها دین خدا و کتاب خدا را - که از نظر همهٔ مسلمانان و به تصریح خود قرآن و پیامبر اسلام راهنمای همهٔ نسلهای مسلمانان است - به احکامی جامد و بی‌روح تبدیل می‌کنند و چیزی که از اسلام و قرآن ارائه می‌دهند، به گفته امام علی(ع)، دورترین چیز از اسلام و قرآن است.

حضرت علی در نهج‌البلاغه روزگاری را پیش‌بینی کرده است که به‌نحو عجیبی با شرایط کنونی حکومت آخوندهای دین‌فروش در کشور ما مشابهت دارد. می‌گوید «روزگاری خواهد آمد که مساجد به‌لحاظ بنا و ساختمان آباد و به‌لحاظ هدایت خراب خواهند بود. روزگاری که مسجدسازان و مسجدروندگان بدترین مردم روی زمین هستند» (۲۳).

برابری در امور اجتماعی

مطابق سوره احزاب، زنان مانند مردان نسبت به تمامی امور جامعه، مسئولیت دارند و موظف به دخالت در آن هستند. چنان که در سوره مائده تصریح شده، زنان و مردان در قیام به عدل و شهادت به عدالت مسئولیت یکسان دارند. آیات قرآن که در آن به انسان برای برقراری عدالت فرمان می‌دهد، خطاب به کل مؤمنان است و از نظر جنسی قابل تفکیک نیست. خدا همه را از زن و مرد به ادای امانت و حکم عادلانه دعوت کرده است. هیچ نص دینی و سنت ثابتی وجود ندارد که حاکی از سلب حق حاکمیت و داوری از زنان باشد. بر این اساس فرد فرد زنان، به صورت مستقل و فارغ از «سروران» مرد به سلام فرخوانده می‌شدند. یعنی فارغ از این که شوهر، پدر یا مادر او کیست زن خودش اجازه داشت انتخاب کند و بپذیرد یا نپذیرد. پیشقدمی زنان در مبارزه سیاسی بدون اجازه شوهر یا سایر مردان خانواده به رسمیت شناخته شد. می‌دانید که در جهان سوم هم اکنون خیلی از دختران بدون اجازه خانواده‌شان حق ندارند به مبارزه بپیوندند. از عصر حضرت محمد تا پس از وفات او، اعتماد به گواهی زنان، به نحوی گسترده رواج داشته و حتی در امور دینی معمول بوده است.

حمایت از زنان در مناسبات خانوادگی

تا پیش از اسلام، زنان و دختران اختیاری در انتخاب شوهران خویش نداشتند. اسلام به زنان حق داد که مثل مردان، بر سر هرگونه شرطی که برای سرنوشت خود لازم می‌دانند، مذاکره و توافق کنند. برخوردار بودن از حق برابر در تعیین شروط همسری نیز در سوره نساء مورد تأکید قرار گرفته است. یعنی برخلاف روش برخی ادیان یا روشهای جاهلی، ازدواج مطلقاً به صورت یک قرارداد بشری، فاقد رنگ مذهبی و متافیزیکی درآمد. در ازدواج، طرفین حق دارند بر سر هرگونه شرطی که صلاح می‌دانند، توافق کنند. این شروط فرزندداری، اشتغال، محل اقامت، جدایی و دیگر مسائل به مربوط به گذران

زندگانی را دربر می‌گیرد. باید توجه داشت که در مورد بطلان ازدواج بدون رضایت زن اجماع وجود دارد.

بنابراین حق و آزادی ازدواج زن به اختیار خودش به رسمیت شناخته شده و هرگونه الزام و اکراه توسط پدر و بزرگتران منع گردید. در نظر بگیرید که هنوز در خیلی از جوامع از جمله جامعه ما دختر بدون اجازه خانواده مجاز به ازدواج نیست.

هم‌چنین مادر شدن زیانبار برای زن و هرگونه خدمات اجباری در خانه حتی شیردادن اجباری به نوزاد منع گردید.

در اسلام هم‌چنین طلاقهای ظالمانه منع شده است. پیش از آن، اختیار طلاق به‌طور یکجانبه از آن مردان بود و انواع طلاقها وجود داشت که مردان بر سر شرط‌بندی یا قمار یا قسم خوردن، زنان خود را طلاق می‌دادند. اما همه انواع طلاقهای ظالمانه در اسلام ملغی و جرم شناخته شد. در این مورد آیات سوره مجادله قابل توجه است.

چنان‌که در سوره بقره آمده است، اسلام هم‌چنین برای اولین بار حق طلاق به‌درخواست زن را بنا گذاشت.

یک قدم مهم به سود زنان منع طلاقهای ظالمانه و خودسرانه مرسوم در آن زمان بود. در آن زمان خیلی از مردها بدون دلیل می‌توانستند زن را طلاق بدهند. یکی از این روشهای ظالمانه که به آن «ظهار» می‌گفتند این‌طور بود که شوهران سر هر موضوعی مثلاً معاملات یا شرط‌بندی یا قمار یا هر موضوع دیگری سرنوشت زن خودشان را به بازی می‌گرفتند و می‌گفتند که «اگر چنین یا چنان بشود مثلاً قرضم را سر موعدهم نپردازم یا اگر در معامله زیان بکنم یا اگر شترم نزاید یا اگر فلان کس را نکشم» (زنم در حکم مادرم خواهد بود)! یعنی سرنوشت زن بستگی به این داشت که فرد آیا در معامله یا شرط‌بندی برنده شود یا بازنده!

نوع دیگری از این طلاقهای ظالمانه اسمش «ایلاء» بود و به این صورت بود که شوهر قسم می‌خورد زنش را بدون آن که طلاق بدهد بایکوت کند. یعنی در واقع زن تبدیل به نوعی زندانی می‌شد که در خانه شوهر باید می‌ماند. یک رسم ظالمانه دیگر تعلیق بود به

این صورت که شوهر زن را ترک می‌کرد اما طلاق نمی‌داد و در نتیجه زن نمی‌توانست به راه خودش برود و مثلاً دوباره ازدواج کند. اسلام این شیوه‌های ظالمانه طلاق را که بسیار ضد زن بود نکوهش کرد و آنها را لغو کرد.

یکی دیگر از قدمهای بزرگ اسلام در مورد حقوق زنان، این بود که حق طلاق به درخواست زن و به‌خاطرخواست و تمایل زن را ابداع کرد. اولین طلاق به درخواست یک زن و بدون کسب موافقت از شوهرش توسط شخص پیامبر جاری گشت و سپس در متن قرآن تأیید و ثبت شد. این طلاق را طلاق «خُلع» می‌نامند. ماجرای وضع شدن «طلاق خلع» از این قرار بود که زنی به نام حبیبه دختر سهل که همسر مردی به نام «ثابت بن قیس» بود به حضرت محمد شکایت برد که دیگر نمی‌خواهد با شوهرش زندگی کند زیرا از او خوشش نمی‌آید پیامبر چند سؤال از او نمود و بعد طلاق زن را جاری کرد بی آن‌که نیازی به هرگونه گفتگو با مرد مطرح باشد.

امور مالی و اقتصادی

قرآن چنان که در سوره نسا آمده، برحق مالکیت برابر و غیرمشروط برای زنان تأکید دارد. پیش از اسلام، زن به‌طور عملی مملوک شوهر یا مردان شمرده می‌شده و حتی وسایل و زینت‌آلات شخصی وی در حکم امانتی بود که هر وقت اراده می‌کردند، می‌توانستند از او بگیرند. اما در اسلام، حق مالکیت کامل برای زنان بدون کمترین تفاوتی با مردان به رسمیت شناخته شده است.

در قبایل عرب در آن زمان صرف‌نظر از موارد استثنایی و یا در میان اشراف به‌طور عام برای زنان حق مالکیت و ارث قایل نبودند. حتی وقتی کسی می‌مرد زن او نیز جزو مایملک او حساب می‌شد و در عداد شتر و گوسفند و سایر داراییهای مرد موقع تقسیم ارث به یک کسی می‌رسید. اما در همان زمان اسلام به‌طور عام و بدون استثنا برای زنان حق ارث را به رسمیت شناخت. و رسم ارتجاعی به میراث بردن زنان بیوه لغو شد. وقتی که قانون

میراث زنان به صورت آیات قرآن نازل شد، با اعتراض برخی یاران پیامبر مواجه شد. آنها استدلال می کردند که وقتی ثروت در اختیار زنان قرار می گیرد، تلف می شود.

مبارزه با فرهنگ مردسالار

اسلام، تنها به راهگشایی برای زنان اکتفا نکرده، بلکه مقررات صریحی برای بستن راه عنصر مهاجم مردسالار وضع نموده و تلاش کرده است با برقراری ممنوعیتها و تحریمهای مهمی، بهره کشی افسارگسیخته و خوی متجاوز را که طبقات حاکم به اقتضای منافع خود اشاعه می دهند، مهار کند:

فی المثل قرآن چنان چه در سوره اسرا آمده است شمار جنسی را تحریم کرد. این جدا از سرنوشت شومی بود که عموم زنان را از بابت استعمار جنسی در یکی از فقیرترین نقاط دنیا، تهدید می کرد.

دستور دیگر در این زمینه، جرم شمردن زن آزاری است. در قرآن، به موضوع آزارهای شوهران پرداخته شده و پس از توصیه و تأکید به روشهای مصالحه جویانه، بلا تکلیف گذاشتن زنان را به روشنی ممنوع کرده و جدایی را رهنمود داده است.

موضوع دیگر جرم شمردن تهمت زدن به زنان است که در سوره نور به آن اشاره شده است. تهمت ناروا، در میان معدود گناهان کبیره، در ردیف شرک و قتل نفس قرار گرفت و برای آن مجازات مقرر شد، حتی اگر تهمت زننده شوهر همان زن باشد (۲۴).

محدود کردن و منع چند همسری از دیگر تأکیدات اسلام در این زمینه است.

پیش از ظهور اسلام، داشتن زنان متعدد توسط مردان صاحب نام از افتخارات محسوب می شد و هیچ محدودیتی نداشت چرا که علامت جاه و قدرت و وسیله افزایش فرزندان و در حقیقت سربازان رئیس قبیله در جنگهای قبایلی بود. اسلام در همان آغاز تشکیل جامعه از یک سو تعداد نامحدود را به عزن محدود کرد و به رغم خشم مردان متشخص آنها را وادار کرد تا زنان افزون بر این شمار را رها کنند و از سوی دیگر داشتن زنان متعدد را به

شروطی مشروط کرد که عملاً حق تعدد را بسیار دشوار می‌کرد. مهمترین شرط برقراری عدالت میان زنان متعدد است که خود قرآن در سوره نساء تصریح می‌کند که «هرگز از عهده چنین عدالتی بر نخواهید آمد» (۲۵).

تعدد زوجات که امروز بنیادگرایان با استناد به دستور ۱۴۰۰ سال پیش اسلام، از آن دفاع می‌کنند، نمونه دیگری از خشک‌اندیشی مرتجعان است که البته از طمع‌ورزیهای پلید نظام مردسالار پیروی می‌کند. در حالی که ما بر اساس دینامیزم قرآن و با اصل گرفتن جهت و مضمون دستوری که شمار زوجات را محدود کرد، تعدد زوجات را یک روش منحط که برضد روح رهایی‌بخش اسلام است، تلقی می‌کنیم.

از یادآوری این موارد می‌خواهم نتیجه بگیرم که آنچه اسلام در بدو ظهورش از نظر منزلت انسانی و هم‌چنین حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای زنان قائل شده، انقلاب بزرگی است. سهم کردن زنان در ارث و به رسمیت شناختن حق مالکیت برای آنان در حالی که تا آن زمان به کلی از سیکل تولید خارج بودند و هم‌چنین به رسمیت شناختن حق شهادت و قضاوت و رهبری برای آنان هر کدام جهش بزرگی است که در عصر خود و تا قرون متمادی پس از آن بی‌سابقه است.

نقشه مسیر

سؤال دیگری که در این بحث پیش می‌آید این است که آیا امتیازهای به‌دست آمده برای زنان در آن زمان به معنای برابری کامل بود؟ روشن است که خیر، آن امتیازها به معنای برابری کامل زنان نبود، ولی هر کدام در ۱۴ قرن پیش گام کیفی مهمی بود و بدون اعتقاد به برابری زنان و مردان، دادن چنان حقوقی به زنان موضوعیت نداشت. حقوق یادشده در واقع گامهای مرحله‌یی به سوی برابری بود. وقتی که به منطق دینامیک قرآن بنگریم، متوجه می‌شویم که این امتیازات یک نقشه مسیر به سمت رهایی و برابری را ترسیم کرده است. این واقعیت وقتی بیشتر برجسته می‌شود که به یاد آوریم که زنان در پیشرفته‌ترین جوامع

امروزی، تا چند قرن پس از ظهور اسلام هنوز از آزادیها و حقوقی که اسلام به ارمغان آورده بود، برخوردار نبودند. در انگلستان برای قرون متمادی زن در ردیف محجوران تلقی می‌شد و قانون مصوب سال ۱۸۸۲ میلادی زن را از شمار محجورین خارج کرد. در آلمان در قانون مدنی مصوب سال ۱۹۰۰ میلادی بود که اعلام شد زن مثل شوهر خود از حقوق کامل برخوردار است. هم‌چنین در فرانسه، قانون مصوب ۱۸ فوریه ۱۹۳۸ محجور بودن زن شوهردار را تعدیل کرد. تا این که در دهه‌های بعد به تدریج در کشورهای اروپایی زنان از حقوق اقتصادی و اجتماعی برابر با مردان بهره‌مند شدند. بگذریم که در امر مشارکت زنان در رهبری سیاسی، هنوز در جوامع اروپایی قدم مهمی برداشته نشده است.

بنابراین حتی اگر کسی از دریچه پیشرفتهای کنونی به دستاوردهای زنان در صدر اسلام نگاه کند، باز هم به جهشی که اسلام در زندگی زنان ایجاد نمود، اذعان خواهد کرد.

در این صورت سؤال این است که آیا احکام مرحله‌یی را که در ۱۴۰۰ سال پیش رو به جلو و مترقی بود، باید امروز الگوی خود قرار دهیم؟ طبعاً خیر، آن دستاوردها تنها گامهای تاکتیکی عبور از کهنه به نو بوده و امروزه درجا زدن در آنها ارتجاعی و غیرقابل قبول است. وفاداری به روح اصیل اسلام ایجاب می‌کند که امروزه زنان از حقوق و آزادیهای در سطح پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی همین عصر برخوردار شوند.

پس آنچه اصالت دارد، پیام انسانی آیین محمدی و برابری همه فرزندان انسان از جمله برابری زن و مرد است.

فصل چهارم

تفاوت‌های اساسی اسلام دموکراتیک و بنیادگرایی

مناسبات انسانی

بنیادگرایی در مناسبات بین انسانها بر مرزبندی جنسی و دوگانگی زن و مرد تأکید دارد. نتیجهٔ بلافصل این دیدگاه هژمونی ابدی مرد بر زن است.

وقتی بنیادگرایان زن را براساس خصوصیات مربوط به جنس و تفاوت‌های فیزیولوژیکش با مرد تعریف می‌کنند، به‌ناچار انسان به دو جنس مختلف با دو ماهیت متفاوت تجزیه می‌شود. این دوگانگی، ناگزیر به رابطهٔ قدرت راه می‌برد. یکی جنس قویتر و دیگری جنس ضعیف‌تر، یکی اصلی و دیگری فرعی تلقی می‌شود. در این معادله خواه‌ناخواه یکی باید بر دیگری مسلط شود. بنیادگرایان این رابطهٔ نابرابر را تئوریزه می‌کنند و طبیعت را طراح آن می‌دانند و به این ترتیب حکم ازلی - ابدی مقهور بودن زن در برابر مرد را صادر می‌کنند. اندیشهٔ اسلامی با چنین نگرشی مطلقاً تعارض دارد. توحید، زن و مرد را کاملاً برابر می‌بیند. چرا؟ چون اندیشهٔ توحیدی انسان را براساس ویژگی انسانی - اجتماعی تعریف می‌کند که در کارکرد آگاهانه و آزادانهٔ نوع او تجلی می‌یابد.

اسلام دموکراتیک بر یگانگی انسانی زن و مرد به‌عنوان انسان آگاه و آزاد و مختار و مسئول تأکید می‌کند که نتیجه بلافصل آن برابری است.

قرآن در آیات متعددی بر نفی هرگونه تبعیض جنسی تأکید کرده که پیش از آن به برخی از آنها اشاره شد. در این آیات به رسمیت شناختن حق مبارزه و هجرت سیاسی برای زنان همپای مردان، به رسمیت شناختن حق سرپرستی و رهبری زنان، برابری ذاتی زن و مرد در ارزشها و عملکردهای اعتقادی آنها تصریح شده و نشان می‌دهد که برخلاف نظرگاه بنیادگرایانه، جهان‌بینی اسلام هیچ تفاوتی را بین زن و مرد در جوهر و ذات انسانی به رسمیت نمی‌شناسد. زیرا ویژگیهای اساسی انسانی هر دو یکسان است. یعنی زن دارای آگاهی و اختیار است پس در ذات خود به‌عنوان یک انسان کاملاً مسئول تلقی می‌شود.

ارزش‌گذاری

در اندیشه بنیادگرایان گناه و ثواب جنسی ملاک اصلی ارزش‌گذاری است. زشت‌ترین و نابخشودنی‌ترین گناهان، خطاهای جنسی است و تقوا و پاکدامنی اساساً به تنزه جنسی سنجیده می‌شود و کمتر به گستره سیاسی و اجتماعی ربط پیدا می‌کند. پاکیزگی و فساد، اساساً حول موضوعات جنسی سنجیده و تفسیر می‌شود. رواج این ملاک در جامعه، دیوارهای مرزبندی جنسی را بلندتر، قطورتر و فراگیرتر می‌کند. بنیادگرایان زن را موجودی شوم و شیطانی و مظهر گناه و فتنه‌گری تلقی می‌کنند که از خانه نباید خارج شود، چون حضورش در جامعه باعث گناه می‌شود. در خانه نیز باید برده‌یی در خدمت خواستهای نفسانی مرد باشد چون اگر این وظیفه را انجام ندهد، مرد در خارج از خانه و ادار به گناه می‌شود. مرتجعان دنیا و آخرت را از پشت یک عینک جنسی می‌بینند. حتی معراج پیامبر را به داستانهای خیالپردازانه‌یی درباره اهمیت گناه جنسی تبدیل کرده‌اند و از قول پیامبر می‌نویسند: «زنی را دیدم که از موهای سرش آویزان بود و مغز سرش (از شدت حرارت) می‌جوشید، چون موی سرش را نمی‌پوشانیده. زنی را دیدم که او را از زبانش آویخته بودند و آب جوشان جهنم به حلقش می‌ریختند، چون شوهر خود را اذیت می‌کرده. زنی را دیدم که در تنور آتش او را از پاهایش آویخته بودند چون بی‌اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته...» (۲۶).

از این افسانه‌پردازها در قرآن اثری نیست. قرآن بیش از ۶۲۰۰ آیه دارد که بخش عمده آن درباره تبیین هستی، تاریخ و انسان و تأکید بر مسئولیت انسان است. کل آیاتی که به احکام اختصاص یافته حدود ۵۰۰ آیه است که از آن میان فقط تعداد انگشت‌شماری مربوط به گناه و ثواب جنسی است. در روایاتی که از پیامبر نقل شده، گناهان کبیره شامل هفت فقره است: نومیدی از رحمت خدا، قتل نفس، خوردن مال یتیمان، جادوگری و شیادی، رباخواری، فرار از جهاد و تهمت‌زدن به زنان - یعنی گناهانی که به جامعه و دیگران برمی‌گردد. پس، وقتی یکی از گناهان کبیره تهمت‌زدن به زنان است، چرا بنیادگرایان مرزبندی جنسی را عمده جلوه می‌دهند؟ برای این که تنها به این وسیله می‌توانند بر کرسی دین بنشینند و با بیشترین سوءاستفاده از دین، انبوه انسانها را به درون خود فرو برده و در خود گم و گور کنند و مورد

شدیدترین شماتتهای مذهبی قراردهند. به این ترتیب، در یک‌طرف انبوه خطاکاران قرار می‌گیرند، که باید به دنبال راهی برای جبران خطای خود بگردند، و در طرف دیگر خمینی و آخوندها هستند، که خودشان را منزه و برکنار از گناهان و مرزهای ممنوعه جنسی می‌نمایانند و تبلیغ می‌کنند تا بتوانند انسانهایی را که به خاطر احساس گناه در خود فرورفته‌اند، مدیون و مطیع سازند. افراد خطاکار ملزم به خدمت به «ولی فقیه منزه» هستند و هر چه بیشتر «گناه» کنند، بایستی بیشتر به خدمت آخوندها درآیند...

حالا به نظر شما علت اینکه بنیادگرایی گناه جنسی را این قدر برجسته می‌کند چیست؟ واقعیت این است که بنیادگرایان با عمده کردن این گناهان و تأکید بر آنها، دستگاه سرکوب عمومی خودشان را شکل می‌دهند. شاید شنیده باشید که در ایران تحت حاکمیت ملایان دهها نوع گشت وجود دارد. محور کار همه این گشتیهای خیابانی و ارگانه‌های جاسوسی در همه ادارات و نهادهای جامعه همین بهانه جویبهاست.

گناه و خطای فردی

تفاوت بنیادین دیگر بین دیدگاه اسلام واقعی با آنچه که بنیادگرایان به نام اسلام عرضه می‌کنند برسر مقوله گناه و خطای افراد است.

در رویکرد بنیادگرایی چون مرزبندی جنسی اصالت دارد انسان در مقابل گناهان و خطاهای فردی خودش دائماً در زیر یک سقف بسته قرار دارد و هر چه بیشتر به درون خودش فرو می‌رود و در ضعف و تزلزل دائمی، مقهور و مغلوب شرایط و اجبارات پیرامون خودش می‌شود. در این دیدگاه انسان همیشه از یک «خدای بیدادگر»، در بیم و هراس است.

در رویکرد بنیادگرایان انسان ذاتاً شرور و گناهکار است و خدای بیدادگر برای این که انسان و تمایلات شریرانه‌اش را به بند بکشد انواع ممنوعیتها را علیه او ایجاد می‌کند. در نتیجه در مقابل هر خطا و گناه فردی و عمدتاً هم گناهان جنسی افراد وارد سلسله‌یی از افکار و عذاب وجدان می‌شوند و از آن هم خلاصی ندارند.

اما اسلام واقعی رویکرد کاملاً متفاوتی دارد.

اسلام انسان را در برابر هستی مطلق یعنی خدا مسئول می‌شناسد. با این سمت‌گیری، انسان، چه زن و چه مرد، قادر است از مدار اجبارات طبیعی و غریزی و اجتماعی خارج شود و می‌تواند در حیات اجتماعی‌اش برای تغییر شرایط مسئولیت بپذیرد.

اگر ما علیه مرزبندی جنسی برخاسته‌ایم، بدین جهت است که نمی‌توانیم بپذیریم یک انسان به دلیل شکل و قیافه، ملیت، جنسیت، زبان و خصوصیاتش که خارج از اراده او شکل گرفته‌اند، محکوم به پذیرش سرنوشت کور باشد.

در این دستگاه مسئولیت زن و مرد برابر است و مسئولیت‌پذیری برای تغییر دادن و بهتر کردن زندگی اجتماعی افراد را از پیچ و تاب خوردن در درون خودشان بیرون می‌کشد. بله در اسلام دموکراتیک و واقعی، در مورد خطاهای فردی، اصل بر عفو و رحمت است. هم‌چنان که اشاره کردم در قرآن تصریحات روشنی وجود دارد که احکام قرآن برای سختی و عذاب دادن نیست بلکه اراده خدا بر سهل‌گیری و تسامح است.

تفاوت‌های دو جنس

یک رویکرد متضاد دیگر، بر سر تفاوت‌های میان زن و مرد است که بنیادگرایان به آن اصالت می‌دهند. بین زن و مرد تفاوت‌های فیزیولوژیک وجود دارد. اما بنیادگرایان آن را در پایه شخصیت انسان قرار می‌دهند. در این نگرش، زن پدیده‌یی است لرزان، که پیوسته با مرد مقایسه و تحقیر می‌شود؛ حقوق مسلم او به‌عنوان یک انسان در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به رسمیت شناخته نمی‌شود و به‌ناچار از صحنه جامعه طرد و به کنج خانه رانده می‌شود.

در دستگاه ارزشی مرتجعان، در همه زمینه‌ها اصل بر تبعیض و دوگانگی، جنگ و سرکوب و خونریزی هرچه بیشتر است. زیرا دیدگاهی که زن را شیطانی و شرور می‌داند، مرد را هم ماهیتاً بسیار فسادپذیر می‌بیند. به همین دلیل برای پاکی مورد ادعایش

راهی جز خونریزی و مرگ و قبر نمی‌یابد. زیرا در تحلیل نهایی، شرارت را خصیصه ذاتی بشر تلقی می‌کند. در این اندیشه، کینه، دشمنی، دروغ، ریا و همه خصایل منفی آدمی اصالت دارد.

راستی در دنیایی که زنان جنس درجه ۲ محسوب می‌شوند و از حقوق واقعی خود محرومند، چگونه مردان می‌توانند ادعای آزادی و آزادگی کنند و به انسانیت خود مشکوک نباشند؟ نوع بشر در ارتباط با هم و از طریق زندگی اجتماعی می‌تواند انسانیت خود را ثابت کند و تکامل بخشد. پس، آیا مردان هم به نوعی اسیر و برده نیستند؟ به نظر من چرا! البته به این معنا که آنها اسیر خودکامگی و سلطه‌جویی بر زنان و لاجرم بر جامعه و تاریخند.

اما اندیشه توحیدی، نه به توان جسمی و برتری طلبی مرد اصالت می‌دهد و نه به ضعف جسمی یا زنانگی زن، بلکه مصالح محکمی چون آگاهی و اختیار و مسئولیت‌پذیری را مبنای شخصیت تلقی می‌کند و زن و مرد را این‌گونه می‌بیند. این‌جاست که زن شخصیت انسانی استوار، مستقل و کاملاً برابر خود را پیدا می‌کند به همین‌گونه هم شناخته می‌شود. در اندیشه توحیدی زن و مرد در یگانگی با یکدیگرند، هر دو به یک اندازه به یکدیگر نیازمندند و هیچ‌کدام زائده دیگری نیست.

این دستگاه شاخصهای خود را دارد و در آن اصالت با زندگی و حیات، روشنی و نور، عشق و رحمت، نثار و فدا و اعتماد و صداقت است. کمبودها، حفره‌ها و حتی تفاوت‌های فیزیکی و واقعی، مثل زن و مرد بودن یا سفید و سیاه بودن، اصالتی ندارند. اینها، هر چند واقعی هستند، ولی جایگاهی بسیار ناچیز دارند و مانع پیشرفت هیچ‌کس نمی‌شوند.

در پرتو همین نگرش توحیدی بود که پیامبر اسلام در ۱۴ قرن پیش بر اصل برابری زن و مرد تأکید کرد و زنان را مخاطب دعوت خود قرار داد. بی‌جهت نبود که اولین ایمان‌آورنده به محمد یک زن بود. اولین شهید اسلام یک زن بود و از ۹ مسلمان نخستین، ۳ نفرشان زن بودند.

در چنین نگرشی است که انسان، از زبان قرآن، جانشین خدا بر روی زمین معرفی می‌شود

و از زنانی چون مریم عذرا هم‌شان پیامبران یاد می‌شود و مسئولیتها و امانتهای بزرگ تاریخی به آنان سپرده می‌شود. قرآن الگوهای نمونه خود را برای معرفی به بشریت از میان همین زنان برمی‌گزیند: آسیه، هاجر... و این همان مسیری است که در عصر اسلام به خدیجه و فاطمه منتهی می‌شود.

باید اضافه کرد که نفی مرزبندیها و ارزش‌گذاریهایی جنسی، اگرچه بسیار لازم و مهم است، اما به تنهایی کافی نیست و بایستی آن را با یگانگی با یک آرمان رهاییبخش و شاخص رهبری‌کننده اثباتی در دنیای خارج از ذهن تکمیل کرد و به کمال رساند. والا زن، هم‌چنان که آخوندها و سوداگران دنیای جنسیت می‌خواهند، نوعی ضعیفه و متعلقه یا کالایی قابل خرید و فروش، فعل‌پذیر و غیرمسئول باقی خواهد ماند. این هم در روانشناسی زن مترادف با درون‌تابی، درون‌گرایی و گریز از مسئولیت‌پذیری است.

احکام

موضوع دیگر رویکرد بنیادگرایانه نسبت احکام است.

بنیادگرایی با شیوه قشریگری و چسبیدن به قالبها و با تحجر و خشک‌اندیشی روح و پیام رهاییبخش اسلام را تماماً پامال کرده و در تمام زمینه‌ها چهره‌یی کاملاً معکوس از اسلام ارائه داده است.

از آن‌جا که موضوع بحث ما زنان است. در این جا به مخدوش کردن روح و پیام اسلام در مورد زنان اشاره می‌کنیم.

با وجود نگرش بنیادی اسلام در مورد زنان واقعیت این است که منابع اسلامی و در اغلب قریب به اتفاق کتابهای فقهی اسلامی صراحتاً بر تبعیض علیه زن تصریح می‌شود. در خود قرآن هم در بعضی از آیات قرآن احکامی وجود دارد (مثل این که سهم زن در ارث نصف مرد است) که با اصل برابری زن و مرد متناقض به نظر می‌رسد. این تناقض چیست؟ چگونه قابل توجیه است؟ در این باره به دو نکته مهم می‌خواهم اشاره کنم:

اول این که در یک برخورد علمی و درست فهم معنا و مفهوم احکامی که در قرآن در مورد زنان گفته شده یا سایر گفته‌ها و سنت‌های پیامبر مثل هر پدیده اجتماعی دیگر تنها زمانی امکانپذیر است که ما به شرایط آن زمان توجه کنیم. بدون در نظر گرفتن این پارامتر هیچ‌وقت نمی‌توانیم به شناخت درستی برسیم.

تحولی که اسلام در به رسمیت شناختن هویت اجتماعی زن به وجود آورد تنها زمانی درست فهمیده می‌شود که بدانیم در آن زمان یعنی در ۱۴ قرن پیش چه رفتاری با زنان می‌شده است و این که اساساً زن مایملک مرد محسوب می‌شده است. در این صورت روشن می‌شود که هر یک از این احکام که در شرایط امروز تبعیض علیه زن به نظر می‌رسد در آن زمان و در آن جامعه، انقلاب بزرگی در احقاق حقوق انسانی زنان بود. همان زنی که اساساً انسان تلقی نمی‌شد.

دیگر آن که این احکام در عین حال به هیچ‌وجه دگم یعنی احکام جامد و تغییرناپذیر نیستند. بلکه با توجه به نگرش و تبیین اسلام از زن از یک سو و دینامیزم قرآن و اسلام از سوی دیگر، می‌بایستی متناسب با پیشرفتهای تاریخی و برای تسریع به سمت رهایی و برابری احکام مناسبتر از طریق اجتهاد تدوین و اجرا شود. این جا دیگر به خوبی می‌توان به تفاوت دو نوع اسلام به کلی متضاد پی برد: اسلام ایستا و بنیادگرا در برابر اسلام پویا و دموکراتیک.

در اولی همه چیز جامد و قشری و در یک کلام رو به گذشته است. اما دومی جامعه و انسان را در حرکت و در تکامل و رو به آینده می‌بیند.

و این همان مضمون اجتهاد و دینامیزم قرآن است که به آن اشاره شد.

قابل توجه است که در مورد مقررات حرام و حلال در خوردن و نوشیدن و یا احکامی مثل روزه، آخوندها تصویری از اسلام ارائه می‌دهند که گویی هدف قرآن و اسلام سختگیری بر انسانها و به بند کشیدن آنها و یا آزمودن آنها در قالب یک رشته مقررات و باید و نبایدهای شدید است. کما این که در عمل با اجبار و فشار و تجسس رعایت آنها را به جامعه تحمیل می‌کنند. در حالی که اگر به آیات قرآن در این زمینه نگاه کنید بنای کار

اصلاً بر سختگیری و به سختی انداختن انسانها نیست. با توجه به دگمها و آداب و رسوم سختی که در دوران جاهلیت و در جامعه آن زمان بوده است، برخی از آیات به وضوح بر پاکیزگی نعمات خدا و توصیه به بهره‌بردن از آنها تصریح و تأکید دارند. در سوره مائده آیه ۸۷ و در سوره اعراف آیه ۱۵۷ و آیه ۳۲ در همین باره است.

به وضوح روشن است که برخلاف تلقی بنیادگرایان مرتجع، قرآن در صدد ایجاد محدودیت برای انسان نیست بلکه هدفش «برداشتن غل و زنجیر از دست و پای افراد» و «حلال شمردن نعمتهای خداوند» و «امر به عدالت و احسان و نهی از ستم و تجاوز» و «سهل گرفتن و گشایش» است و نه ایجاد «سختی و فشار».

جایگاه زن در رهبری

جایگاه زن در رهبری سیاسی و اجتماعی و در به نظر من مهمترین بحث در تضاد بین بنیادگرایی و اسلام است. در بنیادگرایی زنان به طور ازلی و ابدی از حق رهبری و شرکت در حاکمیت و قدرت سیاسی محرومند و حق نشستن بر کرسی قضاوت و مرجعیت دینی را نیز ندارند. در منطق آخوندهای بنیادگرا بسیار روشن است که اصلاً بحث بر سر علم و صلاحیت نیست. بحث بر سر نفس «زن بودن» است. آخوند یزدی، رئیس پیشین قوه قضاییه رژیم و از آخوندهای بسیار نزدیک به خمینی، تصریح می‌کند: «در اسلام (یعنی اسلام خمینی) زنان از دو چیز ممنوع هستند: یکی قضاوت و دیگری امارت (یعنی حکومت و حاکمیت و هژمونی) و زن در هر مرحله‌یی از علم و فضل و کمال و تدبیر باشد، چون زن است حق حکومت ندارد».

اما این ادعاها ضد اسلام است. از نظر اسلام، براساس دلالتی که پیش از این توضیح داده شد، زن از تمامی این حقوق برخوردار است و حقوقی برابر با مرد دارد.

فصل پنجم

تجربه مقاومت ايران

رویاری زنان ایران با رژیم بنیادگرا

زنان ایران از دوران انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵، که حاصل آن مشروط کردن سلطنت خودکامه به پارلمان بود، به شکل چشمگیری در تحولات سیاسی و اجتماعی حضور داشتند و حتی در مبارزات مسلحانه آن زمان شرکت می کردند. ورود زنان به مدارس و باز شدن مدرسه‌های دخترانه و هم‌چنین تأسیس انجمنهای زنان و انتشار اولین مجله زنان ایرانی تماماً متأثر از انقلاب مشروطیت و دستاوردهای بعدی آن بود. نیم قرن بعد در نهضت ملی کردن نفت ایران به رهبری مصدق، زنان ایرانی از حامیان این جنبش بودند و با کمکهای بیدریغ خود حمایت شایان توجهی از آن به عمل آوردند.

در مبارزه با دیکتاتوری پیشین، زنان همپای مردان خواهان آزادی و دموکراسی بودند. به‌طور خاص دختران دانشجو در گروهها و تشکلهای اجتماعی و سیاسی فعالیتهای مستمر داشتند. در انقلاب سال ۱۳۵۷ زنان ایرانی در ابعادی بسیار گسترده فعال بودند. رژیم آخوندها هنگامی که به قدرت رسید، با جامعه‌ی روبه‌رو بود که پس از نزدیک به یک قرن مبارزه برای آزادی، اکنون خواستار تحقق مطالبات تاریخی خود بود. بنا بر این، زنان ایران از یک پشتوانه طولانی در جنبش برابری برخوردار بودند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷، در واقع ایران می‌بایست با نقش برجسته زنان مسیر توسعه همه‌جانبه و دموکراتیک را طی می‌کرد ولی خمینی با ایجاد یک نظام بنیادگرا و زن‌ستیز حتی فرمها و قوانین سابق را هم که به سود زنان بود و زنان آنها را به مرور کم‌کم به دست آورده بودند، مورد تهاجم قرار داد.

بلافاصله پس از روی کار آمدن آخوندها، تهاجم برای تحمیل حجاب اجباری و اخراج زنان از کار شروع شد و تبعیض و ستم جنسی با سرکوب و سنگدلی شروع به پیشروی کرد.

زنان به مقابله و مقاومت برخاستند و در صف مقدم مخالفان رژیم قرار گرفتند. دختران و زنان ایرانی در میتینگها و راهپیماییها و تظاهرات شرکت فعال داشتند. حضور فعال اجتماعی زنان و ابراز نظر و فعالیت آنها حول جدی‌ترین موضوعات سیاسی، مخصوصاً حضور زنان مسلمان در صحنه اجتماعی تیری در قلب ایدئولوژی و فرهنگ ارتجاع حاکم بود. به این ترتیب نبرد مرگ و زندگی بین زنان ایران و بنیادگرایی حاکم آغاز شد که ربع قرن است، ادامه دارد.

آنچه امروز درباره بنیادگرایی و مسأله زنان و آنتی‌تز و پاسخ بنیادگرایی می‌گوییم، با تکیه بر ربع قرن تجربه در این مسیر است.

زنان در نبرد با بنیادگرایی

از هنگامی که مبارزه برای سرنوشت رژیم آخوندی شروع شد، زنان پیش‌تاز ایران در آن وسیعاً حضور یافتند. شرکت فعال آنها در همه عرصه‌های مبارزه و فداکاری بی‌نظیرشان، هم در پیشروی مقاومت و هم در ارتقاء موقعیت زن ایرانی تأثیر شگرفی بر جای گذاشت. در این دوره دهها هزار زن مجاهد و مبارز (حدود یک سوم از ۱۲۰ هزار شهید مقاومت مردم ایران) در رویارویی با دیکتاتوری مذهبی جان باختند. آنها به‌خصوص در شکنجه‌گاههای رژیم خمینی، حماسه‌های بزرگی آفریدند که در تاریخ جنبش ایران بی‌نظیر است. این مقاومتها در مسیر پیشرفت خود دستاوردهای مهمی داشته که تمام جنبش مبارزاتی ایران را به جلو برده و تضمین کرده است.

تا آنجا که به‌طور خاص به تجربه زنان در مقابله با بنیادگرایی مربوط می‌شود دست کم وجوه اساسی آن می‌تواند به‌عنوان یک تجربه بسیار پربار در اختیار خواهران ما در نقاط دیگر جهان قرار بگیرد.

اما درس پایه از تجربه زنان ایران در مقابله با این دشمنان بشریت در یک کلام و به‌طور خلاصه این است: عدم مماشات و مرزبندی قاطع و بی‌شکاف در برابر تمامیت این نظام

ضدانسائی. حضور زنان در مدار رهبری در این مقاومت در جریان مقابله با رژیم‌های به دست آمده که الی‌الابد هیچ حقی را برای زنان در رهبری و حاکمیت و قدرت سیاسی به رسمیت نمی‌شناسد.

آخوندها مصمم بودند و هستند که هیچ چیز از انسانیت زن ایرانی باقی نگذارند و تنها شانس ما این بود که این واقعیت را به درستی درک کردیم... البته بهای سنگینی برای آن پرداختیم ولی به خاطر همین درک درست در مسیر درستی پیش رفتیم. قیمت گزاف بود ولی نتیجه درخشان. به بهای خون ده‌هزار زن شهید و اسیر به بهای تحمل طاقت‌فرساترین شکنجه‌ها و رنج و رزم و مقاومت هزاران زن گمنام و بی‌نام و نشان که در صفوف مقاومت از همه چیز خود در راه آزادی گذشتند و تا فراسوی مرزهای طاقت‌انسانی پایداری کردند و به یمن یک مبارزه فرهنگی عمیق در درون صفوف جنبشمان با بقایای اندیشه‌های ارتجاعی امروز در چارچوب مقاومت ایران، زنان به دستاوردهایی منحصر به فرد در کل تاریخ جنبشهای رهاییبخش نایل شده‌اند.

در شمار دستاوردهای این جنبش، باید بگوییم که در حال حاضر ۵۲ درصد از اعضای پارلمان مقاومت که بیش از ۵۰۰ عضو دارد زنان هستند. اکثر فرماندهان ارشد ارتش آزادیبخش ملی، از زنان ذیصلاحند. و در سازمان محوری مقاومت شورای رهبری از یک دهه پیش تماماً از زنان ذیصلاح مجاهد تشکیل شده و آنها یک هژمونی یکدست و تمام‌عیار را در سازمانی که جدیترین مسئولیتهای مقاومت را عهده‌دار است به شایستگی اعمال می‌کنند و یک تجربه طولانی پشت سر دارند.

راهگشایی و ضرورت انگیزش‌های خارج از ذهن

۲۰ سال پیش جنبش ما در بحثهای جمعبندی سالانه‌اش، با این سؤال کلیدی روبه‌رو شد که چرا در سازمان مجاهدین خلق ایران (به‌عنوان سازمان محوری مقاومت)، سطح مسئولیت زنان سه مدار پایین‌تر از مردان باقی مانده است؟ یعنی در حالی که زنان به‌طور گسترده در

تمامی صحنه‌های مقاومت حضور دارند و هم‌چنین با توجه به این که مجاهدین به برابری زن و مرد به‌عنوان یک ارزش آرمانی معتقدند و در عمل هم به ظاهر هیچ مانع و محدودیتی برای ارتقای زنان وجود ندارد پس چرا زنان ما در چنین حدی متوقف شده‌اند؟

این سؤال بسیار قابل توجهی بود و به‌همین خاطر بحث و بررسی زیادی روی آن شد. در بررسی این مسأله و در پی یافتن راه‌حلی برای آن به یک راه‌حل جدید رسیدیم.

ما نمی‌توانستیم فقط روی یک پا حرکت کنیم. ما نیاز به تحولی داشتیم که این ذهنیتها را بشکند و باور تازه‌یی را در زنان جاری کند. مسعود، راه‌حل را از بالا و به‌صورت شرکت زن در رهبری می‌دانست و عده‌یی با او هم عقیده بودند. برخی هم، هم‌چنان راه‌حل را از پایین و در شرکت بیشتر زنان در امور اجرایی می‌جستند. این مسأله ذهن مرا زیاد مشغول کرده بود. از سالها قبل، شاید از زمانی که مبارزه سیاسی را شروع کردم، به این که چگونه راه‌هایی زنان گشوده خواهد شد، می‌اندیشیدم. به نظر من این موضوع خواه‌ناخواه به مسأله ذهنی هر زنی تبدیل می‌شود، هر چند که به‌خاطر سنگینی و پیچیدگی، دیر یا زود از آن روگرداند. به‌هرحال، اکنون مسأله به‌صورت یک بحث جمعی در سطح یک جنبش بزرگ مقاومت مطرح شده بود و من ضرورت‌های آن را از جهات مختلف احساس می‌کردم.

راه‌حلی که در برابر ما قرار داشت، در یک کلام راه‌گشایی به صورت جهش کیفی از طریق شرکت زن در رهبری بود. بلافاصله این سؤال مطرح شد که آیا زنی که چنین مسئولیتی را به‌عهده بگیرد وجود دارد یا نه؟

وقتی مرا کاندیدای به‌عهده گرفتن این مسئولیت کردند، سنگینی مسئولیت و تصمیم‌گیری در مورد آن برایم بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود.

تصمیم‌گیری برایم بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود. آن‌هم سازمانی که چنگک در چنگک با مهیب‌ترین استبداد مذهبی حاکم بود. ولی یک چیز تردیدهایم را از بین می‌برد: این که به‌طور واقعی می‌دیدم که خارج از ذهن خودم و به‌خاطر الزامات جنبش مقاومت می‌بایست این قدم برداشته شود. یعنی برای پیش رفتن باید به‌این ضرورت پاسخ می‌دادیم.

ولی یک چیز تردیدهایم را می‌زدود: این که ضرورت برداشته شدن چنین قدمی در خارج

از ذهن خودم، یعنی در الزامهای جنبش مقاومت، کاملاً واقعی بود و اگر می‌خواستیم جلو برویم می‌بایست به این ضرورت پاسخ می‌گفتم.

انگیزش حرکت بر اساس ضرورت خارج از خود فرد در آن زمان جرقه اندیشه جدیدی را در ذهن من مشتعل کرد. این که اگر من از خودم شروع کنم جواب سخت است ولی اگر از واقعیت بیرون و مسئولیتی که هست شروع کنم دیگر باید به‌رغم همه سختی آن، جواب مثبت داد.

بعدها در طول تجربه رویارویی با اندیشه مبتنی بر تبعیض جنسی و مردسالار به‌عنوان ایدئولوژی حاکم در طول تاریخ به ما ثابت شد که رهایی از اسارت چه برای زنان و چه برای مردان جز با دینامیسم خارج از خود و انگیزشهای نوین انسانی میسر نیست.

علاوه براین، در جریان نشستهای چندماهه، حس کرده بودم که رهایی زنان و آزاد شدن انرژیهای آنان و رهایی خودم در گرو پذیرش همین مسئولیت است. در عمل چیزی اتفاق افتاد که برای هیچ کدام از ما قابل حدس زدن نبود.

تحول گسترده در جنبش مقاومت

به‌دنبال ورود زن به رهبری، تحول گسترده‌یی سراسر جنبش ما را دربرگرفت که به‌خصوص برای زنان به‌مثابه سکوی پرش بود. براساس گزارش سالانه بخش تشکیلات، حضور زنان در شورای مرکزی از ۱۵ درصد به ۳۴ درصد افزایش یافت و این رشدی بیش از ۲۰۰ درصد را نشان می‌داد. بن بست مسئولیت‌پذیری بدین گونه شکسته شد و این تازه آغاز راه بود. این جهش به ما امکان می‌داد که در فضای جدید بتوانیم یک انقلاب در اندیشه را به پیش ببریم. چرا که ما قصد نداشتیم در همین حد متوقف شویم. اکنون اصلی‌ترین پروژه دموکراسی و توسعه در جنبش، با پروژه رهایی و برابری زنان عجین شده بود. ما با تمام وجود حس می‌کردیم که هرگونه پیشرفت و توسعه در گرو حرکت زنان است. بنابراین، برای رفتن تا ته خط، یعنی تا نفی کامل فرهنگ مردسالاری خیز برداشتیم. این البته نیاز به یک انقلاب جدی در اندیشه‌ها

داشت. وقتی به مرور مسئولان و فرماندهان زن در پستهای کلیدی قرار می‌گرفتند، مردهای تحت مسئولیتشان ابتدا دنیا را تنگ حس می‌کردند. باور کردن زنان مشکل بود. مقاومتهای پنهان، خود را در کم بها دادن به کار و مسئولیت نشان می‌داد. مشکل جدی زنان هم همان مشکل همیشگی، یعنی بی‌باوری به خود بود. من طی چندسال و از خلال هزاران ساعت بحث در نشستهای کوچک و بزرگ، با همه این زنان و این مردان صحبت کردم و کوشیدم آنها را، که در نظر هیچ‌گاه منکر برابری زن و مرد نبودند، در عمل هم به ورود به این دنیای جدید برانگیزم. واقعیت این است که رفع ستم مضاعف مستلزم تلاش مضاعف است. جنبش ما در یک روند تدریجی عملی، محصول پیشرفت خود را به چشم می‌دید و گامهایش را به جلو برمی‌داشت. من به‌طور متناوب نشستهایی را برای بررسی مسائل و مشکلات آنان اختصاص می‌دادم. این کار در بخشهای مختلف هم توسط مسئولان دنبال می‌شد. سه سال بعد تعداد زنان در ستاد فرماندهی ارتش آزادبخش به نزدیک ۵۰ درصد رسید. یعنی ۷ تن از ۱۵ عضو ستاد، از زنان بودند. طی این مدت رژیم زن‌ستیز آخوندها با نگرانی تحولات درونی جنبش ما و ارتقای زنان را دنبال می‌کرد و می‌کوشید با لجن‌پراکنی از دستگاه تبلیغاتی خود، جنبش ما را به انواع مفساد اخلاقی متهم کند. رژیم از تأثیرات این جنبش بر روی زنان ایران و گسترش مقاومت آنان سخت بیمناک بود. سرانجام در سال ۶۷، یک ارگان سرکوبگر رژیم، به نام «کمیته مرکزی»، طی گزارش محرمانه‌یی به خمینی، اعتراف کرد که انقلاب رهایی زن در این جنبش آن را تقویت کرده و گسترش داده و علاوه بر آن، جاذبه بسیاری برای زنان ایرانی ایجاد نموده است (۲۷).

براساس سازمان کاری که ایجاد کردیم، زنان در تمام بخشها، ستادها و تمام عرصه‌هایی که همواره به نام عرصه‌های تخصصی مردانه شناخته می‌شد، وارد شدند و تخصصهای مربوطه را فرا گرفتند. شروع کار گسترده زنان در کار نظامی ارتش آزادبخش بود. ابتدا مردانه‌ترین عرصه‌های کار و مسئولیت توسط زنان فتح گردید. آنها آموزشها را فرا گرفتند و تا رده فرماندهی پیش رفتند، و در همان حال، زنان هم‌رزمشان در سازماندهی بخشهای سیاسی و مدیریت در مواضع مسئول قرار گرفتند. طی سالهای ۶۸ تا ۷۲ جنبش برابری گامهای

بلندی به جلو برداشت. در این سالها به مرور، تأثیر گذاری ارزشهای نو و دیدگاههای زنان، تمامی عرصه‌های جنبش را زیر پوشش قرار داده بود. صلاحیتها و تواناییهای این زنان نقش مستقیم خود را در پیشبرد کار هر قسمت نشان می‌دادند. هر روزه گزارشهای بسیار از جانب مردها در هر قسمت دریافت می‌کردیم که بر نقش جدی و کارساز زنان تأکید می‌کردند. در واقع کسانی که در این تحول شرکت می‌کردند، دستگاه ارزشی کهن خود را کم‌کم به فراموشی می‌سپردند. چشمها کم‌کم برای دیدن واقعیتها باز شده بود. بارزترین خصوصیتی که تأثیر سازنده خود را بر محیط کار می‌گذاشت، در درجه اول مسئولیت‌پذیری این زنان بود که به‌خصوص در صحنه‌های حساس نظامی نقش برجسته‌یی داشت. آموزش‌پذیری در بالاترین سطح، وفاداری به نظم، قاطعیت چشمگیر و از همه مهمتر پاکبازی، فداکاری و کیفیتهای انسانی شعله‌ور در آنها، فضای کار را سرشار از دلسوزی و عواطف انسانی می‌کرد. در سازمان رزم، از گردانهای جداگانه و مستقل زنان آغاز کرده بودیم، اما به‌زودی آنها در یک سازمان کار مختلط و یکدست وارد شدند. شاید لازم باشد که فراتر از بسیاری از ارزشهای شکوفاشده در انقلاب اندیشه‌ها، از نقش این زنان - که در آن موقع ۵۰ درصد هیأت اجرایی مجاهدین و ۵۰ درصد فرماندهی ارتش آزادیبخش را تشکیل می‌دادند - در حفظ سلامت مناسبات زن و مرد یاد کنیم. بدین ترتیب بود که ما توانستیم یک ارتش کامل مختلط را به‌وجود آوریم که با توان رزمی بسیار بالا دشمن را به‌مبارزه بطلبد. وقتی انرژیهای نهفته زنان آزاد می‌شود، نقش سازنده آن در رهایی مردان نیز بارز می‌گردد. شیوه کار جمعی به این زنان امکان می‌داد راندمان کار را ارتقا دهند، مناسبات انسانی را غنا بخشند و خود نیز مناسبترین سازمان کار را برای بهره‌گیری از حداکثر تجربه و آموزش ایجاد نمایند. ما به شتاب چشمگیری به یک نقطه عطف رسیدیم. کل دستگاه ما، از زن و مرد، برای یک جهش جدید آمادگی داشت. در این مرحله ما به‌طور عمدت سیاست تبعیض مثبت و رهبری زنانه را جهت زدودن کامل گرایشهای مردسالارانه و بالغ کردن اندیشه برابری به‌پیش بردیم. یکی از دستاوردهای ارزنده این دوران برای آنها این بود که مناسباتی تازه و نو بین خود زنان برقرار کرد. ملاک رابطه این بود که زنان می‌بایست قبل از هر چیز زنان دوروبر خود را

دوست داشته باشند و در کار و مسئولیت با احساس همبستگی عمل کنند. این رابطه‌ها وقتی می‌توانست به زلالی کامل برسد که آنها، یعنی زنها، یکدیگر را قبول داشته باشند. فرماندهی زن بر زن و پذیرش طرف مقابل. فکر می‌کنم شما تأیید می‌کنید که این مرحله بلوغ یک رابطه انسانی است. در سال ۷۲ اعضا و کاندیداهای شورای رهبری سازمان مجاهدین تماماً زنانی بودند که توسط شورای مرکزی انتخاب شده بودند. در حال حاضر علاوه بر شورای رهبری، ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش به دست زنان اداره می‌شود و بیش از ۵۰ درصد اعضای شورای ملی مقاومت را هم زنان تشکیل می‌دهند.

مشکل ناباوری

طی کردن این مسیر اصلاً ساده نبود. ما در هر مرحله با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم کردیم. قبل از هر چیز باید به اندکی از موانع ذهنی این راه اشاره کرد. به قول تولستوی نویسنده بزرگ روسی «ما باید از آن چیزهایی سخن به میان آوریم که همه می‌دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست».

مشکل اصلی زنان ذهنیت ویرانگری است که نسبت به خودشان دارند، یعنی تضاد عمیقی به اسم ناباوری.

اولین مشکل، مشکل ناباوری بود. ناباوری نسبت به این که زنان می‌توانند در موقعیتهای کلیدی قرار بگیرند. این ناباوری هم در مردان نسبت به زنان وجود داشت و هم خود زنان هم نسبت به خودشان ناباور بودند و این ابتدایی‌ترین تضادی بود که باید هر زن و مردی از آن عبور می‌کرد.

مردان می‌گفتند: درحالی که مردانی با این همه سابقه و تجربه حضور دارند، چرا باید آنها تحت مسئولیت زنان کار کنند؟ اصلاً مگر زنها می‌توانند از عهده این کارهای سخت و اداره این افراد برآیند؟ شعار برابری خوبست ولی نه در همه کارها. خوب این حرف و واکنش مردان بود.

اما مشکل بزرگتر، ناباوری خود زنان بود. اغلب می گفتند: مگر ما می توانیم از عهده چنین کاری بر آییم؟ اصلاً مگر ما را کسی قبول دارد؟ همه به ما به چشم فرم و دکور نگاه می کنند. همین حرفها و نگرانیها باعث می شد که زنان متزلزل شوند و در کار و مسئولیت، جسارت و قدرت ریسک پذیری نداشته باشند.

موارد زیادی را به خاطر دارم که زنان به محض این که خطا و اشتباهی در کار مرتکب می شدند با همان اولین خطا فرو می ریختند و خودشان را از صحنه حذف می کردند. زنانی که در موضع مسئول دچار ضربه یا شکست می شدند گاه تا چندسال دچار فروریختگی، شکستن و پاسیویسم می شدند و حاضر نمی شدند دوباره مسئولیت جدی بپذیرند. اگر هم قبول می کردند بسیار لرزان بودند. با هر سختی به گریه می افتادند افسرده می شدند یا در صحنه نمی ماندند و یا اگر هم در موضع مسئولیت می ماندند ولی در درون خودشان پاسیو بودند و از برخورد با مسایل و مشکلات کار گریزان بودند. در این زمینه تک تک زنان ما تجربه و مثالهای زیادی دارند. اگر خواستید می توانید پای صحبت خودشان بنشینید تا روایت کنند.

در همین راستا هر زنی باید از این عبور می کرد که نباید برایش نگاههایی شاخص باشد که پیامش درجه ۲ بودن و ضعیفه دیدن اوست و او را فرم و دکور می بیند و نباید از این طریق سمت و سو بگیرد.

زنان ما باید می آموختند که باید برایشان آرمان آزادی و رهایی زن، شاخص و راهنمای عمل باشد چرا که این ضرورت آزادی و دموکراسی مردم و میهنش است. بنا بر این باید برایش رویکرد و نگاه مسئولینی شاخص و سمت و سودهنده باشد که از او می خواهند با ضعیفگی و هجوم فرهنگ مردسالار مبارزه کند و صحنه را خالی نکند. این یک جنگ مستمر بین دو شاخص در درون هر زنی بوده و هست و این راهنمای عمل تک تک زنان در تمامی لحظات سخت است، از جمله خودم.

بالاخره اصالت با چیست؟

با مشکلات و موانع واقعی درونی؟ یا با دنیای بیرون از ذهن و تعهد به آرمان هر انسان و

رابطه‌یی که هر فرد برای تعهد به آرمانش با بیرون خودش دارد؟

جنگ با نگرش کالایی

در افتادن با تضادهای عمیق این فرهنگ منحط و حل یک‌به‌یک آنها بزرگترین دستاورد زنان و مردان این جنبش به‌خصوص زنان محسوب می‌شود. مشخصاً در مسیر مسئولیت‌پذیری و برابری و هژمونی مشکلات یک به یک آشکار می‌شد از جمله مشکل شکل و قیافه، چه در نگاه زنان و چه در نگاه مردان.

مشکلی که هم‌چون غولی زن را به اسارت می‌کشد. به‌طوری که هر زن از روز تولد تا آخر عمر خود نسبت به تغییرات قیافه‌اش نگرانی دارد. بالا رفتن یکسال عمر یا اضافه شدن یک تار موی سپید و یک چروک صورت. موضوع دائمی نگرانی اوست و همواره ناراحت و خسران‌زده است و در تمامی لحظات عمر، در درون خویش، خود را خرد و خمیر می‌یابد. طوری به خود نگاه می‌کند که انگار کالایی بیش نیست. اینها آثار کالا دیدن زن است. اما همین زن، وقتی که از شر این تضادها خلاص می‌شود یکباره غل و زنجیرهای سنگین از دست و پایش باز می‌شود و آزاد و رها می‌شود. ما یک تجربه بسیار غنی در این زمینه داریم و زنان بسیار زیادی از این تضاد عبور کرده و تجارب ارزشمندی دارند.

یکی از آنها می‌گفت: «من خودم زنی تحصیلکرده و روشنفکر بودم و در جامعه شغل داشتم ولی در اعماق ذهنم معیار اصلی در ارزشگذاری، زیبایی زن بود و فکر می‌کردم که یک زن هر قدر هم که کار کند یا تحصیلات عالی داشته باشد نهایتاً آن‌چه موقعیت یک زن را در جامعه تعیین می‌کند ویژگیهای ظاهری و شکل و قیافه اوست. حتی وقتی وارد مبارزه شدم و به صفوف ارتش آزادیبخش پیوستم به‌رغم این که شنیده بودم که زنان در آن‌جا موقعیتهای ویژه دارند و در مواضع فرماندهی هستند باز باور کردن این موضوع برایم سخت بود و تا ندیدم باور نکردم. فکر می‌کردم این امر بیشتر فرم و تبلیغ است. بنا بر این، دنبال این بودم که ببینم معیار ارتقای زنان چیست و آیا زنانی که زیاد زیبا نیستند هم

فرمانده و مسئول می‌شوند! البته بیان این لحظات ذهنی و این افکار واقعاً خیلی سخت بود، به‌خصوص برای زن مبارز. راستش از خودم تعجب کرده بودم که من با آن سوابق به‌عنوان یک زن روشنفکر، چرا اینها این قدر برایم پررنگ شده و وقتی به چشم دیدم که در آنجا چنین ارزشگذاریهایی نیست و هر زنی با هر قیافه‌یی راهش باز است و به مواضع کلیدی و فرماندهی رسیده برایم بسیار تعجب‌آور بود. همین جاها بود که دگمهای ذهنی و معیارهای شکل گرفته در اعماق ذهنم در مورد معیار ارزشگذاری برای ارتقای زنان و توان آنها تغییر می‌کرد و فرو می‌ریخت و باور کردم که شخصیت زن جدا از ویژگیهای ظاهری اوست». این نمونه‌یی از حرف زنان بر سر شکل و قیافه بود. اما مردان هم در این وسط حرفهای خودشان را داشتند:

یادم هست یکی از مردان می‌گفت: «در ابتدا وقتی فرمانده ما یک زنی بود که در اشلهای نرمال جامعه زنی زیبا محسوب نمی‌شد، اصلاً دلم نمی‌خواست هژمونی او را بپذیرم و فکر می‌کردم به چه دلیل باید این یکی را بپذیرم. حالا که مسئول زن را پذیرفتیم دیگر چرا باید این قدر توی سر ما بخورد که کسانی باشند که حتی در دنیای قبلی از پائین‌ترینها به حساب می‌آمدند».

البته بیان این لحظات خیلی برایشان سخت بود.

دیگری در حالی که در چشمانش اشک جمع شده بود، می‌گفت: «اگرچه این لحظات مانند برق از ذهنم می‌گذشت اما با تأمل روی آن اوج کارکرد فرهنگ مردسالار و جنسیتی را می‌دیدم که پایه‌های ضدانسانی و ضدزن داشت. یعنی چگونه است که در برخورد با یک زن قبل از این که به شخصیت، کارا کتر و توانمندیهای او به‌عنوان یک انسان توجه کنم ویژگیهای فیزیکی به‌عنوان یک کالا در ذهن ما مردان مطرح می‌شود و به او به همین چشم نگاه می‌کنیم... این جا بود که هم من و هم سایر مردان از چنین ایدئولوژی و فرهنگی که ریشه‌دار و تاریخی در اعماق ضمیرمان بود، بیزار می‌شدیم و مصمم می‌شدیم که هرچه جدیتر با این فرهنگ مبارزه کنیم... این جا بود که به ارزش هژمونی و تبعیض مثبت زنان بر مردان پی می‌بردیم که چگونه با این اندیشه مردسالار ما می‌جنگد و آن را از صحنه

خارج می‌کند. این‌جا تازه ارزش مسئولیت‌پذیری زنان در این جنبش را فهم می‌کردیم و می‌فهمیدیم که برای خلاصی ما مردان از ارزشهای مردسالارانه این امر تا کجا ضروری و راهگشا است.»

مسئولیت‌پذیری و هژمونی زنان

این مقاومت، از آن‌جا که از آرمان برابری الهام گرفته مصدر خلق دستاوردهای انسانی و فرهنگی ارزشمندی، چه در روشهای جدید کار و پیشرفت زنان و چه در حل تضادهای محتوایی در پروسه‌های زنان و مردان بوده است. از جمله ما به این نتیجه رسیدیم که روشهای کلاسیک برای مسئول شدن زنان کهنه است. بنابراین روش جدیدی در پیش گرفتیم، ما این حقیقت را دریافتیم که قبل از هر چیز، باید از زنان خواست که مسئولیت خودشان را به‌عهده بگیرند. هم‌چنین باید مواضع مسئول و رهبری‌کننده را، بدون هیچ نگرانی به‌ذیصلاح‌ترین زنان سپرد، زیرا می‌توانند از عهده آن برآیند. وگرنه، در یک روند کلاسیک، یعنی در بطن یک نظام مردسالار، غیرممکن است که زنان به‌طور عمومی بتوانند صلاحیت‌هایشان را اثبات کنند.

از هنگامی که به مرور مسئولیت‌ها به زنان سپرده می‌شد، همراه با آن ارزشهای نو در کار زنان در همه زمینه‌ها بارز می‌شد. مردان ما هم در پیشرفت این روند، فعالانه و به‌نحو تحسین‌انگیزی شرکت داشتند. آنها به‌روشنی درک می‌کردند که برای آزادی خلق و میهنشان و خودشان این مسیری اجتناب‌ناپذیر است. در حقیقت خودشان با گام‌های بلند مسیر‌هایی را می‌پیمودند.

سپس ما به یک نقطه عطف رسیدیم. در این مرحله کل دستگام، از زن و مرد، برای یک جهش جدید آمادگی داشت. به این معنی که ما سیاست تبعیض مثبت و هژمونی زنان را جهت زدودن کامل مردسالاری و بالغ کردن اندیشه‌ی برابری به‌پیش بردیم. اما نه مردان به‌سادگی از هژمونی و سلطه بر کارهایی که سالها در آن تجربه داشتند

دست برمی داشتند و نه زنان به سادگی می توانستند مسئولیتهای سنگین را به عهده بگیرند و به درستی اعمال هژمونی و فرماندهی کنند.

برای زنان پذیرش مسئولیت فرماندهی حتی در سطوح پایین کار سختی بود.

یک زن مجاهد می گفت: «تازه توانسته بودم خودم را با پذیرش مسئولیتهای دشوار و کارهایی که تا الان در انحصار مردان بوده یک مقدار آداپته کنم و توانسته بودم از پس کارهایی مانند کار با زرهیها رانندگی زرهی و تعمیرات ماشینهای سنگین بر بیایم. ولی یکباره با یک مشکل جدید مواجه شدم و فرماندهی تعدادی از برادران به عهده من گذاشته شد. احساس کردم اصلاً توان پذیرش چنین مسئولیتی را ندارم. قبول این مسئولیت آن قدر برایم سنگین بود که از نگرانی شبها خوابم نمی برد. می گفتم خدایا چگونه به آنها که سنشان بیشتر است، تجربه و سابقه شان هم بیشتر است، فرمان بدهم. یادم هست شب اول، نزد مسئولم رفتم و گریه کنان از او خواستم که این کار را از من نخواهد. گفت چرا؟ گفتم روباز اگر بخواهم بگویم نمی خواهم ضعفها و ناتوانیهایم جلو مردان معلوم شود. اگر اشتباه کنم آبرویم می رود و دیگر هیچ وقت نمی توانم جلو آنها سر بلند کنم. آخر من چگونه فرمانده این همه مرد بزرگتر از خودم با سن و سال زیاد بشوم. من قدرت اعمال هژمونی به اینها را ندارم.

مسئولم قول داد در هر حالتی به من کمک کند و من با تکیه به او و بر اساس تعهدی که برای فداکاری در مسیر مبارزه داشتم، به خودم گفتم مگر برای آزادی وطنم و خلاصی از شر رژیم با این همه جنایت و ستم نباید از هر تلاش و سختی استقبال کنم و مگر نباید برای پیشبرد این مبارزه از هر نوع اندیشه جنسیت آزاد و رها شوم؟ دیدم پاسخ به این سؤالا مثبت و واقعی است و بدون پاسخگویی به آن و حرکت در این مسیر پیشبرد کارها و به ثمر رساندن مبارزه امکانپذیر نیست. با این فکر و با این دینامیزم خارج از خودم بود که توانستم وارد این دنیای سخت از مبارزه فرهنگی با اندیشه جنسیت در درون خودم بشوم و در عمل هم توانستم مسئولیت را بر عهده بگیرم. آنجا با خودم عهد کردم که در این مسیر من نباید از هیچ تلاش و کوشش و سختی فرار کنم به عکس باید

از آنها استقبال کنم تا بتوانم در مسیر مبارزه خودم را از اندیشه مردسالار آزاد و رها کنم و چنین انسانهایی می‌توانند با مלאهای زن ستیز و ضدزن بجنگند. واقعیت این بود که دیدم پاسخ به این سؤالات فقط از این طریق است. یعنی با دینامیزم خارج از خودم می‌توانم وارد این مبارزه سخت بشوم و گرنه این فرهنگ و اندیشه از روزی که من به دنیا آمدم با رگ و پوست من عجین است. چطوری می‌توانم از آن فاصله بگیرم.»

راستش را بخواهید اعمال فرماندهی بر زنان هم، برای زنان یک مشکل جدی بود. یکی از خواهران در این باره می‌گفت: «فرماندهی و اعمال هژمونی بر زنان برایم خیلی سخت بود. فکر می‌کردم از فرماندهی مردها شدن هم سختتر است.»

دیگری می‌گفت: «وقتی فرمانده تعدادی زن شدم، یکباره با بسیاری از احساسات نهفته در درونم مواجه شدم که تا دیروز خیلی برایم آشنا نبود و اگر بود خیلی خفته بود. اول درگیر قیاس و حسادتهای نهانی در اعماق ذهنم با آنها می‌شدم که حتی بیانش برایم سخت و جانکاه بود. با خودم می‌گفتم که چگونه من به‌عنوان یک زن مبارز، فمینیست، انقلابی و مسئول بگویم که من لحظات حسادت و قیاس با زنان تحت مسئولیت داشتم. چگونه از حسادت به قیافه بهتر، تحصیلات بیشتر یا هنرمند بودن یا توانمندیهای بالقوه بیشتر در آنها و تغییرات و رشد سریعتر آنها و حتی جوانتر بودن آنها صحبت کنم. اینها را در درون داشتم اما بسیار سختتر از این لحظات، بیانش بود. در این جا به خودم نهیب زدم و تازه فهمیدم که اگر اینها را حل نکنم اصلاً صلاحیت فرماندهی بر آنها را ندارم و باز دیدم که از درون خودم اصلاً نمی‌توانم این تضادها را حل کنم و اگر شاخص درون خودم بود ترجیح می‌دادم که در این موضع نباشم. اما باز هم به یاد تعهد و مسئولیت برای مبارزه با ستم و استبداد حاکم بر میهنم افتادم و دیدم که آزادی و رهایی زنان برای آزادی و رهایی مردمشان ضروری است و درک این ضرورت بود که مانند یک موتور قوی من را جلو می‌برد و وادار می‌کرد که تضادها را حل کنم. به عکس آن افکار و معیارها زنان را دوست داشته باشم. از زیبایی آنها لذت ببرم و از رنج و درد آنها ناراحت باشم و اصلاً از یکی دیدن خودم با آنها و دیدن زیباییها و توانمندیهای آنها احساس

شعف کنم. دیدم دیگر زیبایی و زشتی آنها مرا تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و این معیارها دیگر کمرنگ شده و با آنها یکدل شده‌ام و برایم زیبایی انسانها در شخصیت، طرز تفکر، ویژگیهای ره‌بودنشان، میزان مسئولیت‌پذیری آنها، کارکرد و ارزشهای انسانی آنهاست نه در شکل و قیافه. پس از مدتی می‌دیدم که سایر خواهرانم همگی برایم بسیار زیبا و دوست‌داشتنی هستند ولو که به ظاهر خیلی متفاوت باشند. و این احساس بسیار زیبایی بود که به آن می‌رسیدم و حاضر نبودم آن‌را با هیچ چیز عوض کنم. در همین نقاط بود که حتی از غول شکل و قیافه در درون خودم خلاص می‌شدم و دیگر به‌عنوان یک زن مجبور نبودم در برابر یک تار موی سپید، یک چروک در صورت و افزایش یکسال به عمرم دائم نگران و ناراحت باشم و احساس کنم که دیگر به درد نمی‌خورم، غولی و دردی که فکر می‌کنم هر زنی از ابتدای تولد با آن مواجه است و در لحظه لحظه عمرش او را خرد و خمیر می‌کند و از میدان زندگی انسانی خارج می‌کند و به او تحمیل می‌کند که باید خودش را یک کالا با همان ارزشها ببیند. احساس می‌کردم که رهایی زن از غول شکل و قیافه یک مرحله کیفی از نبرد هر زنی با ایدئولوژی جنسیت و مردسالار است و چقدر از او انرژی آزاد می‌کند و چقدر او را رها می‌کند. راستی اگر هر زنی هر روز صبح برای رفتن به سر کار و مسئولیت به جای فکر به این که چگونه باشد که زیباتر بنماید و بهتر جلوه کند، به این فکر کند که چگونه مسئولتر و چگونه ویژگیهای انسانی را بیشتر کسب کند و چطور رهاتر تا از عهده مسئولیت‌هایش برآید آن وقت چه دنیای راحت، فراخ و رهایی‌بخشی برای خودش و دیگران ایجاد خواهد کرد. اینطوری زنان از زنجیرهای نهفته در درونشان که بر دست و پایشان پیچیده شده آزاد می‌شوند.

بعد از ورود به چنین دنیایی بود که در رابطه با خواهرانم دیدم که دیگر نه تنها از رشد و توانمندیهای مثبت آنها گزیده نمی‌شوم بلکه به‌عکس قدرت آن‌را پیدا می‌کنم آنها را به‌عنوان جزئی از ارزشهای خودم قدر بدانم و کمک کنم که آنها هرچه سریعتر تجارب و حتی جای من را بگیرند و حتی به موضع مسئولیت من برسند و از من جلو بزنند. این

نیاز دنیای رهایی و آزادی برای زنان و برای همه انسانها اعم از زن و مرد است که بجای اینکه رقیب هم باشند دوست، خواهر، مادر و هم‌رزم و پشتیبان هم باشند و از رشد و ارتقای هم لذت ببرند و مانع هم نشوند و از این بابت آشفته و قفل نشوند. به عکس راهگشای هم باشند.

تازه فهمیدم که نقش آرمان مشترک آزادی و دموکراسی برای مردم و وطن برای زنان (و قطعاً برای مردان) چقدر نقش تعیین‌کننده‌ی است و در واقع تنها راه رسیدن به آزادی و برابری و رهایی برای زنان است و تنها این راه است که من را و ما را از هر آنچه ارزشهای دنیای جنسیت است رها می‌کند، رها از معیارها و ارزشهای کاذبی مانند حسادت، رقابت، زشتی، زیبایی، برتری طبقاتی، برتری فرهنگی، تفاوت امکانات، تحصیلات و هر نوع ارزشی که زن در به دست آوردنش نقشی نداشته و برایش تلاشی نکرده است. اما متأسفانه در طول تاریخ سرلوحه تمامی فرهنگها و ارزشها و منشأ تبعیض و ستم مضاعف بر زنان گردیده است».

این مبحث یکی از شیرین‌ترین مباحثی است که جنبش ما در اوج ناباوری با آن درگیر بوده است. خیلی از زنان ابتدا آن را باور نداشتند و در اولین لحظه که این موضوعات به ذهنشان می‌زد می‌گفتند ما وقتی وارد مبارزه شدیم اینها را حل کرده بودیم و برایمان مهم نبود و به همین دلیل راهمان باز شد. پس چه شد که دوباره این جا سربرآورد؟ جواب این بود که چیزی نشده راست می‌گویید. در یک مدار در یک لایه و سطح این مشکل حل شده و کنار زده شده بود ولی نه در اعماق اندیشه، جایی که باید به‌طور کامل زیر و رو شود.

روابط نوین میان زنان

یکی دیگر از تضادهای مهمی که به‌طور تاریخی گریبانگیر زنان بوده و غلبه بر آن از دستاوردهای این مقاومت است، رابطه زنان با یکدیگر است. مناسبات میان زنان به‌طور

عام در بسیاری مواقع مملو از رقابتهای فردی و هووگونه است. یعنی جا را برای یکدیگر تنگ می‌بینند و از ورود هر کس و بالا رفتن موقعیت هر زن، سایر زنان احساس تهدید می‌کنند. اما خوشبختانه در حال حاضر در جنبش ما رابطه‌ی زنان به گونه‌ی تغییر کرده که نزدیکتر از خواهران تنی در کنار یکدیگر کار می‌کنند و پشتیبان یکدیگر هستند و سختترین مسئولیتها را در چنین رابطه‌ی با هم پیش می‌برند، به نحوی که درست در نقطه‌ی مقابل مناسبات زن ستمزده، ارتقای هر زن، عامل تشویق و انگیزش سایر زنان است. بنابراین، همه کمک می‌کنند که هر یک از زنان مقاومت، بتوانند بیشتر مسئولیت بپذیرند. بله همیاری و همکاری میان زنان و پشتیبانی آنها از یکدیگر شگفت‌انگیز است و «خلق جدیدی» محسوب می‌شود. هر یک از زنان این جنبش اعتقاد دارد که با پشتیبانی از زنان دیگر و بذل بیشترین همکاری نسبت به او، خودش توانمندتر می‌شود. و راه شکوفایی و ارتقای هر زنی در افزایش تعداد زنانی است که به آنها یاری می‌رساند و در راستای یک آرمان مشترک، ایفای مسئولیت می‌کنند. راستی که این، دنیای نوین و متفاوتی با تاریخ گذشته‌ی زنان است.

پیدایش این رابطه‌ی تازه میان زنان تولد جدیدی در جنبش ماست که هر زن برای پیشبرد آرمانش به آن معتقد و پایبند است.

رهای مردان

اما مشکلات به این جا ختم نمی‌شد. بگذارید به یک زمینه دیگر از تضادهایی که مردان و زنان ما در کشاکش مبارزه با اندیشه‌ی مبتنی بر تبعیض جنسی با آن درگیر بودند اشاره کنم:

یکی از مردان مجاهد می‌گفت: «بحث رشد خواهران و به‌عهده گرفتن مسئولیتها توسط آنها را در حد یک یا چند مورد پذیرفته بودم و خوشحال بودم که از آن عبور کرده و جلو رفته‌ام. اما وقتی خبر تشکیل شورای رهبری متشکل از زنان را شنیدم یک‌باره تمام

وجودم در برابر آن منقبض شد. احساس می‌کردم که چیزی برایم باقی نمانده است. اندیشهٔ مردسالارانه نمی‌توانست بپذیرد که همهٔ امور به‌دست زنان بیفتد و در عین حال کارها خوب پیش برود. اما می‌فهمیدم که این همان ارتجاع و اندیشه تبعیض جنسی است که در اعماق اندیشهٔ من عمل می‌کند.

در افتادن با آن برایم خیلی سخت بود. به خودم می‌گفتم کاش می‌شد با یک بار انقلاب کردن همه ارزشهای مردسالاری را در تمامیت آن طلاق داد و ارزشهای دنیای نوین را جایگزین کرد. ولی متأسفانه دنیای کهن با تمام قدمت تاریخی آن در درونم ریشه دوانده بود و با هر تهاجم اندیشه نو عقب می‌نشست ولی باز در سنگر دیگری سر برمی‌آورد و حمله خودش را شروع می‌کرد.

مثلاً: وقتی از خواهر فرمانده‌ام یک انتقاد و اشتباه دیدم برای شکایت نزد فرمانده بالاتر رفتم و کلی از دست فرمانده مستقیم شکایت کردم و اشکالات او را برجسته کردم. البته واقعاً نمی‌فهمیدم که دارم چه می‌کنم و فکر می‌کردم که از یک حق طبیعی و دموکراتیک در مناسباتمان دارم استفاده می‌کنم و انتقاداتم را به مسئولم راحت بیان می‌کنم. وقتی تمام حرفهایم را زدم. فرمانده بالاتر به من گفت، بسیار خوب حرفهایت درست. آیا این انتقادات برای اصلاح اوست؟ یا می‌گویی صلاحیت این کار را ندارد و باید او را از این کار برداشت؟ و یا لاف‌کار تو را عوض کرد که راحت باشی؟

وقتی مسئولانه با خودم فکر کردم، دیدم که اصلاً این طور نیست و این خیلی عدم صداقت است اگر بگویم او صلاحیت ندارد. وقتی هدف خفته در درون خودم را دیدم شرم کردم و بلافاصله، با یادآوری آموزشی که دیده بودم، برای رهایی از شرمم آن را به زبان آوردم. واقعیت این بود که تمام ارزشهای دستگاه مردسالار در درونم به من می‌گفت در برابر این پدیدهٔ جدید یعنی هژمونی زنان بایستم و مقاومت کنم و همه چیز آن را زیر ذره‌بین بدبینی قرار دهم و بهانه بگیرم و نپذیرم. و وقتی همینها را گفتم تصمیم گرفتم که از آن به بعد به جای تسلیم در برابر فرهنگ مردسالار با آن بجنگم.

و حالا یک مثال دیگر از زنان را بشنوید:

خواهری می‌گفت: «وقتی خبر شورای رهبری متشکل از زنان را شنیدم گفتم خدایا پس کارهای جدی چه می‌شود؟ یعنی همه سرنوشت یک جنبش به دست زنان سپرده می‌شود؟ مگر می‌شود؟ درست است که تا به حال این خواهران خیلی کارها کرده‌اند ولی مگر می‌شود همه کارها را به آنها داد، فردا اگر شکست خوردیم چه می‌شود؟ فردا اگر ضربه خوردیم چی؟!»

مرحله جدید:

پیشروی از سطح به عمق

بعد از این مرحله به مرحله جدیدی رسیدیم: مرحله پیشروی از سطح به عمق. روزها و لحظات این زنان و مردان، پر از این جنگها و جدالهای درون ذهن، تناقضها و دیالوگها و همپای آن، عبور از آنها بود. پروسه بسیار سخت بود، واقعاً بسیار سخت، بدون استثنا، برای هر مرحله‌اش.

باید اذعان کنم که وقتی هژمونی کامل با زنان شد تازه جنگ جدی با فرهنگ مردسالاری در ابعاد کیفی جدیدی شروع شد. به عبارت ساده‌تر، در عرض جبهه همه مواضع اشغال شد اما در عمق مسأله حل نبود و مشکلات یکی پس از دیگری آشکار می‌شد. مثلاً برای خود زنان، بعد از عبور از پذیرفتن مسئولیت و فرماندهی و مواضع کلیدی سقفی که برای کار خود قابل بودند، مدیریت خوب، هماهنگی و اداره افراد تحت مسئولیت بود. اما وقتی کار به محتوای امور و مسئولیتها و ورود در تضادها می‌رسید نهایتاً میدان را به طور کامل به مردان تحت مسئولیت خود می‌دادند. در ابتدا این امر برایشان خیلی عادی و مشروع بود و می‌گفتند «خوب دیگر چه اشکالی دارد، همین که ما مدیریت می‌کنیم و کیفیت آنها استفاده می‌کنیم هم مهم است و هم کافی».

مدتهای طولانی طول کشید تا زنان متوجه شدند که این استدلال ناشی از فرهنگ مردسالار و ناشی از ترس از ورود به مشکلات مضمون و محتوای امور است.

واقعیت این بود که باید یک به یک آنها، این مسیر را طی می کردند که البته کار سختی بود.

وقتی زنان متوجه شدند که برای وارد شدن خودشان به محتوای امور و کارها، باید زنانی مثل خودشان را جدی بگیرند و نمی باید فقط روی مردان حساب کنند، کار با زنان برای زنان مسئول تبدیل به یک ارزش شد. هم برای ورود خودشان به عمق کارها و هم به خاطر این که در این مسیر باید یک زن دیگر مانند خودشان را هم وارد کار کنند و جدی بگیرند و او را هم برانگیزند تا با ناباوریهای خودش نسبت به خودش بجنگند و علاوه بر این او را حمایت و راهنمایی هم بکنند. آنها هم چنین به این نتیجه بسیار مهم رسیدند که برای دنیای جدید نیاز دارند مردانی با همین ویژگی را تربیت کنند و آموزش بدهند. از این طریق بود که هر زن مسئول، خودش یک گام جدی مسئولتر می شد و به ناباوری نسبت به خودش و نسبت به سایر زنان غلبه می کرد و قدم به قدم در مسیر نفی فرهنگ ضعیفگی و مردسالاری جلو می رفت.

این مسیر حرکت در عمق، مسیر سختی است. مسیر ساختن زنانی مسئول، رها و توانمند در سطوح بالای فرماندهی و رهبری از جدیترین مسئولیتهایی است که هر زن مسئول باید آن را بدوش بگیرد. یعنی تربیت و آموزش زنان و مردان رها و قدرتمند در مبارزه با ایدئولوژی مردسالار، یعنی تربیت یک نسل جدید، الزام انجام چنین مسئولیت خطیری، نبرد مستمر با فرهنگ عقب مانده جنسیت مردسالار و ضدانسانی است.

جنگی در اعماق با مردسالاری

دعوی همزونی در اعماق جنگی با مردسالاری بود به همین خاطر عیناً برای مردان هم وجود داشت. مردانی که باید مسأله پذیرش برابری و همزونی زن را حل می کردند. در واقع زنان مسئول و فرمانده برای این که وارد محتوای کار مردان تحت مسئولیت خود بشوند با یک مقاومت و گارد جدی از طرف آنها مواجه بودند.

دعوی این مردان این بود که ما که شما را به‌عنوان مسئول و فرمانده و مدیر پذیرفته‌ایم دیگر به حیطة تخصصی کار ما وارد نشوید! ابتدا مهاجم بودند و حتی پرخاشگرانه مانع می‌شدند. فقط بحث و دیالوگ در کار نبود و گاه پرخاشگری جایگزین آن می‌شد. اما وقتی فهمیدند که این واکنش، ناشی از فرهنگ مردسالاری است که خودش را در قالب یک استدلال ظاهراً مشروع وارد می‌کند خودشان به‌مقابله با آن پرداختند.

بعد از شکست و عقب‌نشینی پرخاشگری، قدم بعدی پاسیویسم بود. یعنی در حالی که می‌پذیرفتند که باید در حیطة تخصصی هم گارد باز داشته باشند و ورود زنان را به رسمیت بشناسند اما چون سخت بود و قبول نداشتند در عمل، موضع پاسیو اتخاذ می‌کردند و این آن چیزی بود که مطلقاً در کار و مسئولیت، که پاسیویسم خوره آنست، آن‌را نمی‌خواستیم. تا این که متوجه شدند که این هم ناشی از همان فرهنگ مردسالار است. یعنی که باید هم ورود زنان مسئولشان را به حیطة کار بپذیرند و هم اکتیو و فعال باشند و این برای مردان یکی از مهمترین‌گردنه‌های جنگ با فرهنگ مردسالار بود که از آن باید عبور می‌کردند. یعنی یادگرفتن این که چگونه حیطة خودمختار و تحت هژمونی مطلقه خودشان را باز کنند و به دیگران هم راه و میدان بدهند. بعد از این بود که توانستند هم هژمونی مسئولشان را در حیطة تخصصی کار بپذیرند و هم اکتیو و مسئول و مؤثر باشند و این برای مردان جنبش یکی از گردنه‌های بسیار سخت بود که از آن پیروزمندانه عبور کردند.

محصول رهایی زن و هژمونی زن و برابری زن، مطلقاً نباید پاسیویسم و از دور خارج کردن مردان باشد. به‌عکس، شاخص حرکت و مسیر درست اینست که مردان، سرانجام هرچه جدیتر و مسئولتر و فعالتر شوند. تأکید می‌کنم که شاخص مبارزه مردان با فرهنگ جنسیت و مردسالار اینست که آنان هم مانند زنان انبوهی انرژی هرز رفته در چاه ویل فرهنگ نرینه را آزاد کنند. این چنین است که مردان ارتقا می‌یابند، رها و احیا و مسئولتر می‌شوند. پس این انقلابیست برای مسئولتر شدن هم زن و هم مرد و نه ورود یکی و حذف دیگری. بله دقیقاً مردان بسا بالاتر و بسیار توانمندتر از قبل می‌شوند.

و این مسیر ادامه دارد و خوشبختانه آنچه در حال حاضر در جریان است تربیت و آموزش زنان و مردانی رها و مسئول است که زنان مسئول این جنبش آنرا برعهده دارند.

مثبت دیدن

ما به تجربه دیدیم آن تحولی که حامل ارزشهای نوین انسانی است، قرار گرفتن نسلی از زنان در رهبری است. این امر تنها برای تضمین برابری زنان نیست، بلکه فرآیندی است که هم زنان و هم مردان را رها می‌کند، از خودبیگانگی را از میان آنها زائل می‌کند و به هر کس امکان می‌دهد که ذات انسانی خود را محقق کند و به کمال و یگانگی دست یابد.

وقتی یک نسل پیش‌از اعم از زن و مرد در اوج آگاهی و اختیار کسانی را به رهبری خود بر می‌گزیند که به‌طور تاریخی جایگاهی به‌عنوان انسان برابر نداشته‌اند، این انتخاب‌گذار از دنیای مردسالاری و ارزشهای عقب‌مانده آن به دنیای انسانی است. درحقیقت یک تغییر فرهنگ است که گوهر انسانی را در آدمی شکفته می‌کند. زنان و مردان این جنبش از آزمایش این انتخاب سربلند بیرون آمده و سالهاست در این مسیر پایداری می‌کنند. آنها با شنا کردن در خلاف جهت حرکت خودبه‌خودی تاریخ فرهنگ هزاران ساله جنسیت و بهره‌کشی را نفی می‌کنند.

از مهمترین ثمرات این مسیر آن است که هر کس درک و فهم و بینایی و شنوایی خود و بهتر است بگوییم همه حواس خود را انسانی می‌کند و به‌قول قرآن چشم‌جانش بینا می‌شود. در نتیجه می‌تواند نیکبها، پاکبها و آنچه را که رحمت و محبت خدایی است، ببیند و دریابد. در چنین دنیایی آنچه اصالت دارد نه نقصها و عیبهای انسانها بلکه روابط هر انسان با هم‌نوعان و همراهان او و میزان فداکاری و مایه‌گذاری انسانها برای یکدیگر است.

آری، هرآینه بپذیریم که انسان گوهری بی‌همتا و ناموس هستی و تاریخ است، لاجرم باید در او به گونه‌یی در تراز کرامتش بنگریم.

تغییر فرهنگ

مسائل بغرنج انسانی و فرهنگی دیرپایی که جنبش ما با آرمان برابری به حل آن نائل آمده، موضوع بحث‌های گسترده‌یی است که در فرصت جلسه حاضر نمی‌گنجد. بنابراین فقط به اشاره به آنها اکتفا می‌کنم.

به‌طور سیستماتیک و در مقیاس هزاران، در جنبش ما زنان از هر طبقه و قشری در شخصیت انسانی‌شان از استحکام و صلابت نوبنی برخوردار شده‌اند. ضعف‌های تاریخی زنان مانند شکنندگی، لرزان بودن، حسادت، رقابت، قیاس، ترس از ورود به جمع، نگرانی از اظهارنظر در جمع، ترس از پذیرش مسئولیت، و واهمه داشتن از پذیرش مسئولیت مردان و اعمال هژمونی به آنها به‌طور ریشه‌یی رخت بر بسته است.

همه آن زنان پاسیو، خموش، گوشه‌گیر، و درخود، به زنانی فعال، مستحکم و توانمند تبدیل شده‌اند و در عشق ورزیدن و دوست داشتن و برخورداری از عالیترین عواطف انسانی کیفیت‌های نوبنی خلق کرده‌اند. در زمینه اعمال مسئولیت هم، آنها ریسک‌پذیر شده‌اند و اگر اشتباه یا خطایی انجام دهند یا در کاری دچار شکست بشوند، فرو نمی‌ریزند. انسان‌هایی شده‌اند که دیگر هویت خودشان را مثل یک کالا در نگاه دیگران و ارزیابی نگاه بقیه پیدا نمی‌کنند، بلکه هویت خودشان را از انتخاب آرمان و شخصیت و ویژگی‌های انسانیشان می‌گیرند.

زنانی که قدرت مسئولیت‌پذیری و اعمال هژمونی دارند و رهایی و آزادی از تمامی غل و زنجیرهای استثماری، و ویژگی برجسته آنهاست. همه اینها البته به اعتبار انتخاب یک آرمان والای انسانی میسر شده است؛ یعنی آرمان آزادی و رهایی برای مردم ایران و شاخص رهبری‌کننده آن در بیرون افراد که خوشبختانه در جریان عمل خود را ثابت کرده است.

در این مسیر، در جنبش ما، مردان هم مسیر بسیار سخت و طولانی را پایه‌پای زنان طی کرده‌اند. مسیری که آنها را از غل و زنجیرهای مردسالارانه رها کرده و از آنها انسانهایی ساخته است که قبل از هر چیز انسانیت خودشان را در گرو برابر دیدن زنان با مردان می‌دانند. آنهم نه فقط در حرف، بلکه در عمل. آنها برای پذیرش برابری و هژمونی زنان در دنیای کار و مسئولیت از هم سبقت می‌گیرند و به‌نوبه خود نسل تازه‌یی شده‌اند.

البته این کاری بسیار سخت و طولانی با تجارب فراوان است ...

به‌جرات می‌گویم که این مقاومت نسل جدیدی از زنان و مردان دارد که هر کدام تجربه عمیق مبارزه طولانی با دیکتاتوری و بنیادگرایی حاکم بر ایران از یک طرف و با فرهنگ و اندیشه مردسالار و زن‌ستیز از طرف دیگر را دارند. آنها در حال حاضر هر کدام به‌مثابه زنان و مردانی رها در کنار هم با شعار برابری و حتی تبعیض مثبت برای زنان در این جنبش ایفای مسئولیت می‌کنند، به‌نحوی که نسبت به قبل به‌طور کیفی توانمندتر و ذیصلاح‌تر و خلاق‌تر و شکوفاتر و در یک کلمه رهاتر شده‌اند. یعنی این طور نیست که در ازای سپردن هژمونی به زنان، مردان از صحنه حذف شده باشند. به‌عبارت دیگر زنان و مردان در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه رهایی زنان مقدمه رهایی مردان هم هست.

بطور خلاصه، بحث مبارزه با فرهنگ مردسالار، هم در زنان و هم در مردان در عمق جبهه جنگ فرهنگی ادامه دارد. هر روز تجارب و خیرات زیادی بر جای می‌گذارد که مهمترین آنها، تربیت زنان و مردانی رها با توان مسأله‌حل‌کنی و مسئولیت‌پذیری خارق‌العاده است. این همان آزاد شدن انرژیهای انسان در مسیر رهایی و یگانگی است که در میدان مبارزه برای آزادی آن را به‌چشم می‌بینیم. فکر می‌کنم این متعلق به همه زنان و مردان آزادیخواهی است که می‌خواهند مسیر رهایی و یگانگی را طی کنند.

آنچه در این میان محرک و دینامیسم این حرکت پرکشاکش بود باز هم ضرورت انگیزشهای خارج از خود فرد و به‌طور مشخص ضرورت‌های اکید مبارزه با بنیادگرایی و فاشیسم مذهبی در خارج از تمایلات و اذهان ما چه به‌طور فردی و چه در سبک کارها و سیستمها بود. ما باید به الزامهای این نبرد هرچه که باشند پاسخ می‌گفتیم و این مستلزم

گام برداشتن در مسیر برابری و رهایی بود. این همان ضرورتی بود که همه را اعم از زنان و مردان و مسئولان قدیمی و جوانترها وادار می کرد از پیله درون خودشان از افکاری که فقط در ذهن خودشان داشتند خارج شوند و به ضرورت‌های بیرون از ذهن خودشان و خارج از خودشان، که کاملاً هم واقعی بود، نگاه کنند و در برابرش مسئولیت بپذیرند.

حماسه‌ رهایی

به جرأت باید بگویم که نسل ما شادمان و مسرور و مغرور است که توانسته تجربه بزرگی را پشت سر بگذارد و می‌تواند دستاورد آن را در اختیار جنبش رهایی و ریشه‌کنی تبعیض و مرزبندی جنسی قرار بدهد. تجربه آموزش، تربیت و حضور نسلی از زنان و هم‌چنین مردانی که در پروسه نبرد با فرهنگ مردسالار توانستند به قتل رفیعی برسند که از این پیشتر، تصور آن ناممکن می‌نمود. این مردان به جدیترین مدافعان حقوق زنان تبدیل شدند و این را در جریان عمل ثابت کردند و می‌توانند شاهدان و گواهانی برای مسئولیت‌پذیری همه زنان باشند.

همین‌جا می‌خواهم احساس واقعی و درونیم را بگویم که، خیلی دلم می‌خواست یک نویسنده زبردست بودم، یا یک شاعر توانمند، یا یک نقاش چیره‌دست، یا یک وکیل توانا تا بتوانم از آن حماسه‌یی که در جنبش مقاومت ایران می‌آفریند حرف بزنم. ولی متأسفانه زبانم قاصر و توانم ناکافی است. فکر می‌کنم تاریخ حتماً این کار را خواهد کرد. قهرمانانی که می‌شود درباره هر کدامشان کتاب نوشت زیباترین شعرها را سرود و زیباترین نقاشیها را ترسیم کرد.

در عین حال، در ورای این رنجها و شکنجه‌ها، توانمندی و زیباییهای طبیعت و خلقت زن و هم‌چنین مرد ره‌اشده از ورطه دنیای جنسیت، بسیار زیاد است. اما متأسفانه فرهنگ مردسالار و دیدگاه جنسیت، نگذاشته است که این توانمندیها و زیباییها بارز شود. به‌راستی من از روی حماسه‌هایی که این زنان و به‌دنبال آنها مردان در این مقاومت

آفریده‌اند، خیلی وقتها خدا را سپاسگزاری می‌کنم که من را زن و انسان آفرید و به ما این قدرت را داد که بتوانیم مبارزه کنیم و مسیر رهایی را طی کنیم. این را هم بگویم که نیل به برابری برای زنان، با از خود گذشتگی بیدریغ خود آنان میسر شده است. فداکاری در صف مقدم پیکار سخت و خونین و طولانی در برابر مهیب‌ترین دیکتاتوری قرون وسطایی.

از ۲۴ سال پیش که مقاومت و نبرد همه‌جانبه علیه دیکتاتوری ملایان آغاز شد تا امروز، زنان در آن به‌طور وسیع شرکت داشته‌اند. از ۱۲۰ هزار نفر که آمار اعدام‌شدگان سیاسی این سالهاست، حدود ۴۰ هزار نفر را زنان تشکیل می‌دهند. این رقم به تنهایی برای پی‌بردن به مقاومت ستایش‌انگیز زنان ایران کفایت می‌کند.

در میان اعدام‌شدگان، از دخترکان ۱۳ ساله نظیر فاطمه مصباح تا مادران سالخورده مثل مادر ذاکری وجود دارند. در میان آنها کم نیستند زنان باردار که دژخیمان با قساوت تمام آنها را تیرباران کرده‌اند. هم‌چنان که بسیاری زیر شکنجه جان باخته‌اند. این رژیم ۱۷۴ نوع شکنجه ابداع کرده و علیه زندانیان ما به کار گرفته است.

این قساوتها البته تکانه‌دهنده است. اما از آن می‌توان حدس زد که ملایان با چه استواریها و قهرمانیهای از جانب زنان پیشتاز روبه‌رو بوده‌اند. هم‌چنان که می‌توان پی‌برد تا کجا از مبارزه آنان احساس تهدید کرده‌اند.

آنها نشان دادند که پاسخ ضروری به بنیادگرایی و استبداد مذهبی هستند و بدون حضور آنان در رهبری سیاسی نه پایداری محقق می‌شود و نه چشم‌اندازی برای پیروزی متصور است.

ملایان البته هنوز به ضرب خشن‌ترین سرکوبگریها خود را سرپا نگهداشته‌اند. اما حقیقت این است که زنان پیشتاز مقاومت ایدئولوژی زن‌ستیز آنان را شکست داده برچسب نابرابری را از دامن اسلام زدوده‌اند.

آنان، سیمای حقیقی اسلام، سرشت انسانی آن، اعتقادش به برابری زن و مرد و پیام آن را که بردباری و گذشت و رحمت و رهایی است در میدان عمل اثبات کرده‌اند.

شکست قطعی بنیادگرایی
با نیروی پیشتاز زنان

مسأله مبرم روز

همه ما که در این جا گرد آمده‌ایم، هر عقیده‌یی که داشته باشیم، در این مورد اشتراک نظر داریم که مبارزه برای برابری وقتی مؤثر است و در این جهان پرتلاطم پژواک پیدا می‌کند که با مبارزه سیاسی و مسأله مبرم روز پیوند بخورد. اگر جنبش برابری را فقط در چارچوب مسائل اخص زنان و محرومیتها و تبعیضهای جنسی محدود کنیم و از چنین پیوندی دور بمانیم، در عمل، جنبش برابری در درون مسائل خودش محصور می‌شود و این اصلاً به سود جنبش برابری نیست. چرا که وقتی از برابری صحبت می‌کنیم، مفهوم حقیقی این کلمه را در نظر داریم؛ یعنی برابری در فعالیت سیاسی و رهبری سیاسی؛ نه فقط برابری در قانون.

امروز مبرمترین مسأله سیاسی دنیا که مردم جهان را مضطرب کرده، ارتجاع و بنیادگرایی اسلامی است. همان پدیده‌یی که با روی کار آمدن حکومت آخوندی در ایران سر بلند کرده و حالا در سایر کشورهای مسلمان و منطقه و به خصوص در عراق دارد تاخت و تاز می‌کند و صلح و دموکراسی و دستاوردهای بشریت، از جمله دستاوردهای جنبش برابری را مورد تهدید جدی قرار داده است.

وضعیت بسیار وخیم دختران و زنان ایران، یعنی شرایطی که در آن حتی دختران ۱۶ ساله توسط آخوندها به دار کشیده می‌شوند و همین‌طور سرنوشت سیاهی که بنیادگرایی به زنان کشورهای مسلمان تحمیل می‌کند، مسأله‌یی است که جنبش برابری در سراسر جهان نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. چگونگی رویارویی با بنیادگرایی، به همه مدافعان صلح و حقوق بشر و به‌طور خاص به فعالان جنبش برابری مربوط می‌شود. به‌خصوص که این خطر، منحصر به خاورمیانه و کشورهای اسلامی نیست، بلکه شیخ بنیادگرایی اسلامی در سراسر اروپا هم در حرکت است.

راستی با بنیادگرایی اسلامی چه باید کرد؟ حقیقت این است که تعیین سیاست در قبال بنیادگرایی اسلامی در سطح جهان، دقیقاً بستگی به سیاستی دارد که در قبال حکومت آخوندی در ایران، به مثابه کانون صدور بنیادگرایی، در پیش گرفته می‌شود.

برای رویارویی با این خطر فزاینده، معمولاً از دو گزینه صحبت می‌شود. یکی سازش با رژیم آخوندی، با هدف مهار و تغییر تدریجی، یعنی همان سیاستی که، طی دو دهه گذشته، توسط کشورهای غربی دنبال شده است. گزینه دیگر هم، سرنگونی ملاها از طریق جنگ خارجی است؛ مثل آن چه که در عراق روی داد و هیچ کس خواستار تکرار آن در ایران نیست.

ملاهای تهران و کسانی که در وضع موجود منفعت دارند، این را القا می‌کنند که هر تغییر جدی، مستلزم جنگ خارجی است و به این ترتیب نتیجه می‌گیرند که گزینه بی‌جز سازش وجود ندارد. اما مقاومت ایران بر این باور است که در مقابل دو گزینه «مماشات یا جنگ»، «راه حل سومی» وجود دارد که اتفاقاً تنها راه واقعی برای تغییر است و آن عبارت است از تغییر به دست مردم و مقاومت ایران.

در نیمه دسامبر گذشته، این نظریه را شخصاً در پارلمان اروپا مطرح کردم. اما، امروز می‌خواهم روی مسأله مهمی در این زمینه انگشت بگذارم که تقریباً به اندازه خود موضوع حیاتی است و حیاتی بودن این موضوع در جواب به این سؤال درک می‌شود که راه حل سوم، یعنی راه حل واقعی مبارزه با بنیادگراها، به طور مشخص توسط چه نیرویی پیش می‌رود؟ و مشخصاً بر دوش چه کسانی و چگونه به پیروزی می‌رسد؟

پاسخ ما این است که شکست قطعی بنیادگرایان اسلامی با نیروی پیشتاز زنان امکانپذیر است و به همین خاطر است که بر لزوم مشارکت فعال و برابر زنان در رهبری سیاسی تأکید داریم؛ چه در ایران و چه دیگر نقاط جهان. این نظریه، که مشارکت زنان در رهبری سیاسی پادزهر بنیادگرایی اسلامی است، چکیده تجربه ایران و مقاومتی است که سالها با نثار خونها و رنجهای بسیار ادامه داشته است.

تجربه مقاومت مردم ایران در مقابل بنیادگرایی، از این بابت حائز اهمیت است که ایران اولین کشوری است که بنیادگرایان در آن قدرت دولتی را به چنگ آوردند و ایده‌های

ارتجاعی خود را به صورت قانون و سیاست در همه شئون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جاری کردند.

ما به این دلیل مشارکت زنان در رهبری سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهیم که در ایران، هم به‌طور تجربی و هم به‌صورت نظری، به اثبات رسیده است که آن‌چه ضد تمام‌عیار بنیادگرایی اسلامی است، نیروی زنان است. علت این امر هم به‌سادگی به ماهیت بنیادگرایی برمی‌گردد که مرزبندی جنسی و زن‌ستیزی سنگ بنای آن را تشکیل می‌دهد. در واقع، نقش تعیین‌کننده زنان، از ذات مبارزه با بنیادگرایی، می‌جوشد.

در یک طرف، ما پیشرفت جامعه به سوی رهایی و آزادی را منوط به مشارکت فعال و برابر زنان در رهبری سیاسی می‌کنیم، در طرف مقابل، بنیادگرایان به انحطاط کشاندن جامعه و به‌خصوص سرکوب عمومی را با به‌بند کشیدن زنان انجام می‌دهند.

برای روشن کردن همین بحث باید به این سؤالها پردازیم که بنیادگرایان چه نیازی به دشمنی با زنان دارند؟ و چرا مبارزه برای رهایی جامعه ضرورتاً از نفی زن‌ستیزی می‌گذرد؟

رابطه زن‌ستیزی با سرکوبی عمومی

وقتی که ملایان در ایران به حاکمیت رسیدند، با یک انرژی عظیم آزاد شده از انقلاب بهمن مواجه بودند و در جامعه یک کشش قدرتمند برای تغییر مناسبات کهنه وجود داشت. آنها از تبعیض جنسی و زن‌ستیزی برای سرکوب و مهار این انرژی و پتانسیل عظیم استفاده کردند. آنها تمایلات پلید عوامل خودشان را که با مرزبندی جنسی و تملک زن پاسخ می‌گیرد، رشد دادند و آن را به نیروی سرکوب عمومی تبدیل کردند.

کسانی که در ایران زندگی کرده‌اند یا اخبار ایران را دنبال می‌کنند، به‌خوبی این حرف را حس می‌کنند که بنیادگرایان با ایران مثل کشور اشغال‌شده رفتار کرده‌اند. آنها به زنان مثل غنائم جنگی نگاه می‌کنند. یعنی آنها را اسیر خودشان می‌دانند و می‌خواهند که برای هر تعدی و تجاوزی به آنها، دست باز داشته باشند. آن‌چه در ظاهر دیده می‌شود زهدفروشی

آخوندهاست که سنگ عفاف و تقوا را به سینه می‌زنند. اما در پس این دجالیت، روح خبیثی قرار دارد که ارادهٔ سرکوب را تشکیل می‌دهد یعنی تمایل به تملک و تجاوز. همان چیزی که زنان را قربانی می‌کند و نیروهای این رژیم را از مدار انسانیت خارج ساخته است و به همین دلیل به این رژیم می‌گوییم یک رژیم ضدانسانی.

این فعل و انفعال پایه‌ی زن‌ستیزانه که در لفاظهٔ حقوق و احکام مذهبی بنیادگرایان عمل می‌کند، به شکل قانون درآمده و به صورت وظایف و طرز عمل رسمی عوامل رژیم جاری شده و نهادهای سرکوبگر حول آن سازمان پیدا کرده‌اند.

اگر از این زاویه به دوایر و نیروهای سرکوبگر در حکومت آخوندها نگاه کنید، می‌بینید که از ادارهٔ منکرات گرفته تا ستادهای امر به معروف و نهی از منکر تا بسیج و گشت عفاف و غیره، همگی فشردهٔ وظایفشان تجاوز و تعدی به زن است.

یک ویژگی مهم که سرکوبگری بنیادگرایان را از همهٔ دیکتاتوریه‌ها، کیفاً متمایز می‌کند، دخالت آنها در جزئی‌ترین زوایای زندگی مردم است. یعنی اختناق را در اعماق جامعه رسوخ می‌دهند و محملشان هم دعاوی شرع و فقه بنیادگرایان در مورد نهان‌ترین زوایای رفتار زنان است.

به این بهانه‌ها پاسداران و بسیجیها به میهمانیهای خصوصی حمله می‌کنند، به تفتیشهای خیابانی دست می‌زنند و همهٔ این اقدامات سرکوبگرانه را این‌طور توجیه می‌کنند که می‌خواهند زنان و چگونگی معاشرت آنان با مردان را بر اساس شرع مورد ادعای خود کنترل کنند.

آخوندها با صدور بخشنامه برای تعیین رنگ و مدل لباس زنان یا دادن بیانیه در مورد ممنوعیت خندهٔ زنان یا ممنوع بودن شرکشان در تماشای مسابقهٔ فوتبال، به نیروهای متعصب خود انگیزه می‌دهند و این کارها را پیشبرد اسلام وانمود می‌کنند، چیزی که از نظر ما دقیقاً لطمه زدن به اسلام است. ما هیچ‌گونه محدودیت و تبعیضی را علیه زنان نمی‌پذیریم. در ایران فردا زنان به‌دور از هرگونه اجبار، از تمامی حقوق فردی و اجتماعی برخوردار خواهند بود (۲۸).

حال اگر زن‌ستیزی نفی شود، دیگر روساختهای مذهبی مربوط به آن هم موضوعیت ندارد و

در نتیجه حاکمیت آخوندها و بنیادگرایان هیچ تکیه‌گاه نظری پیدا نمی‌کند. در این صورت آن‌چه می‌ماند، یک دیکتاتوری پلیسی و نظامی مثل سایر دیکتاتوریهاست که از هرگونه توجیه مذهبی خلع سلاح شده است.

در ظاهر آخوندها دشمنی با زنان را در زورق اخلاق و عفت جامعه پنهان می‌کنند، اما در عمل، نتیجه کارشان توحش و خشونت و تشدید فساد بوده است.

چون واقعیت این است که آبخخور دعای آخوندها و آبخخور دافعها، جاذبه‌ها و مواضع بنیادگراها زن‌ستیزی است. مثلاً وقتی که با دموکراسیهای غربی ضدیت می‌کنند و شعارهای ضداستعماری می‌دهند به این دلیل است که آنها را مسبب بیرون آمدن زنها از خانه‌ها می‌دانند.

آخوندها تقوای دینی را کاملاً تحریف کرده‌اند. حقیقت این است که هدف اسلام از تقوای دینی، بالابردن جایگاه و حرمت انسانی زنان و مردان و رهایی و آزادی آنهاست. ولی آخوندها از این بحث یک تلقی ضد انسانی نسبت به زن دارند و زن را منشأ فساد و گناه می‌دانند و با این تلقی ضدانسانی، به حذف و سرکوب و تحقیر زنان می‌پردازند و همین زن‌ستیزی و تحقیر زنان را به مایه اصلی سرکوبی جامعه تبدیل کرده‌اند. این جاست که می‌گوییم زن‌ستیزی، جانمایه اختناق آخوندی است و بنیادگرایی «نمی‌تواند» از آن دست بردارد.

آخوندها از ابتدای حاکمیتشان نه فقط سرسوزنی از تبعیض و ستم نسبت به زنان کوتاه نیامده‌اند، بلکه قوانین زن‌ستیزانه را سال به سال پر حجم‌تر و نافذتر کرده‌اند.

در واقع تبعیض و تحقیر علیه زنان، پایه مناسبات اجتماعی و قوانین این رژیم است. تازه آن‌چه که در محکمه‌های قضایی یا مراکز پلیس و در محیط کار و زندگی در مورد زنان انجام می‌شود، خصمانه‌تر از خود قانون است.

در بهمن ۱۳۸۳ خانم یاکین ارتورک، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر در مورد خشونت علیه زنان، وقتی مأموریت یک هفته‌ی‌اش در تهران تمام شد، گزارش کرد که زنان ایران با شواهد نادرست به مرگ محکوم می‌شوند. و در بسیاری موارد زنی که شکایتی کرده

است، صحنه علیه او چرخیده و حتی زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، برای این که حرفهایشان شنیده شود با موانع زیادی روبه‌رو هستند.

یکبار دیگر می‌خواهم تصریح کنم هیچ‌کدام از سیاستها و قوانین زن‌ستیزانه ملایان با اسلام حقیقی سازگاری و سنخیتی ندارند و فقط محصول تفسیر انحرافی و سوءاستفاده بنیادگراها از اسلام است. مرتجعان از آیات متشابه قرآن آگاهانه سوءاستفاده کرده‌اند. آنها قوانین ۱۴ قرن پیش را مانند ارث زن نصف ارث مرد و شهادت دو زن معادل یک مرد را که در زمان خودش تحول بزرگی به نفع زنان محسوب می‌شد، در قرن بیست و یکم پایه قانون خود قرار داده‌اند. در حالی که بر اساس روح پویا و تحول‌یابنده قرآن، می‌باید متناسب با پیشرفت زمان آنها با قوانین مدنی جدیدی جایگزین شوند. خوب است به گفته‌یی از پیامبر اسلام اشاره کنم که بیانگر روح و جوهر نظرگاه اسلام و احترام آن به زنان است: «زنان را بزرگ نمی‌دارند، مگر بزرگواران. و کوچک و حقیر نمی‌سازند مگر فرومایگان».

پالایش اندیشه

زنان و مردان مقاومت در پراتیک خلاق چندین ساله و در هزاران ساعت نشست و بحث جمعی این سالیان، به این نتیجه رسیدند که مبارزه با بنیادگرایان حاکم از باور به اندیشه برابری می‌گذرد و باید با هر نوع تبعیض جنسی مبارزه کرد. در غیراین صورت، نیرویی که خودش به هر میزان به زن‌ستیزی ملایان آغشته باشد، یعنی به درجاتی با همان بنیادگرایی هم جنسی داشته باشد، نمی‌تواند با آن قاطعانه و بدون مماشات بجنگد. آیا این مقاومت بدون زدودن اندیشه مردسالار، می‌توانست از پس مبارزه با بنیادگرایی برآید؟ در ایران ضرب‌المثلی هست که می‌گویند چاقو دسته خود را نمی‌برد.

در این دوران مبنایی‌ترین تجربه ما در مبارزه با بنیادگرایی، ضرورت پالایش اندیشه از مردسالاری است. پیشبرد این مبارزه برای یک مقاومت بدون زدودن عناصر تبعیض

جنسی در تمامی سطوح آن امکانپذیر نیست، هم چنان که رهایی زنان بدون خلاصی جامعه از بنیادگرایی امکانپذیر نیست.

پایداری جنبش ما نشان از شکست بنیادگرایان حاکم دارد. این پایداری نشان می‌دهد که جنبش مقاومت توانسته است فرهنگ و ایدئولوژی بنیادگرایی را افشا و طرد کند. کاری که هر قدم آن با خون و رنج زنان از خود گذشته این مقاومت میسر شده است. شرکت زنان ایران در نبرد همه‌جانبه با بنیادگرایان و حماسه‌هایی که در زندانها و شکنجه‌گاهها آفریدند، هر شنونده‌یی را به تعظیم وامی‌دارد. آنها، یعنی آن دختران و زنان شجاع، آن آگاهترین، صبورترین و معصومترین دختران ایران، آن پرستوها، قناریها و کبوترهای خونین‌بال که چهره‌های نازنینشان هیچ‌گاه از خاطر نمی‌رود، از عاطفه‌ها و جان و هستی خود بهای آرمان برابری را پرداختند. آنها افتخار مردم ایران و جنبش برابری برای همه جهانند.

راستی، آنها امروز کجا هستند؟ ظاهراً نیستند اما در امیدهای ما برای رهایی زنان ستمزده زنده‌اند...

این مقاومت، با نقش پیشتاز زنان به دستاورد سیاسی و فرهنگی عظیمی رسیده است. دستاوردی که نه فقط سرمایه انسانی ملت ایران برای رهایی از بنیادگرایی است، بلکه هم چنین به خاطر اعتقاد به اسلام دموکراتیک، سد سدی در برابر صدور بنیادگرایی و خطر آن برای سایر جوامع به‌شمار می‌رود.

این مقاومت، مدافع و پرچمدار «برابری زنان»، «جدایی دین از دولت» و «رفع هرگونه تبعیض نسبت به مذاهب» است و در مورد حقوق و آزادیهای زنان، برنامه اعلام شده‌یی دارد.

در سال ۱۳۷۴ در اجتماع پانزده هزار نفر از هموطنان در دوتموند آلمان، منشور آزادیهای اساسی در ایران فردا، از جمله حقوق و آزادیهای زنان، را در ۱۶ ماده خطاب به تمامی هموطنانم اعلام کرده‌ام. رئوس این طرح به شرح زیر است:

- حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در تمامی گزینشها و انتخابات و حق رأی در تمام همه‌پرسیها.

- حق اشتغال و انتخاب آزادانه شغل و حق تصدی هر مقام، منصب و شغل عمومی و

- دولتی، از جمله ریاست جمهوری و قضاوت در تمام مراجع دادرسی.
- حق فعالیت سیاسی و اجتماعی آزادانه، رفت و آمد و مسافرت بدون نیاز به اجازه دیگری.
- حق انتخاب آزادانه لباس و پوشش.
- حق استفاده بدون تبعیض از کلیه امکانات آموزشی، تحصیلی، ورزشی و هنری.
- به رسمیت شناختن تشکلهای زنان و حمایت از سازمانیابی داوطلبانه آنان در سراسر کشور.
- در نظر گرفتن امتیازات ویژه در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، اداری و فرهنگی، به منظور رفع نابرابری و ستم مضاعف از زنان.
- دریافت مزد مساوی با مردان در برابر کار مساوی، منع تبعیض در استخدام و به هنگام اشتغال.
- برخورداری از حقوق و تسهیلات ویژه به هنگام بارداری و زایمان و نگهداری اطفال.
- آزادی کامل در گزینش همسر و ازدواج که تنها با رضایت دوطرف صورت می‌گیرد.
- حق متساوی طلاق. زن و مرد در ارائه دلیل برای طلاق برابرند.
- حمایت از زنان بیوه و مطلقه و اطفال تحت حضانت و سرپرستی آنها از طریق نظام تأمین اجتماعی کشور.
- رفع نابرابریهای حقوقی در زمینه شهادت، ولایت، حضانت و ارث.
- در زندگی خانوادگی هرگونه اجبار و تحمیل به زن ممنوع است.
- چندهمسری (تعدد زوجات) ممنوع است.
- منع هرگونه بهره‌کشی جنسی از زن تحت هر عنوان.
- لازم به تأکید است که از آنجا که دموکراسی و توسعه و پیشرفت، منوط به رهایی زن است، هرگونه قانونگذاری و طرح‌ریزی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، باید قبل از هر چیز، مسأله برابری زن و مرد را مد نظر قرار دهد.

تجربهٔ اخص مقاومت در برابر بنیادگرایی

مشارکت فعال و برابر زنان در رهبری سیاسی به این خاطر ضروری است که باطل‌السحر هستهٔ اصلی و تعیین‌کنندهٔ تفکر بنیادگرایی است. این حقیقت در تجربهٔ ۲۵ سال گذشتهٔ مقاومت ما در برابر حکومت ملایان به‌اثبات رسیده است.

اگر بخواهم تجربهٔ اخص مقاومت در برابر بنیادگرایی اسلامی را در یک جمله به شما ارائه کنم، باید بگویم که مقابله با بنیادگرایی از اندیشه‌یی برمی‌آید که به ضرورت مشارکت برابر و فعال زنان در این مبارزه معتقد باشد و بتواند عملاً این اصل را در صحنهٔ سیاسی محقق کند.

طی بیش از دو دهه، ما در برابر یک رژیم بنیادگرا مقاومت کردیم. ما در داخل ایران با سرکوبی وحشیانه‌یی روبرو بوده‌ایم که در تاریخ معاصر نظیر ندارد. اعدام ۱۲۰ هزار نفر از کسانی که به مقاومت علیه رژیم ایران دست زده‌اند، قتل عام زندانیان سیاسی و شکنجه و اسارت نیم میلیون نفر از مبارزان در این مدت، بخشی از بیلان سرکوبی بنیادگرایان در ایران است. طی این مدت، مامشات کشورهای غربی با بنیادگرایان حاکم بر ایران و انواع کمک‌های آنها به این رژیم، فشارهای زیادی را در سطح بین‌المللی متوجه مقاومت ایران کرده است. با این همه، مقاومت ما توانست بر موانع و شرایط نامساعد غلبه کند و آرمانش را به پیش ببرد.

این مقاومت چنان استحکام و بنیانی داشت که در برابر مسموم‌ترین دسیسه‌ها و سنگین‌ترین فشارها و سرکوبگریها دوام آورد، چرا که هیچ‌گونه مماشاتی با بنیادگرایان حاکم نداشت.

اما در همین جا می‌خواهم توجه شما را به این حقیقت اساسی و تجربهٔ کلیدی جلب کنم که قدرت و سازش‌ناپذیری این مقاومت به‌طور مستقیم از یک انقلاب آرمانی و حضور زنان در رهبری، به‌طور جامع و همه‌جانبه، از جمله در رهبری سیاسی، ناشی شده است و همین امر دینامیسم پایداری و پیشروی این مقاومت بوده است. این حقیقت، روح حاکم بر سراسر مبارزهٔ ما در این سالیان است. به‌طور خاص در مقابلهٔ فشردهٔ دوسال

گذشته مقاومت در برابر رژیم آخوندی، باز هم این حقیقت به آزمایش کشیده شد. در دوره‌یی که رژیم آخوندی حداکثر فشارها و توطئه‌ها را برای نابودی کل این مقاومت به کار گرفته بود و می‌خواست که با سوءاستفاده از اوضاع بعد از حمله آمریکا به عراق، این کشور را بلعد و بنیادگرایی را در کل منطقه گسترش بدهد، در این دوران شهر اشرف به دژ ضد بنیادگرایی تبدیل شد. شهر اشرف که مقر ارتش آزادیبخش ملی ایران در عراق است، توسط زنان پیشتاز مقاومت ایران فرماندهی می‌شود.

این تجربه جدید، همان تولد نوین در تاریخ جنبشهای برابری و در تاریخ معاصر است و البته راهی است که در برابر هر زنی با هر عقیده یا هر ملیتی گشوده شده است که می‌تواند آن را طی کند.

این پیشرفت‌ها هر کدام به تنهایی ارمغانی تازه برای جامعه بشری است. اما بر تارک همه آنها، این کشف بزرگ قرار دارد که «بود و وجود مقاومت و شکست قطعی بنیادگرایی تنها با پیشتازی زنان و مشارکت آنان در رهبری سیاسی میسر است».

چکیده تجارب

اجازه بدهید چکیده تجارب را در چند نکته خلاصه و تکرار کنم:

درگیری اجتناب‌ناپذیر با فرهنگ و اندیشه دیرپای تاریخی که بر تبعیض جنسی بنا شده و به مثابه یک ایدئولوژی حاکم در طول تاریخ عمل کرده است با یگانگی با یک آرمان رهاییبخش و شاخص رهبری‌کننده انسانی در دنیای خارج از ذهن و با اتکا به انگیزشهای نوین انسانی میسر است. در این راستا تجربه ما گواه حقایق زیرین است:

- ۱- پیشرفت و پویایی جنبش برابری در گرو پیوند خوردن آن با آرمان آزادیخواهانه است و زنان با ورود به میدان مبارزه سیاسی و اجتماعی باید زمینه آن را فراهم کنند.
- ۲- برابری زنان در تضمین و تحقق آزادیهای فردی و اجتماعی آنان تعریف می‌شود. برخورداری از حقوق و آزادیهای فردی حق مسلم زنان است و به دور از تمامی بهانه‌ها

و فریبکاریهای ارتجاعی و بنیادگرایانه باید در تمامی زمینه‌ها به رسمیت شناخته شود. از جمله حقوقی مانند فعالیت سیاسی و اجتماعی، رفت‌وآمد آزادانه مسافرت انتخاب شغل، انتخاب لباس و پوشش انتخاب همسر و ازدواج، حق طلاق و تساوی در ارث و سرپرستی اطفال، حق بازنشستگی و از کارافتادگی، دریافت حق اولاد و تأهل و بیمه بیکاری و برخورداری بدون تبعیض از امکانات آموزشی، تحصیلی، ورزشی و هنری. و تا آن جایی که به جوامعی مثل ایران برمی‌گردد ممنوعیت تعدد زوجات.

۳- بر خلاف دعاوی بنیادگرایان و ملایان حاکم بر ایران، اسلام حقیقی براساس دینامیزم قرآن و احترام به کرامت نوع انسان به برابری زنان و مردان معتقد است و بر مشارکت برابر زنان در رهبری سیاسی و برابری آنان در سایر امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد.

۴- آپارتاید جنسی که بنیادگرایان تحت نام اسلام و برای سرکوب جامعه برقرار می‌کنند، مغایر تعالیم اصیل اسلام است.

۵- بهره‌کشی از زنان با آداب شرع ارتجاعی که در اشکالی نظیر تعدد صیغه، متعه و... رواج یافته، با روح رهایی‌بخش اسلام مغایر است و تجاوزگری ردیالانه‌یی با برجسب اسلامی است.

۶- یگانه‌راه تحقق آزادیها و حقوق اجتماعی زنان مشارکت برابر آنان در هرم تشکیل دهنده حاکمیت و قدرت سیاسی است.

با توجه به ستم تاریخی و تبعیض جنسی علیه زنان و عدم برخورداری آنان از سهم مساوی در حیات اجتماعی لااقل برای یک دوران باید تبعیض مثبت جهت فراهم ساختن زمینه‌های مادی مشارکت زنان در تمامی پهنه‌های سیاسی اقتصادی و اجتماعی اجرا گردد.

۷- تنها با حضور زن در جایگاه انسانی خود در اجتماع و از جمله حضور او در مواضع رهبری‌کننده سلامت مناسبات مرد و زن تضمین خواهد یافت. خارج از این دستگاه کماکان نگرش به زن آلوده به دیدگاه‌های جنسیتی و ارزش‌گذارهای کالایی خواهد بود.

۸- تضاد بین خانواده و مسئولیت اجتماعی و سیاسی، مشکل مشترک و فرساینده تمامی

زنان است. ما بر این باوریم که بایستی حق انتخاب آزاد را برای زنان به تمام و کمال در این زمینه به رسمیت شناخت تا در هر شرایط و موقعیتی که لازم باشد بتوانند برای مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی خود اصالت و اولویت قائل شوند.

۹ زن در مسیر برابری نیازمند رهایی از فرهنگ مردسالار و جنسیتی است. شاخص این رهایی، نفی ارزشهای ارتجاعی و استثمار از جمله اصالت داشتن ویژگیهای غیراکتسابی و یا هرگونه نگرش کالایی به زن به جای ارزشهای انسانی اوست. زنان قبل از هر چیز باید هویت خود را در ارزشهای انسانی جستجو کنند و نه در ذهنیت و چشم دیگران.

با جایگزین شدن ارزشهای رهاییبخش دنیای انسانی به جای ارزشهای کهن و بنده ساز ناشی از اندیشه تبعیض جنسی ضد ارزشهایی مانند حسادت و رقابت جای خود را به ارزشهایی هم چون کار و تلاش جمعی دوست داشتن و همکاری هر چه بیشتر می دهد.

۱۰- رهایی مردان در گروهی رهایی زنان و نقش تعیین کننده آنان در اداره امور است. راه حلهایی که فقط می خواهد جای زن را با مرد عوض کند، به دامن زدن تضاد زن و مرد راه می برد و به رهایی زنان منجر نخواهد شد.

۱۱- با تعظیم در مقابل زنان فداکاری که در سراسر دنیا و در ایران ستمزده ما و در جنبش ما، این راه را پیموده و می پیمایند، باید بر این باور تأکید کنیم که می توان و باید بر اسارت و بردگی شورید و خود را از ایدئولوژی و اندیشه دستگاه جنسیت و مردسالار به طور کامل و تام و تمام آزاد و رها کرد. مسیر رهایی و آزادی مردان هم این چنین پیموده می شود. انتخاب مبارزه با اندیشه مردسالار برای هر زن آغاز راه رهایی اوست و به همین دلیل مبارزه با اندیشه زن ستیز بنیادگرایی دستور روز هر زنی برای رهایی در این دوران است.

۱۲ و سرانجام این که شکست قطعی بنیادگرایی تنها با پیشتازی زنان و مشارکت آنان در رهبری سیاسی میسر است.

با تأکید مجدد بر عهد دیرین تمامی زنان مبارز و فداکار برای پیگیری آرمان برابری باید بگویم که ما، همه ما و در همه جای جهان، به روشنی دریافته ایم که آزادی و برابری

را هیچ کس در سینی طلایی به زنان تقدیم نخواهد کرد. راه برابری و آزادی و رهایی را باید تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر با فداکاری و البته با روشن‌بینی و هوشیاری و مسئولیت‌پذیری و مخصوصاً با همبستگی خواهرانه در همه جای دنیا طی کنیم.

پیام ما

اگر قرن حاضر، قرن رهایی زنان است، پیشرفتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از این شاهراه عبور می‌کند.

رهایی زنان، مبرمترین مسأله دوران ماست. ما در مقاومت ایران، در مسیر حل و فصل مسائل جامعه که مبرمترین آن سرنگونی دیکتاتوری مذهبی و استقرار آزادی و دموکراسی در ایران است، به ضرورت رهایی زنان رسیدیم؛ چه برای پیروزی بر رژیم و چه برای تضمین آزادی و سازندگی ایران فردا. صلح، توسعه و دموکراسی، مشروط به رهایی زنان، برابری زن و مرد و رهبری زنان است. اگر به این مسأله بی‌توجهی یا کم‌توجهی شود، لاجرم، جنگ، خشونت، دیکتاتوری و عقب‌ماندگی، شدت و گسترش خواهد یافت.

قرن بیست و یکم، قرن آزادی زن و رفع تبعیض از زنان؛ قرن صلح و توسعه و دموکراسی، در راه است. در عین حال مرتجعان و بنیادگرایان، از اعماق قرون تاریک، خیز برداشته‌اند تا با زن‌ستیزی خود چرخ تاریخ را به عقب برگردانند. غافل از آن‌که در هر کجای جهان، از جمله در ایران، به‌دست توانای زنان آزاد و رهاشده، سرنگون و از صحنه تاریخ، جارو خواهند شد. این رسالت تاریخی زنان آزاده عصر ماست؛ رسالتی که بدون آن جامعه بشری و تمدن آن در معرض تهدید مرتجعان خواهد بود. بدون شک، آنتی‌تز بنیادگرایان و مرتجعان زن‌ستیز، زنان آزاده‌یی هستند که دست در دست هم برضد آن قیام می‌کنند و در پرتو مقاومت روزافزون خود، رهایی زن را که مبشر رهایی همه انسانهاست، رقم می‌زنند.

این طلیعه بزرگترین تحول جامعه و تاریخ بشری است. با امید و ایمان به استقبال آن

بشتابیم.

پانویسها:

۱- روزنامه رسالت ۱۶ مرداد ۱۳۶۸

۲- «ولایت فقیه» بدعتی است که سابقه‌ی در اسلام ندارد. تنها در دوره قاجار، برخی فقها و مشخصاً ملااحمد نراقی با استفاده از نفوذی که به واسطه صدور فتوای جهاد در حمایت از فتح‌لیشاه در جنگ ایران و روس به دست آورده بودند، استدلالهایی درباره حکومت فقیهان ارائه کردند. توجیهاات خمینی درباره ولایت فقیه نیز در اساس تکرار همان دعاوی است.

۳- کافی است به سندی از رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران اشاره کنم که به نقد و بررسی «کنوانسیون رفع تبعیض نسبت به زنان» اختصاص دارد و توسط شورای انقلاب فرهنگی رژیم در آستانه چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن تهیه شده بود. این سند کنوانسیون رفع تبعیض را «یکی از کارهای متمرکز و ریشه‌ی سازمان ملل»، برای تحقق بخشیدن به «هدفهای استعماری با ماسکی تحت عنوان دفاع از حقوق زنان» توصیف می‌کند. این سند «روح کلی حاکم بر کنوانسیون» را که برابری زن و مرد است، با اساس رژیم آخوندی مغایر می‌داند و این گفته خمینی را خطاب به سران رژیم ایران نقل می‌کند که «از تساوی حقوق (زن و مرد) اظهار تنفر کنید» و اضافه می‌کند که «مطابق فرموده امام تساوی از جمیع جهات، باعث نابودی احکام الهی و ظلم به زن است و حضرت امام گوینده آن را تهدید به تکفیر نموده است».

۴- مطهری، «نظام حقوق زن در اسلام»

۵- مطهری، «نظام حقوق زن در اسلام»

۶- ماده ۱۰۵ قانون مدنی رژیم می‌گوید: در رابطه بین زن و مرد، ریاست خانواده و وظیفه مرد است. شورای نگهبان قانون اساسی رژیم اعلام کرده است که زن بدون اجازه شوهر حق خروج از خانه را، حتی برای رفتن به مراسم ختم پدرش، ندارد.

ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی می‌گوید که شوهر می‌تواند همسرش را از گرفتن شغل‌های فنی که

با چارچوب خانواده یا شخصیت وی همخوانی نداشته باشد، منع کند.
 ماده ۱۱۳۳ قانون عمومی می گوید: مرد می تواند هر وقت که بخواهد زنش را طلاق دهد. ضمناً هیچ لزومی ندارد که این موضوع را از قبل به زن اطلاع دهد.

۷- بر اساس ماده ۱۰۲ قانون «مجازات اسلامی» «مرد را هنگام رَجَم یعنی سنگسار- تا نزدیک کمر و زن را تا نزدیکی سینه در گودال دفن می کنند. آن گاه رَجَم می کنند». ماده ۱۰۴ همین قانون اضافه می کند که «بزرگی سنگ در رَجَم نباید به حدی باشد که با اصابت یک یا دو عدد، شخص کشته شود». جنایت و بیشر می در جای جای این قانون خودش را نشان می دهد. هم چنین «کوچکی آن نباید به اندازه‌یی باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند»...

۸- ویل دورانت، تاریخ تمدن جلد اول صفحه ۳۸۷

۹- کتاب «بنیادگرایی، تهدید جدید جهانی» که در سال ۱۳۷۱ توسط مقاومت ایران منتشر شد، بنیادگرایی را از جوانب مختلف عمیقاً توضیح داده و نشان می دهد که این پدیده از چه پتانسیل خطرناکی برای آینده کشورهای مسلمان و همه جهان برخوردار است.

۱۰- سوره آل عمران آیه ۷: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».

۱۱- سوره زمر آیه ۲۳: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي...»

۱۲- آیات قرآن که در آن به انسان برای برقراری عدالت فرمان می دهد، خطاب به کل مؤمنان است و از نظر جنسی قابل تفکیک نیست (برای نمونه آیه ۵۸ سوره نسا). خدا همگان را به ادای امانت و حکم عادلانه دعوت کرده است. هیچ نص دینی و سنت

ثابتی وجود ندارد که برخلاف قرآن حاکی از سلب حق حاکمیت و داوری از بخشی از مردم و از زنان باشد.

تنها مورد که توسط مخالفان اسلام و هم‌چنین مرتجعان مسلمان به‌عنوان نابرابری زنان با مردان مورد استناد قرار می‌گیرد آیهٔ ۲۸۲ بقره است که در سخن از دو شاهد زن به‌جای یک مرد است. و موضوع آن امور مالی نظیر قرض و دین است.

زنان آن دوران مانند بسیاری روستاییان دور افتادهٔ کنونی حتی قادر به تشخیص اسکناسها و سکه‌ها و شمردن پول نبودند. همین عقب‌افتادگی تاریخی باعث می‌شد که مردم از شاهد گرفتن آنان در امور مالی سربرتابند. اما این آیه که می‌خواهد رسم سند نوشتن و شاهد گرفتن را میان مسلمانان رواج دهد برای آن که زنان کنار گذاشته نشوند با گذاشتن این راه‌حل موقت کمک می‌کند تا تشویشهایی که تا حدودی واقعی است کنار رفته و پای دخالت زنان ولو رفته‌رفته به حوزهٔ امور مالی باز شود.

از این رو آیهٔ یادشده، علت شاهد گرفتن دو زن به‌جای یک مرد در چنین اموری را توضیح می‌دهد و در نتیجه تعمیم آن را انکار می‌کند. بدین معنی که می‌گوید: دو زن که اگر یکی فراموش کرد دومی به وی یادآوری کند.

۱۳- لوموند در اول مارس ۸۰ در این باره نوشت: «یکی از رویدادهای بسیار مهمی که نباید در تهران از آن غافل ماند، دروس فلسفهٔ مقایسه‌یی است که آقای مسعود رجوی هر جمعه بعد از ظهر تدریس می‌کند. در حدود ۱۰ هزار نفر با ارائهٔ کارت ورودی در زمین چمن دانشگاه شریف به‌مدت سه ساعت به سخنان رهبر مجاهدین خلق گوش فرا می‌دهند. آقای رجوی در جلسه‌های هفتگی در دانشگاه شریف، با کمک گرفتن از قرآن، متون تورات و انجیل و هم‌چنین به کمک افلاطون، سقراط، سارتر، هگل و مارکس... ایدئولوژی مجاهدین را تشریح می‌کند. این دروس بر روی ویدئو کاست ضبط شده و در ۳۵ شهر و شهرستان پخش می‌گردد و هم‌چنین به‌صورت کتابهای جیبی به‌چاپ رسیده و از هر جلد صدها هزار نسخه به‌فروش می‌رسد».

۱۴- این اصل اساسی در آیهٔ ۱۳ سورهٔ حجرات آمده است: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم «ای مردم،

شماره از زن و مرد، نژادها و گروههای مختلف آفریدیم تا بدانید که همانا گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترینتان هستند».

۱۵- لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط (سوره حدید، آیه ۲۵).

۱۶- زنان «مبايعات» پشتتازانی هستند که از میان نسلهای اول که در دوران کم شمار بودن مسلمانان ظهور کرده بودند، برخاستند.

شمار مسلمانان در دوره ۱۳ساله پیش از هجرت در حدود ۲۰۰ نفر بوده است. هنگام فتح مکه سال هشتم هجری شمار مسلمانان به دهها هزار نفر می رسید که شمار زنان به همین تناسب هزاران نفر بودند اما همگی در حد بیعت مستقیم با پیامبر از خود گذشتگی نداشتند. یعنی بیعت یک امر و عبارت عمومی مثل نماز و روزه نبوده و تنها زنان برجسته از عهده اش برآمده اند. در تاریخ اسلام نام برخی زنان مسلمانی که از بیعت استنکاف کردند ثبت شده است.

۱۷- حرمسرای خسرو اول پادشاه ساسانی که می گویند ۱۲هزار زن و مرد در آن جای داشت یکی از بزرگترین حرمسراها به شمار می رفت. گاهی خود فرمانروایان در نگهداری این همه زن با دشواریهایی رو به رو می شدند. صدها و شاید هزاران تن از زنان به خاطر یک مرد «زندانی» و از ازدواج محروم می شدند. همین موضوع درباره دختران و زنان جوان در حرمسرای کوچک طبقه متمدن و بالای اجتماع صادق است. همه این زنان از زندگی اجتماعی جامعه به دور بودند و در واقع افراد آزادی به شمار نمی آمدند. در میان بعضی از جوامع این امر موجب کمبود زن می شد و به فقر اضافی می انجامید. در این دوران بود که مزدک با شعار «توزیع زنان» خواهان شرایط مساوی برای فقیران و ثروتمندان گردید. اما او و هزاران تن از پیروانش به خون نشستند و شکست خوردند و وضعیت رقت بار زنان ادامه یافت.

در دوره ساسانی شاهزادگان و مؤبدان و حتی کدخداها و اربابها هر گاه از وجود زن زیبایی در یک خانه مطلع می شدند به آن خانه می ریختند و زن را از خانه شوهرش

بیرون می کشیدند. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن قضایای شرم آوری را در این باره نقل می کند.

۱۸- سوره حجرات آیه ۱۳: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر».

۱۹- سوره توبه آیه ۷۱: «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و یطیعون الله و رسوله. اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم».

۲۰- ابوحنیفیه، امام بزرگترین شاخه مسلمانان سنی که در سال ۱۵۰ هجری قمری در گذشت.

۲۱- در گذشت در ۳۱۰ هجری قمری.

۲۲- در گذشت در ۷۶۲ هجری.

۲۳- نهج البلاغه، کلام ۳۶۱.

۲۴- قرآن چنان که در آیه های متعدد سوره نور آمده بر آن است که از زنانی که هدف اتهام ظالمانه قرار می گیرند، باید به طور ویژه دفاع شود. در مورد زنی که توسط شوهرش مورد اتهام قرار بگیرد برخلاف گذشته که شوهر از حق به قتل رساندن زنش تحت عنوان «دفاع از ناموس» برخوردار بود شوهر اتهام زننده از همسری با این زن محروم می شود. تشریفات این جدایی یک مراسم سوگند خوردن متقابل زن و شوهر در تکذیب و تأیید اتهام است. قابل فهم است که این قانون به کلی به نفع زنان وضع شده است.

۲۵- سوره نساء آیه ۳: «وَإِنْ حِفْتُمْ إِلَّا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ

مَثْنِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا».

۲۶- علامه مجلسی، حیات القلوب.

۲۷- در بخشی از این گزارش آمده بود: «انقلاب درونی مجاهدین وسیله اثبات طرفداری سازمان از مساوات زن و مرد قرار گرفت... و موجب جذب و وفاداری بیشتر زنان هوادار نسبت به سازمان گردید». در قسمت دیگری از گزارش آمده بود «آنها با روشهای جذاب و آمیخته با مثال و عمل توانستند به هدفهای خویش نایل گردند».

۲۸- این مواد را شورای ملی مقاومت در طرح «آزادیها و حقوق زنان» طی ۱۳ ماده در فروردین ماه ۱۳۶۶ تصویب و اعلام کرده است.